



نوشته‌های پراکنده درباره‌ی ارساان

اهل حق

به انضمام فرهنگ لغات گورانی

تألیف: صدیق صفی‌زاده "بوره‌کئی"

مؤسسه مطبوعاتی عطائی چند هدیهٔ دیگر دربارهٔ یارسان (اهل حق) از همین نویسنده به پیشگاه دانشمندان و پژوهندگان و دوستانان دانش و فرهنگ تقدیم می‌کند :

بارگه بارگه جزوی ازنامهٔ مینوی سرانجام
بزرگان یارسان (اهل حق) با تجدید نظر و اضافات
پیشگوئی‌های خان الماس لرستانی
دورهٔ بهلول ماهی با ترجمه و شرح
پیشگوئی‌های ایل بگی جاف با ترجمه و شرح



بها : ۴۵۰ ریال

۸۰۸۴۶۳
۲۱۲-۳۶

۶۰۳۸۶



معارف اجتماعی

۴

نوشته های پراکنده درباره یارسان

اهل حق

به انضمام فرهنگ لغات گورانی

تألیف: صدیق صفی زاده "بوره کهئی"

نقل تمام یا قسمتی از مطالب، و نیز هرگونه اقتباس و بهره‌برداری از آن بدون اجازه
کتبی مؤلف و ناشر ممنوع است



نوشته‌های پراکنده درباره یارسان (اهل حق)
تألیف : صدیق صفی‌زاده (بوره‌گه‌ئی)
تیراژ : پنج‌هزار جلد
چاپ : خرمی
حق چاپ محفوظ است
چاپ اول - تابستان ۱۳۶۱

مؤسسه مطبوعاتی عطائی - تهران ۱۱ - خیابان ناصرخسرو
تلفن : ۳۱۸۸۹۹ و ۳۱۲۴۲۴

فهرست مطالب و مندرجات

صفحه	عنوان
۳	فهرست مطالب
۴	مقدمه
۵	بهبول ماهی
۲۳	سلطان اسحاق و آئین یارسان
۴۱	جامه پوشی و مظهریت در نزد کردان یارسان
۶۷	زردشت از دیدگاه کردان یارسان
۸۹	فرشتگان هفتگانه در آئین کردان یارسان
۱۰۳	شهرزور و رابطه آن با عقاید یارسان
۱۱۷	راز آفرینش در نزد کردان یارسان
۱۳۵	ایل بگی جاف (بزرگترین پیشگو در جهان سرایندگی ادب کردی)
۱۴۹	موسیقی در نزد کردان یارسان
۱۶۳	نفوذ شاهنامه در آثار شعرای یارسان
۱۹۳	باباطاهر همدانی برجسته ترین و پاکبازترین رهرو حقیقت
۲۰۷	منصور حلاج شهید بزرگ راه حق
۲۱۵	فرهنگ لغات گورانی
۲۳۳	فهرست اعلام

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار

این کتاب که به صورت چندگفتار درآمده و در یک مجلد انتشار می‌یابد، شامل مقاله‌هایی است تحقیقی در باره مسلک یارسان که تعدادی از آن در سالهای پیش در چند مجله منتشر شده و اکنون مطالبی بدانها افزوده گشته که امیداست مقبول افتد. و مورد استفاده پویندگان و پژوهندگان فرهنگ و زبان ایرانی قرار گیرد.

این کتاب منحصر به این مختصر نیست، امیدوارم که به یاری خداوند متعال بتوانم در آینده جلدهای دیگر آنرا در دسترس علاقمندان قرار دهم تا به یکی از پایه‌های فرهنگ دیرین خودپی ببریم، زیرا مسلک یارسان مجموعه‌ای است از عقاید و آراء خاص مذهبی که با ذخائر معنوی ایران پیش از اسلام و افکار فرق غالی پس از اسلام که در مناطق غرب پراکنده بوده‌اند، درهم آمیخته است.

ماخذ عمده تحقیق درباره مسلک یارسان، متون کهن گورانی است. گویش گورانی یکی از پنج گویش زبان کردی است که مردم اورامان و دینور و شیخان با آن تکلم می‌کنند و دفاتر و کلامهای یارسان و همچنین منظومه‌های حماسی و عشقی و عرفانی با آن نوشته می‌شد.

تهران - فروردین ماه ۱۳۵۶
صدیق صفی‌زاده (بوره‌کته‌ئی)

بهلول ماهی چهره‌ای فروزان بر فراز افرازه‌های کوهستان ایران

در میان طوایف و ایلم‌های کرد آنکه بهتر توانسته است که یگانگی خود را از سوی کیش و آئین نگهداری کند و برخی راه و روش‌ها و باورهای کهن را نگهدارد، گروه یارسان یا اهل حق است. شك و گمانی در آن نیست که نشانه‌های کیش‌های کهن که در ایران باستان مانند مانوی و مزدکی رواج داشته و همچنین نشانه‌های آئین کلیمی و مسیحی و اسلام در این مسلك یافت می‌شود. ولی از پشت پرده‌های گوناگون بن‌و ریشه‌مسلك آنانرا که زرتشتی است می‌توان یافت. (۱) با آنچه گفته شد، مسلك یارسان گلچینی است از باورها و اندیشه‌های ویژه آئینی که با اندوخته‌های کیش‌های ایران باستان و اندیشه‌های اسلامی آمیخته شده است (۲) و بنا به دستاویزهایی که در دسترس است، این مسلك را بهلول‌ماهی در سده دوم هجری در میان

۱- برای آگاهی بیشتر درباره یارسان نگاه کنید به : کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او تألیف رشید یاسمی تهران ۱۳۱۶ ص ۱۲۴ و نك : خلاصه تاریخ الکرد و کردستان تألیف امین زکی بغداد ۱۹۶۱ ص ۲۸۹ و همچنین نك : شاهنامه حقیقت اثر حاج نعمت‌اله جیحون آبادی بامقدمه دکتر محمد مکرری تهران ۱۹۶۶ ص سوم و نك : میژووی گه‌لی کورد نووسینی صالح قفطان بغداد ۱۹۶۹ ص ۴۰۱.

۲- نگاه کنید به : متن سخنرانی رشید شهمردان در شماره ۵ مهنامه هوخث تهران ۱۳۴۷ ص ۵.

بخشی از مردم لرستان و کرمانشاهان و خاتقین پدیدار و پراکنده است و در سده های سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم هجری اندیشه ها و باورهای تازه ای از سوی رهبران یارسان به آن افزوده شده تارسانی یافته است. (۳)

براستی این جنبش آئینی که در سده دوم هجری در میان کردان ایرانی پیدا شده، می توان آنرا گونه ای ایستادگی باظلم و ستم حکام اموی و عباسی دانست. این جنبش که در زمان عباسیان آغاز شده، با پایداری سخت کارگزاری دستگاه عباسی رو برو گشته ولی آتشی که زردشت در دل همه ایراتیان افروخته بود نتوانستند آنرا خاموش کنند و این آتش سپس با تابشی بیشتر کشورمان را تا بناک کرد. (۴)

یکی از رهبران روشن بین یارسان که در سده دوم و سوم هجری در پیرامون کرمانشاه پیدا شده نامش عمرو فرزند لهب نامور به پهلول است و بنا به نامه سرانجام که نامه مسلکی یارسان است، وی در نیمه سده دوم هجری در پیرامون کرمانشاه چشم به جهان گشوده و در سال ۲۱۹ هجری در تنگه گول Tangagül رخت از جهان بر بسته است. تنگه گول نام کوهی است در دیه چشمه سفید که در شانزده کیلومتری اسلام آباد غرب قرار دارد و زیارتگاه گروه یارسان است. کاکاردائی که یکی از نویسندگان سده نهم هجری یارسان است، در یادداشت دست نویس خود می نویسد: پهلول از دودمان کرد بوده و در آغاز خود را به دیوانگی زده و سپس در پشهانی با چند تن از یاران و یژه خود راز و نیاز کرده و از خوشی ها و زیبایی های جهان دست کشیده و دیوانه و ژنده پوش راستی شده و ویرانه ای را به کاخ هارون الرشید نمی داده و با تیکه نان خشک

۳- نک : بزرگان یارسان گراورده نگارنده تهران ۱۳۵۲ ص ۶.

۴- برابر نسخه های سرانجام خطی و یادداشت کاکاردائی.

می ساخته است. (۵)

قاضی نوراله شوشتری در «مجالس المؤمنین» می نویسد که بهلول همزمان باهارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳ ه) می زیسته و دانش پژوهی خود را نزد امام جعفر صادق علیه السلام به پایان رسانده و پس از آن دیوانه وار می زیسته است. وی چون رازهای درونیش را بی پرده می گفت، گروهی از او بدگویی کردند و خلیفه فرمان کشتن او را داد و بهلول چون از این فرمان آگاهی پیدا کرده بود به پیشگاه امام جعفر صادق علیه السلام رفت و رویداد را برایش بازگو و خواهش کرد که او را راهنمایی کند و چاره ای برایش بجوید، امام به او فرمان داد که خود را دیوانه نشان دهد تا از گزند آنان رهائی یابد. (۶)

بنا به نامه سرانجام بهلول نخستین کسی بوده که پس از پیدایش اسلام به تناسخ باور داشته و خود را آئینه نمای خدا و فروغ ایزدی دانسته و چهارتن از یارانش که به نام فرشتگان چهارگانه خوانده می شده به گویش گورانی چامه سروده اند و آنرا در انجمنی که بنام جمخانه فراهم می آوردند بانوای تنبور می خواندند و رازوتیاز می کردند. چنین می رساند که بهلول آئین تناسخی را در اورامان کردستان که سرزمینی است کوهستانی پدید آورده و سپس با برخی از پیروان و یارانش به بغداد رهسپار شده و در آنجا مانده است و چون به امام جعفر صادق و خاندان پیامبر دلبستگی داشته به کوفه می رود و در آنجا زمانی ماندگار می شود و دوباره به بغداد باز می گردد و اندیشه های خود را در آنجا گسترش میدهد. (۷)

۵- نسخه خطی سرانجام کاکائی.

۶- کتاب بوستان یا شرح محمدعلی ناصح تهران ۱۳۵۴ ص ۵۲۳.

۷- بزرگان یارسان ص ۶.

درباره باورها و اندیشه‌های تناسخی که بهلول و یارانش به آن گرائیده‌اند، باید گفت بیشتر گروه‌هایی که پس از اسلام به دشمنی امویها و عباسیها برخاسته‌اند به آئین تناسخی گرایش داشته‌اند و به راستی این آئین دستاویزی بوده است برای کسانی که می‌خواستند خود را جانشین قهرمانان و مردان دلیر این سرزمین بشناسانند و یادگار گذشته این رادمردان و دلاوران را زنده بدارند. (۸)

سخنان و سرودهایی که از بهلول بازگو کرده‌اند می‌رساند که وی مردی با فروهنگ و هوشیار و خردمند و زیرک بوده است ولی برای اینکه از گزند و آزار دشمنان رهایی یابد سر به دیوانگی و شیدائی زده است، چنانکه درویش نورو زسورانی که از سراینندگان برجسته سده سیزدهم هجری است دریکی از چکامه‌هایش بهلول را می‌ستاید و می‌گوید :

بهلول ذاتیون ذات یکدانه عامیان ماچان بهلول دیوانه
کی دی دیوانه وی طور دانا بوی مرکونه میدان گردون رانا بوی (۹)

یعنی : بهلول نمودار فروغ و تابش ایزدی است و گروهی بی‌آگاه او را دیوانه می‌پندارند، چه کسی دیوانه را با چنین هوش و فروهنگ و دانشی دیده است که در میدان چرخ گردون اسب دانش را بتازاند.

در کارنامه‌ها به نام دو بهلول دیگر نیز برمی‌خوریم که آنان نیز در برابر تازیان برخاسته‌اند و خواسته‌اند که فروشکوه آئین دیرین ایران را زنده کنند. نخست بهلول خارجی است که نامش کشاره

۸- نک : دو قرن سکوت تألیف دکتر عبدالحسین زرین کوب تهران ۱۳۳۶ ص ۲۳۵.

۹- نسخه خطی دیوان درویش نورو زسورانی.

فرزند بشیرشیبانی موصلی از کردان پیرامون موصل بوده است و در سال ۱۱۹ هجری برهشام بن عبدالملک اموی شوریده است و گروهی را پیرامون خود گردآورده و از موصل تا کوفه را زیر فرمان خود درآورده است ولی سپس در جنگ بدست تازیان کشته شده است و با کشته شدن وی پیروانش نیز نابود گشتند. (۱۰)

دیگری بهلول شولی که از سرایندگان و پیران بزرگ زمان خود بوده و ابن بطوطه جهانگرد نامی عرب او را در لرستان دیده و در سفر نامه اش از وی یاد کرده است. (۱۱)

ولی بنایه نامه سرانجام و دیگر نوشته ها و نامه های آئینی یارسان، قهرمان سخن ما همان بهلولی است که همزمان با هارون الرشید عباسی می زیسته و از کردان روشن بین ایرانی بوده و گروهی از روی لغزش او را برادرزاده خلیفه یاد شده یاد کرده اند. نام چندتن از یاران بهلول که با او همراه بوده اند بنایه نامه سرانجام بدینسان است: «۱- بابالره لرستانی ۲- بابارجب لرستانی ۳- بابا صالح لرستانی ۴- بابانجوم لرستانی» که هر یک از آنان دو بیتهائی به گویش گورانی سروده اند و از خود به یادگار گذاشته اند و از نام های یاران او پیدا است که آئین او تا لرستان نیز گسترش یافته است. از بهلول نیز دو بیتهائی به گویش گورانی و چکامه هائی به زبان عربی بجای مانده که برخی از آنها در نامه سرانجام بنام «دوره بهلول» و پارهائی در کتابهای عربی دیده می شود و این سرودها گویای راز درونی و اندیشه های بلند او است. بیشتر سرودهای او و یارانش

۱۰- دائرة المعارف الاسلامی تألیف بطرس البستانی ج ۵ ص ۶۴۴.

۱۱- نك سفرنامه ابن بطوطه تألیف ابن بطوطه ترجمه محمدعلی موحد تهران ۱۳۲۷ ص ۲۱۰ - ۲۰۹.

به سبک و شیوهٔ دو بیتی است که در گذشته آنهارا فهلویات نامیده‌اند. (۱۲)

سروده‌های بهلول و یارانش که به گویش گورانی سروده شده، ده‌هجائی است و بنا به گفتهٔ نویسندگان و پژوهندگان کهن و رویداد-نگاران اسلامی همهٔ دو بیتی‌ها و سرودهایی که به گویش‌های بومی ایران سروده شده است بیشتر آنها که با آهنگ و ویژه‌ای بوده است فهلویات نامیده شده‌اند. واژهٔ فهلویات نمودار ترانه‌ها و سرودهایی است که وابسته به شهرهای فهله یا پهله بوده است و پهله نمودار شهرهای میانین و مرکزی شمالی و باختری ایران بوده است که گمان می‌رود گویشهای آنها پهلوی و یا ازدستهٔ گویش‌هایی بوده است که بازبان پهلوی پیش از اسلام خویشاوندی نزدیکی داشته است (۱۳)

سرودهای هجائی که بیشتر آن از سوی سرایندگان کرد سروده شده در زبان آوستائی و پهلوی و دیگر گویش‌های بومی و برخی سرود-های بومی فارسی نیز آمده است و همهٔ داستانهای رزمی ایران مانند شاهنامه و خسرو شیرین و نادرنامه و هفت رزم و نه رزم و یازده رزم و دیگر داستانهای کردی چون شمال و زلال و خورشید و خاور و حیدر و صنوبر و ونوش و بره‌زا و قهرمان و قیطان که به گویش‌های کردی سروده یا ترجمه شده است همه ده‌هجائی است. ترانه‌های بومی کردی نیز که سرایندهٔ ویژه‌ای ندارد بیشتر آنها ده‌هجائی است و دارای دو مصراع می‌باشند که هر مصراع نیز به دو بخش پنج‌هجائی بخش‌بندی شده است. این گونه سرود را چنانکه گفتیم پژوهندگان کهن اسلامی بنام فهلویات یاد کرده‌اند چنانکه شمس‌قیس رازی که در آغاز سدهٔ هفتم هجری می‌زیسته می‌نویسد: «خوشترین اوزان

۱۲- نسخهٔ خطی سرانجام کاکائی.

۱۳- نک: ترانه‌های کردی تألیف دکتر محمد مکرری تهران ۱۳۲۹ ص ۱۵ - ۱۶.

فهلویات است که ملحوظات آنرا اورامنان خوانند» اورامن یا اورامنان نمودار آهنگک ولحن مردم سرزمین اورامان کردستان است که گویش آنرا بنام گورانی یا اورامی، می خوانند. (۱۴)

بنا به پژوهش شادروان استاد پورداود، بیشترگات‌ها ویشته‌ها به سرود هجائی سروده شده است ولی وزن آنها باهم فرق دارد، درگات‌ها سروده‌های یازده و دوازده و چهارده و شانزده و نوزده هجائی وجود دارد ولی وزن سروده‌های یشته‌ها هشت آهنگی است و درمیان آنها سروده‌های ده هجائی و دوازده هجائی نیز دیده می‌شود. (۱۵)

با آنچه گفته شد دو بیته‌های بهلول و یارانش که باوزن ده هجائی سروده شده نموداری است از اندیشه‌های بلند زردشت که بسی روان و دلنشین و شیواست. از ویژگیهای این دو بیته آنکه از وزن رباعی کمی تفاوت وجدائی دارد و اینک به ترجمه و گزارش دو بیته‌ها و اندیشه‌های وی می‌پردازیم :

۱

از بهلولنان چه روی زمینی چار فرشتانم چاکر کرینی
نجوم، صالح، رجبم بینی چنی لره بیم‌جه‌ما و هفتینی (۱۶)

یعنی : من بهلولم و بروی زمینم و چهار فرشتگان خود را چاکر و راهنمای مردم کرده‌ام که (نجوم) و (صالح) و (رجب) و (لره) اند و درمیان ماه و هفت اورنگک با لره راز و نیاز می‌کردیم.

۱۴- نک : المعجم فی معاییر اشعار المعجم تألیف شمس‌الدین محمد بن قیس الرازی به تصحیح عبدالوهاب قزوینی و مجدد مدرس رضوی تهران ۱۳۳۵ ص ۷۸.

۱۵- نک : گزارش یشته‌ها - تهران ۱۳۴۴ ص ۶.

۱۶- نسخه خطی دوره بهلول.

۲

او واتۀ یاران، او واتۀ یاران و قانون شرط او واتۀ یاران
چندی مولا بیم گردمان شاران یارانم کردن و قوای ماران (۱۷)

یعنی : یاران آگاهند که ما بنا به راه و روشهای آئینی خود،
زمانی رهبر بودیم و شهرها را با نیروی معنوی گرفتیم و یاران خود
را برای نگهداری رازها و راه و روشهای آن گماردیم.

۳

دیوانۀ ظاهر، دیوانۀ ظاهر دانای یارانم دیوانۀ ظاهر
ظاهر و عبث گفتن نه باهر رجبم نسیم، لره من آهر (۱۸)

یعنی : من از دیدگاه گروهی دیوانه‌ام ولی از دید معنوی دانای
یارانم و رهبریشان می‌کنم، با بار جب چون باد در همه جا می‌وزد و
بابا لره هم مانند آتش دلمهای مردم این سرزمین را تابناک می‌کند.

۴

او واتۀ یاران، او واتۀ یاران ایمه دیوانین او واتۀ یاران
هنی مگیلین یک یک شاران تازنده کریم آیین ایران (۱۹)

یعنی : بنا به گفته گروهی از یاران ما باید دیوانه و شیدا باشیم،
بلی ما دیوانه و شیدای ایرانیم و یک یک شهرها را می‌گردیم تا آیین
ایران را زنده کنیم.

۱۷- همان مأخذ دوره بهلول.

۱۸- نسخه خطی دوره بهلول.

۱۹- همان مأخذ.

یکی از کارهای ارزنده بهلول برگزاری جم یا جمع می باشد که گروه یارسان هر هفته بایستی درجائی گردهم آیند و باراه و روشهای ویژه ای سرگرم پرستش خداوندگار و خواندن سرودهای دینی با آهنگ تنبور و نیایش پروردگار گردند. گروهی که گردهم می آیند (جم) و آن گردهم آئی را (جمخانه) نامند. برگزاری جم در آئین یارسان از ارزنده ترین راه و روشهای آن آئین به شمار می رود، زیرا این راه و روش دست آویزی است برای نزدیکی به خداوندگار و جمخانه بهترین جایگاهی است برای رازونیاز نیازمندان، نخستین کسی که می خواهد به جمخانه برود باید با فروتنی و با به زبان آوردن یکی از نامهای خدا در آستانه جمخانه پیشانی بر زمین بنهد و کرنش بجای بیاورد و از سوی دست راست دوزانو رو به قبله بنشیند و دیگران نیز که به جمخانه می روند باید همین روش را بجای آورند. (۲۰) با بالرة لرستانی در این باره می گوید :

و هفتینه وه، و هفتینه وه جمیمان نیان و هفتینه وه
شکاریم آورد نه کمینه وه بهلول گوره ما وامینه وه (۲۱)

یعنی : هفت تن از یاران جمی برگزار کردیم تا به رازونیاز پردازیم، من در آن جم به آرزوی خود رسیدم و شکار خود را در کمین خود یافتم، این شکار که رهبری جم ما را بدست گرفته بود بهلول نام داشت.

واژه هفت تن که در دوبیتی بالا آمده است بنا به نامه سرانجام هفت فرشته پاک می باشند که در روزهای پیش از آفرینش از گوهر خدا

۲۰- نك : برهان الحق تألیف نورعلی الهی تهران ۱۳۴۳ ص ۲۶ - ۲۵.
۲۱- نسخه خطی دوره بهلول.

آفریده شده‌اند و پاسبانی و نگاهبانی آسمان و ماه و خورشید و ستارگان و باد و هوا و زمین و آب و گیاهان و آتش و آهن و دیگر چیزها به آنان سپرده شده است و چون آسمان و ماه و خورشید و ستارگان و باد و هوا و آب و گیاهان و آتش به هفت تن سپرده شده است آنان پاك و اشو (مقدس) می‌باشند و به سپاس این دهشها و بخششها برهریارسانی بایسته است نام خداوندگار و هفتن را هرروز برزبان بیاورد و در راه آنان نذر و نیاز بدهد. هفت تن در زمانهای گذشته در پیکره پیغمبران و فرمانروایان تاییده و به جهان آمده‌اند تا مردم را به سوی خداپرستی و راه و روش زندگی راهنمایی کنند. (۲۲) بنا به یکی دیگر از سرانجام‌ها گردشگاه گردش جهان هفت تن است که مغز آنها خداوند است و پاکان نیز از سوی هفت تن‌اند. (۲۳)

نام هفت تن که در دوییتی با بالره لرستانی آمده است همانندی زیادی به امشاسپندان یا هفت امشاسپندان در کیش و آئین زردشت دارد و یا شاید هفت تن نموداری از هفت امشاسپندان باشد زیرا صفت‌ها و فروزه‌هایی که در سرانجام برای هفت تن یاد شده همان فروزه‌هایی است که در نامه مینوی آوستا برای هفت امشاسپندان آمده است. بخشی از آوستا هم بنام هفتن یشت می‌باشد و نیاز از هفتن در آوستا همان هفت امشاسپندان است. (۲۴)

امشاسپندان شش فرشته بزرگ هستند که مغز آنها اهورامزدا است. این شش فرشته که برای راهنمایی مردم و پیشرفت و خوشبختی آنان پی‌ریزی شده است برای جهان وزیست و آسایش جهانیان

۲۲- نسخه خطی سرانجام کاکائی.

۲۳- نسخه خطی سرانجام گلزاری.

۲۴- نك : یشت‌ها ج ۱ ص ۷۴.

سودمند می‌باشند. مانند آسمان و زمین و آفتاب و ماه و ستارگان و آب و آتش و هوا و دیگر چیزهای کارگر و سودبخش که باسازمان جهان آفرینش بستگی دارند یعنی اگر آنها نباشند جهانی نخواهد بود وزنده و زندگی معنی نخواهد داشت. (۲۵) و اینک چکیده نوشته‌های پهلوی و دیگر نامه‌ها درباره امشاسپندان را بازگو می‌کنیم :

۱- بهمن : این فرشته که نخستین آفریده اهورامزداست در آوستا و هومنه *Vhūmana* و در پهلوی هومن *Vhūman* به معنی اندیشه نیک می‌باشد و آدمیزاد را از خرد و کاردانی بهره‌مند می‌سازد و به اهورامزدا نزدیک می‌کند. خروس که در سپیده دم با بانگ خویش دیو تاریکی را می‌راند و مردم را برای برخاستن و پرستش و کشت و کار می‌خواند ویژه بهمن است. نگاهداری و پرورش همه جانداران سودمند با این فرشته می‌باشد. فرشته ماه و جهان از همکاران امشاسپند بهمن هستند و دیو بداندیش زشت دشمن بزرگ اوست. (۲۶)

۲- اردی بهشت : نام این فرشته در آوستا اشاو هیشته *Asha vahishta* و در پهلوی اشاو هیشت *Asha vahishta* است به معنی بهترین راستی و پاکی می‌باشد و نمودار راستی و درستی و پاکی و پارسائی خداوند است و نگهبانی همه آتشیهای روی زمین به او واگذار شده، ایزد آتش و ایزد سروش و ایزد بهرام از همکاران او هستند و سومین یشت وابسته به این فرشته است و دومین ماه بهار و سومین روز ماه نامزد اردی بهشت است. (۲۷)

۳- شهر یور : نام این فرشته در آوستا خشته ره و ئیری *Xshathra vairya*

۲۵- نک : امشاسپندان نوشته : م. اورنگ تهران ۱۳۴۴ ص ۱۳.

۲۶- نک : یشت‌ها ج ۱ ص ۹۲.

۲۷- نک : همان مأخذ یشت‌ها ص ۹۲.

و در پهلوی خشتریور به معنی فرمانروای خودرأی و آزاد می باشد و نمودار فرمانروائی ایزدی و فرو فیروزی خداوند است. پاسبانی همه فلزها به او سپرده شده و فرو فیروزی پادشاهان دادگر از اوست. چون نگهبانی فلزها با او می باشد از این رو او را دستگیر بینوایان و فرشته مهرورزی خوانند. شمیریور آزرده و دلتنگ می شود از کسی که سیم وزر را بکار نیندازد و بگذارد بماند و زنگ بزند. (۲۸)

۴- سپندارمذ: نام این فرشته در آوستا سپنته آرمئیتی Spenta ârmaiti و در پهلوی سپندارمت و در فارسی اسفند می باشد و به معنی رسای خوشبختی افزا یا اندیشه بلند خوشبختی افزا و پاک است. نگهبانی زمین با او است و کار این فرشته این است که زمین را خرم و آباد و پاک و بارور نگهدارد، هر کس بر کشت و کار پردازد و زمین را آباد کند، این فرشته را از خود خوشنود می کند. (۲۹)

۵- خورداد: نام این فرشته که در آوستا هئورتات Haurvatat و در پهلوی خردات می باشد به معنی رسائی و تندرستی و فراوانی و خوشی و خرمی است و نگهبانی آبها با او است و دیوگر سنگی از دشمنان او بشمار می رود. (۳۰)

۶- امرداد: نام این فرشته در آوستا امرتات Ameretat و در پهلوی امردات می باشد و به معنی بی مرگی و جاودانی است و نگهبانی روئیدنی ها با او است و دیو تشنگی از دشمنان این فرشته می باشد. چنانکه گفتیم بهلول سرودهای زیادی هم به زبان عربی سروده که در کتابهای عربی پراکنده می باشد و تاکنون گردآوری نشده

۲۸- نك : همان مأخذ ص ۹۴.

۲۹- نك : همان مأخذ ص ۹۴.

۳۰- نك : بهلول عاقل نوشته علی صدر تهران ۱۳۴۳ ص ۲۲.

است. بهلول در برخی از چکامه‌هایش دلبستگی خود را به پیغمبر
بزرگوار اسلام و خاندان او نشان می‌دهد و می‌گوید :

۱

برئت الى الله من ظالم	لسبط النبي ابي القاسم
و ددت الهی بحب الوصی	و حب النبي ابي فاطم
و ذلك حرز من الصایبات	و من كل متهم غاشم
بهم ارتجی الفوز یوم المعاد	و آمن من نقمة الحاكم

یعنی : از دست ستمگرانی که به خاندان پیغمبر ستم کرده‌اند به سوی
خدای بزرگ پناه می‌برم و من مهر پیغمبر و خانواده آن بزرگوار
را برای خود آئین کرده‌ام و بدینگونه در جهان و روز پسین از هر
گونه گرفتاری ورنج در زنده‌ام و برانگیزه مهر و محبت این خانواده
گرامی از گزند دشمنان دور می‌مانم.

۲

ان كنت تمواهم حقاً بلاکذب	فالزم جنونك فی جدوفی لعب
ایک من أن تقولوا عاقل فطن	فتبت لابطویل الكد والنصب
مولای یعلم ما یطویه من خلق	فما یضرك ان سبوك بالکذب (۳۱)

یعنی : هرگاه که تو از دوستان خانوادۀ پیغمبر هستی دیوانگی
خود را همواره بایسته‌بادار که مبادا دیگران ترا هوشیار و زیرک بدانند و
به گرفتاریهای گوناگون دچارت کنند. پس آسایش تو در دیوانگی
است و مولایت می‌داند آنچه در درون تست پس ترا باسخشان دیگران

۳۱- نک : بهلول عاقل ص ۲۹.

کاری نباشد اگرچه به توهم بد و ناسزا بگویند و ترا دیوانه بخوانند.

۳

يامن تمتع بالدنيا و زينتها ولا تنام عن اللذات عيناه
شغلت نفسك فيماليس تدرکه تقول لله ماذا حين تلقاه (۳۲)

یعنی: کسی که همیشه زندگی خود را به خوشگذرانی و زیب و زیور جهان سرگرم می کند و دم خود را بیمه وده می گذراند هیچگاه چشمانش به خواب نمی رود و هماره به یاد خوشگذرانی گیتی و سرای سپنج است و خود را به آرزوی نیروی اهریمنیش سرگرم می کند، پس روز پسین که باخدای خویش روبرو می شود چه پاسخی می دهد.

درباره پدید آوردن آئین تناسخی او که از نامه سرانجام بازگو کردیم، در یکی از نوشته های عربی آمده است که: در یکی از روزهای جشن مردی فریاد می زد و می گفت: «یا ایها الناس انی رسول الیکم» یعنی ای مردم من فرستاده خدایم به سوی شما. بهلول چون این را شنید سیلی تندی به چهره او زد و گفت: «لا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه» یعنی به خواندان قرآن شتاب مکن پیش از آنکه به تو وحی و سروش ایزدی برسد. بهلول در این گفتگو خود را سروش ایزدی و مرد را به پیغمبری خود پذیرفته است و به این باور و اندیشه، آئین تناسخی گویند. (۳۳)

تناسخ یعنی رفتن روان از تنی به تنی دیگر و آنرا به چهارگونه نسخ و مسخ و رسخ و فسخ یاد کرده اند. نسخ یعنی هرگاه روانی که

۳۲- نك : بهلول عاقل ص ۴۱.

۳۳- برای آگاهی بیشتری در این باره به گفتار نگارنده بنام (بهلول) در مهنامه هوخت دوره بیست و ششم سال ۱۳۵۴ ص ۳۸ - ۳۴ مراجعه شود.

از تن آدمی بیرون می‌رود به تن دیگری می‌تابد. مسخ یعنی هنگامیکه روان از زندان تن آدمی آزاد می‌گردد به تن جانوران می‌رود. رسخ یعنی روان آدمی در رستنی‌ها و درختان فرود می‌آید. فسخ یعنی هنگامیکه روان آدمی از تن بیرون می‌رود در گزندگان و خزندگان مانند مار و کژدم می‌رود. این گروه چنین می‌پندارند که بجز این جهان، جهان دیگری نیست و روز رستاخیز و بهشت و دوزخ را ناشدنی و روز پسین را نمودار بیرون آمدن روان از یک تن و رفتن آن به تن دیگر می‌دانند و می‌گویند اگر کردار و پندار و گفتار آدمی نیک باشد روانش به بدن نیکان و اگر بدکار باشد به بدن خزندگان و گزندگان و جانداران می‌رود. (۳۴)

روی همین اندیشه و پندار است که برهمنی‌ها و بودائی‌ها در سرزمین هند همه جانداران سودمند و زیانکار را دوست دارند و این دوست‌داشتنی از این رو است که به پندار آنان روزگار زندگی مردم پس از مرگ پایان نمی‌پذیرد، هر که درگذشت، باز خواهد برگشت، روان در گذشته از کالبدی به کالبد دیگر درمی‌آید. رفتن روان از تنی به تنی دیگر بسته به کردار جهانی اوست، شاید روان در بازگشت‌های پایان ناپذیر خود، دیگر باره به پیکر آدمی درآید یا در کالبد جانوری نمودار گردد، یا به کالبد یکی از خداوندان بتابد. گردش روان در پیکره‌ها بستگی به کردار نیک و بد آدمی دارد. چنانچه کردارش نیک باشد به تن نیکان و اگر کردارش زشت باشد به تن زشتان و جانوران می‌رود (۳۵)

۳۴- نك : بیان‌الادیان تألیف ابوالمعالی محمدحسینی‌علوی به تصحیح اقبال‌آشتیانی
تهران ۱۳۱۲ ص ۱۸۶.

۲۵- نك : فرهنگ ایران باستان نگارش پورداود تهران ۱۳۵۵ ص ۲۳۱.

در نامه سرانجام نیز آمده است : که روان، هزارویک کالبد می‌گردد و پس از گشتن هزارویک کالبد پاداش کردار گذشته خود را می‌بیند و واپسین کالبد آن فراخور با کرداری خواهد بود که انجام داده است. اگر کارهای نیک و شایسته‌ای از او سرزده باشد، روانش به کالبد نیکان و اگر دچار زشت و ناپسندی شده باشد روانش به کالبد بداندیشان و جانوران و خزندگان در می‌آید و بدینسان سزای کار خود را خواهد دید و روان پس از گردش در هزارویکمین کالبد به جاودانی‌ها می‌پیوندد و روی همین اندیشه روانهای هفتن در زمانهای گذشته در تن پیغمبران و فرمانروایان و سرداران و پیران تابیده است و بدینسان به راهنمایی مردم جهان پرداخته‌اند و بهلول هم یکی از آنان می‌باشد. (۳۶)

در شاهنامه حقیقت آمده است : که بهلول نمودار گوهر و فروغ ایزدی است، گوهر و فروغی که در تن علی تابید و سپس در تن بهلول دادگر فرود آمد، او همزمان با هارون الرشید می‌زیست. (۳۷) هارون او را ریشخند می‌کرد و دیوانه و بی‌خانمانش می‌خواند و نمی‌دانست که نمودار فروغ ایزدی و شاه جهان و جهانیان است. (۳۸) در آن زمان بهلول که به نیک و بد جهان آگاه بود، خود را به دیوانگی

۳۶- نسخه خطی سرانجام کاکائی.

۳۷- در آن عهد بهلول بد دادگر
قضا روزی هارون تمسخرکنان
که ذات علی بود در آن بشر
طلب کرد بهلول را سوی خان

شاهنامه حقیقت اثر حاج نعمت‌اله جیعون آبادی مکرری ویراسته دکتر محمد مکرری
تهران ۱۳۴۵ ص ۲۲۲.

۳۸- بگفتا به بهلول دیوانه‌ئی
ندانست او شاه دانا بدی
که بی‌منزل و مال و بی‌خانه‌ئی
به‌خیره به او بدگمان می‌شدی

همان مأخذ شاهنامه حقیقت ۲۲۴.

نامور نمود وزمین وزمان را بانور آغشته کرد، (۳۹) او پیروان فراوانی پیدا کرده بود که همگی رازدار آن پادشاه بی مانند بودند و یکی از پیروانش جعفر (۴۰) بود که مذهب جعفری را پی ریزی کرد، (۴۱) هفتن و هفتوانه و چهلتن و چهارتن آن پاکان خردمند نیز که به راهنمایی جهانیان پرداخته اند بایندگان بی شمار با او به جهان آمده اند تا مردم را به یکتا پرستی فراخوانند. (۴۲)

۳۹- در آن عهد بهلول چون شاه بود به نیک و بد عالم آگاه بود به دیوانگی خویش مشهور کرد زمین و زمان را پراز نور کرده

همان مأخذ شاهنامه حقیقت ص ۲۲۵.

۴۰- امام جعفر صادق را می گوید که بهلول از پیروان او بوده، ولی سراینده چون بهلول را نمودار فروغ ایزدی دانسته از اینرو امام را از پیروان بهلول به شمار آورده است.

۴۱- غلامانش بودند زان جایگاه بدند محرم راز آن پادشاه اول بود جعفر که بنیام بود که او مذهب شرع روشن نمود

همان مأخذ شاهنامه ص ۲۲۵.

۴۲- در آن بارگه هفتن و هفتوان ابا چلتن و چارتن و بخردان ابا آن کسانی بدند ذره دار

همان مأخذ شاهنامه ص ۲۳۲.

سلطان اسحاق و آئین یارسان (اهل حق)

در میان طوایف کرد آنکه به‌تر توانسته است که وحدت خود را از حیث دیانت حفظ کند و برخی سنن و اصول عقاید کهن را نگهدارد، گروه یارسان یا اهل حق است. گمانی در آن نیست که نفوذ ادیان قدیم که در ایران باستان مانند ادیان مانوی و مزدکی و مسیحی وجود داشته و تأثیر ادیان جدید مانند یهود و اسلام، در این مسلک وارد شده است، اما از پشت این پرده‌های مختلف می‌توان اصل دیانت آنانرا که زرتشتی است مشاهده کرد. (۱)

بنابراین، مسلک یارسان یکی از رشته‌های وابسته به آئین زرتشت است و یا به‌تر می‌توان گفت که مجموعه‌ای است از عقاید و آراء خاص مذهبی که باذخائر معنوی ایران باستان و افکار اسلامی درهم آمیخته است (۲) و بنا به مدارك موجود این آئین در قرن دوم هجری بوسیله

- ۱- برای آگاهی بیشتر در مورد آئین یارسان رجوع کنید به: خلاصه تاریخ الکرد و کردستان تألیف امین‌زکی بغداد ۱۹۶۱ ص ۲۸۹ و همچنین نگاه کنید به: کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او تألیف رشید یاسمی تهران ۱۳۱۶ ص ۱۲۴ و نک: الاکراد تألیف مینورسکی بغداد ۱۹۶۸ ص ۵۶ و نک: میژووی‌گه‌لی‌کورد نووسینی صالح قفطان بغداد ۱۹۶۹ ص ۴۰۱ و نک: شاهنامه حقیقت اثر حاج نعمت‌اله جیحون‌آبادی بامقدمه دکتر علی مگری تهران ۱۹۶۶ ص سوم.
- ۲- نگاه کنید به: متن سخنرانی پروفسور رشید شهمردان در شماره ۵ سال نوزدهم مهنامه هوست تهران ۱۳۴۷ ص ۵.

بمهلول درمیان قسمتی از مردم کرمانشاهان و خانیقین شایع شده است (۳) و در قرن هفتم و هشتم هجری مناطق کردنشین بین ایران و عراق عرب حالیه شاهد صحنه دیگری در تاریخ این آئین است. سلطان اسحاق که اورا مقنن و مجدد آئین یارسان توان دانست، مناطق اورامان و جوانرود و گوران و کوه‌های دالاهو را که برای پیشرفت تبلیغ مرام خود مناسب‌تر می‌دید برگزید و با گروهی از یاران کرد زادگاه خود برزنجه و دیه‌های شهر زور را پشت سر نهاد و در محلی از اورامان بنام پردیور Pirdīwar (در حوالی دیه شیخان، در شمال رودخانه سیروان) رحل اقامت افکند. سلطان اسحاق نه تنها گروندگان زیادی در میان ایلات و مردم دیه‌ها یافت و اسرار یارسان را به عامه مردم بیشتری بیاموخت، بلکه ایجاد هم‌آهنگی و مکتب واحدی در میان تمام مجامع یارسان که تا آن زمان پراکنده و از هم بی‌خبر بودند توفیق یافت. (۴)

اطلاعی که از سرگذشت اکثر بزرگان یارسان که به ما رسیده بسیار اندک و آمیخته به افسانه است و بیش از آنکه دارای ارزش تاریخی باشد، جذبه داستانی دارد. اما در لابلای این اطلاعات می‌توان به حقیقت زندگی آنان پی برد. دانسته‌های محدود ما در باره سلطان اسحاق هم، از همان محدوده تجاوز نمی‌کند. نامش سلطان اسحاق و از مردم برزنجه Barzinja کردستان عراق است. (۵) پدرش شیخ عیسی فرزند بابا علی همدانی یکی از علمای سده هفتم و هشتم هجری

۳- بزرگان یارسان تألیف نگارنده تهران ۱۳۵۷ ص ۷.

۴- نک: مقدمه شاهنامه حقیقت ص چهارم.

۵- نک: برهان الحق تألیف نورعلی الهی تهران ۱۳۴۳ ص ۳۸.

بوده (٦) و مادرش خاتون دایراک رمزبار دختر حسین بیک جلد و مولد وی دیه برزنجه ذکر شده وی را سلطان سهاک Sahâk نیز نامیده اند (٧) ولادت او را برخی ٤٤٥ هجری (٨) و گروهی ٥٢٨ هجری (٩) و عده ای ٦٥٠ هجری (١٠) و بعضی ٦١٢ هجری (١١) و جمعی اوایل قرن هفتم هجری (١٢) دانسته اند. او را مجدد آئین یارسان و از اولاد امام موسی کاظم (متوفی ٨٣ هجری / ٧٩٩ میلادی) و مظهرالله و آئینه نمای خدا می دانند و نوشته اند که امیر تیمور گورکانی (٧٧١ - ٨٠٧ هجری) از فیض و دانش او بهره ور شده و زندگانش را در گوشه گیری و در حال انزوا و دور از قال و غوغا گذرانده است. برخی از یاران او از مردم چین و هند و بخارا و دیگر کشورها بوده اند. (١٣) از کارهای مهم او بنای «خاندها» و «گرفتن سه روز روزه» و مراسم «جوز-شکستن» یا «سرسپردن به خاندها» و «انعقاد جمع یارسان» و وظایف «پیرو دلیل» و جز آن می باشد. (١٤) سال وفات وی را بعضی ٥٨٨ هجری (١٥) و برخی ٦٢٨ هجری (١٦) و گروهی ٩١٢ هجری (١٧)

٦- نک : بحر الانساب و رساله سادات البرزنجیه تألیف سید عبدالقادر محمد بغدادی ١٩٥٦ ص ١٤.

٧- نک : بزرگان یارسان ص ١٩.

٨- یادداشت خطی کاگردانی (مربوط به قرن نهم هجری).

٩- نک : سرودهای دینی یارسان ترجمه ماشاءاله سوری تهران ١٣٤٤ ص ٤٥.

١٠- نسخه چکیده سرانجام خطی سرهنگ آزادعلی.

١١- نک : شاهنامه حقیقت ص ٤٢٦.

١٢- برجستگان جهان نوشته آیتاله مردوخ تهران ١٣٣٣ ص ٥٩.

١٣- برهان الحق صفحات ٣٩ - ٣٨.

١٤- نک : شاهنامه حقیقت ص چهارم.

١٥- نسخه خطی یادداشت کاگردانی.

١٦- نک : سرودهای دینی یارسان ص ٤٧.

١٧- نک : شاهنامه حقیقت ص ٤٢٦.

وعده‌ای نیمه قرن هشتم هجری (۱۸) دانسته‌اند. مآخذ دیگر نیز اطلاعات بالا را تأیید می‌کنند و مطلب اضافی در دسترس ما نمی‌گذارند. (۱۹)

قدیمی‌ترین مأخذی که از سلطان اسحاق سخن به میان آورده است، «یادداشت دست‌نویس کاکاردائی» است که احتمال می‌رود در قرن نهم هجری نوشته شده باشد. کاکاردائی تولد سلطان اسحاق را بسال ۴۴۵ هجری یاد کرده و می‌نویسد: که در اوان کودکی نزد ملالیاس شهرزوری دانش آموخته و سپس به مدرسه نظامیه (۲۰) در بغداد رفته و تحصیلات خود را دنبال کرده، سفری هم به دمشق کرده و از آنجا به مکه رهسپار شده و پس از ادای مراسم حج به زادگاه خود برزنجه بازگشته و مسجدی ساخته و در آن به ارشاد مردم پرداخته است. (۲۱) در این هنگام پدرش جهان‌را بدرود می‌گوید و چون عقیده او با عقاید و آراء برادرانش موافق نبوده، از این رو ناگزیر به دیه شیخان که در اورامان واقع شده عزیمت نموده و در همانجا رحل اقامت افکنده و آئین یارسان را تجدید کرده تا در سال ۵۸۸ هجری در ۱۳۴ سالگی در همین روستا زندگی را بدرود گفته است. (۲۲)

از کارهای مهم سلطان اسحاق تشکیل و تأسیس خاندانهای یارسان است و افراد هر یک از خاندانها بایستی در خاندان خود

۱۸- برهان الحق ص ۳۹.

۱۹- نسخه خطی سرانجام گلزاری منسوخ بسال ۱۳۴۲ تبریز.

۲۰- مدرسه نظامیه را ابوعلی‌الحسن ابن اسحاق نظام‌الملک بنیاد نهاد. پایه‌گذاری این دارالعلم در سال ۴۵۸ هجری آغاز شد و به سال ۴۶۰ پایان یافت که سپس برخی از بزرگترین دانشمندان آن زمان مانند ابو حامد محمد غزالی و گروهی دیگر در آن به درس‌گفتن پرداختند.

۲۱- گروه یارسان این سند را نمی‌پذیرند و می‌گویند سلطان اسحاق از همه چیز آگاه و بینا بوده و نیازی به کسب دانش نداشته و این ساخته و پرداخته نویسنده یادداشتها است.

۲۲- بزرگان یارسان ص ۲۲.

سرسپرده شوند، و آن طوری است که هر شخص باید پیرو دلیلی داشته باشد تا مراسم سرسپردگی را انجام دهند. پیر کسی است که در انجام تشریفات مذهبی و سرسپردگی دارای سمت خاصی است و مقام او بالاتر از مقام دلیل است، و دلیل کسی را گویند که در انجام مراسم سرسپردگی و تشریفات مذهبی دارای سمت خاصی می باشد. (۲۳)

سرسپردگی به اندازه ای بایسته و واجب شمرده شده است که خود سلطان اسحاق برای انجام دادن مراسم آئینی و تشریفات مذهبی، پیر بنیامین را به پیری و داود را به دلیلی خود انتخاب کرده و مراسم سرسپردگی را انجام داده است. (۲۴)

سلطان اسحاق هفت خاندان به نامهای (شاه ابراهیمی) (یادگاری) (خاموشی) (عالی قلندری) (میر سوری) (مصطفائی) (حاجی باویسی) تشکیل و بعد از او بنا به مقتضای زمان چهار خاندان دیگر در قرون یازدهم و دوازدهم و سیزدهم هجری به نامهای (آتش بگی) (شاه هیاسی) (باباحیدری) تأسیس شده اند. بنا به مراتب فوق اکنون در آئین یارسان یازده خاندان وجود دارد. (۲۵) رهبران خاندانهای یازده گانه که در قرن هشتم تا سیزدهم هجری از سوی سلطان اسحاق و رهبران دیگر یارسان تشکیل و تأسیس شده اند بنام سادات خوانده می شوند. بنابراین سید به کسی گفته می شود که از فرزندان خاندانهای مزبور باشد و وظیفه او دعای نذورات خواندن است زیرا نذر اهل حق تا وقتی دعای آن به آداب مخصوص خوانده نشود کسی اجازه خوردن آن نذر را ندارد. (۲۶) با آنچه که گفته شد خاندانهای یازده گانه

۲۳- نك : سرسپردگان تألیف سید محمد علی خواجه الدین تبریز ۱۳۴۹ ص ۱۷۰.

۲۴- نك : برهان الحق ص ۵۶.

۲۵- نك : برهان الحق ص ۶۸.

۲۶- نك : برهان الحق ص ۷۹.

بشرح زیر است:

۱- خاندان شاه ابراهیمی : این خاندان منسوب به شاه ابراهیم جزو هفتن می باشد. شاه ابراهیم فرزند سید محمد گوره سوار از هفتوانه است. بنا به نامه سرانجام شاه ابراهیم در سده هشتم هجری چشم بجهان گشوده است. مادرش خاتون زینب دختر میر خسرو لرستانی است. وی بنا به دستور سلطان اسحاق برای ارشاد و راهنمایی مردم عراق به بغداد رهسپار شد، مردم آن دیار از او پیشواز کرده اند و راه و روشهای او را پذیرفته اند. این گروه که راه و روشهای یارسان را در عراق پذیرفته اند اکنون در خانیقین و مندلی بسر می برند و بنام کاکائی معروفند. شاه ابراهیم در بغداد در گذشته و در آنجا مدفون است. وی را بنام ایوب و شاه ایوت و روچیار و ملک طیار نیز می خوانند. از شاه ابراهیم مجموعه اشعار بنام (دیوان ایوت) درباره راه و روشهای یارسان و افکار تناسخی بجای مانده است. (۲۷)

۲- خاندان بابایادگاری : این خاندان منسوب به بابایادگار جزو هفتن می باشد. بنا به نامه سرانجام بابایادگار از مادری بگر (۲۸) بنام داده سارا در سده هشتم هجری متولد شده و در هنگام جوانی بنا به دستور سلطان اسحاق برای گسترش دادن آئین یارسان به هندوستان و پاکستان رهسپار شده و پیروان او در پاکستان بنام ذکری و در تربت و مشیکی و گریشه مقیم و کوه مراد در تربت زیارتگاه آنان است و آنرا کعبه خود می دانند. در افغانستان نیز عده ای از پیروان

۲۷- نک : بزرگان یارسان ص ۲۶.

۲۸- سالهاست که بنا به نظریه دانشمندان بیولوژی یا زیست شناسی بکرزائی رد شده است. بنا بر این غیر ممکن به نظر می رسد که انسان ماده بدون مقاربت جنسی آبیستن کرده زیرا چنین نتیجه ترکیب سلول جنسی نر و تخمک می باشد. برای اطلاع بیشتری به کتاب (شگردهای طبیعت نوشته بوریس سرگیف ترجمه شهلا صدیقیان چاپ سال ۱۳۵۴ ص ۲۹۲) مراجعه شود.

او بنام غلاة در نواحی مزار شریف و دوشی و پلخمیری ساکن اند. بابایادگار چون متأهل نشده تا اولادی داشته باشد از این رو دونفر از یارانش بنام خیال و وصال به سمت پیری برمیدانش جانشین خودگردانید و سادات خاندان بابایادگار از نسل آن دونفرند. دشمنان یارسان، بابایادگار را کشتند و او را در جایی بنام سرانه Sarāna در پیرامون کوه دالاهوی کرمانشاه به خاک سپردند که آن دیار اکنون بنام بابایادگار معروف می باشد. بابایادگار را بنام «یارزرده یام» هم می خوانند و از او مجموعه ای اشعار بنام «زلال زلال» بجای مانده است. (۲۹)

۳- خاندان خاموشی : این خاندان منسوب به سیداکابر ملقب به خاموش می باشد. سیداکابر خاموش فرزند شیخ علی بن سیدابوالوفاء است. بنا به نامه سرانجام سیداکابر خاموش در سده نهم هجری متولد شده و بعد از فوت پدرش مسند نشین خاندان سیدابوالوفاء که از هفتوانه است می شود و این امر باعث دلشکستگی برادرانش می گردد و جلاء وطن اختیار می کنند. زیرا او کوچکتر از آنان بوده. ضمناً خاندان خاموش قبلاً بنام خاندان سیدابوالوفاء معروف بوده. از سید اکابر خاموش دو بیتهای های نفز و دلنشین بجای مانده که تاکنون بطور کلی جمع آوری نشده است. (۳۰)

۴- خاندان عالی قلندری : این خاندان منسوب به عالی قلندر می باشد. بنا به نامه سرانجام عالی قلندر در قرن هشتم هجری در دالاهو چشم بجهان گشود و پس از فراگرفتن تحصیلات مقدماتی به دیه شیخان رفقه و در نزد سلطان اسحاق کسب فیض نموده و سپس بنا به دستور

۲۹- نک : برهان الحق ص ۶۳ و همچنین نک : بزرگان یارسان ص ۲۸-۲۷.

۳۰- نک : برهان الحق ص ۶۳ و همچنین نک : بزرگان یارسان ص ۳۴.

سلطان اسحاق به بغداد رهسپار و در آنجا بدست عده‌ای از دشمنانش کشته شد. عالی‌قلندر به علت عدم تأهل اولاد نداشت و از طرفی چون هنگام نصب خاندانها هم در قید حیات نبود از این رو بنا بر مصلحتی دونفر از نزدیکانش موسوم به دده‌علی و دده حسین از طرف سلطان بجانشینی وی منصوب گشتند. سادات خاندان عالی‌قلندر اکنون از نسل آن دونفرند. به این معنی اولاد دده‌علی سمت پیری و اولاد دده حسین سمت دلیلی بر مریدان خاندان دارند. از عالی‌قلندر دو بیته‌هایی درباره افکار تناسخی باقی مانده که برخی از آنها به چاپ رسیده است. (۳۱)

۵- خاندان میرسوری : این خاندان منسوب به میرسور از هفتوانه است. نام وی سید میر احمد ملقب به میرسور فرزند شیخ عیسی و برادر سلطان اسحاق می‌باشد که در اواخر سده هفتم هجری در دیه برزنجه وابسته به شهر زور کردستان عراق متولد شده. وی هنگامیکه سلطان اسحاق آئین کنونی یارسان را پدید آورد او نیز به دیه شیخان رفت و آنرا پذیرفت. وی به یکی از هفتوانه بشمار می‌رود و در پایان قرن هشتم هجری در دیه‌ی که در میان کوه‌های اورامان و شهر زور قرار گرفته و بنام خودش (میرسور) معروف است زندگی را بدرود گفته است. (۳۲)

۶- خاندان سید مصطفی : سید مصطفی یکی از هفتوانه بشمار می‌رود. وی در سرزمین اورامان زندگی را بدرود گفته است. از او سرودهایی در سرانجام باقی مانده است. (۳۳)

۳۱- نک : برهان الحق ص ۶۳ و نک : بزرگان یارسان ص ۳۳.
۳۲- نک : بحرالانساب و رساله سادات البرزنجیه ص ۷ و نسخه سرانجام گلزاری.
۳۳- نسخه سرانجام خطی کاکائی.

۷- خاندان حاجی باویسی : حاجی باویسی نیز جزو هفتوانه است. وی در اواخر قرن هشتم هجری در سرزمین اورامان چشم از جهان فرو بسته و برخی از سرودهای او در نامه سرانجام بجای مانده است. (۳۴)

۸- خاندان زنوری : این خاندان منسوب به ذوالنور قلندر می باشد. وی فرزند خان اسمره است که در اواخر سده نهم هجری در لرستان متولد شده است. از ذوالنور چون کشف و کرامات بسیار و کارهای خارق العاده نقل شده است، روی این اصل جمع کثیری به وی گرویده و دارای خاندانی بنام خاندان ذوالنور شد که آنرا زنوری هم خوانند. وی چون زن و اولاد نداشت، اعقاب و اعمامش جانشین او گردیدند. ذوالنور خوردن گوشت خروس را در آن خاندان نهی فرموده است. زیرا بنابه نامه سرانجام بنیامین که جزو هفتن است در خروس حلول کرده و از این رو خروس جاندار است مقدس و نباید گوشت آنرا خورد. (۳۵)

۹- خاندان آتش بگی : این خاندان منسوب به آتش بگک فرزند محمد بگک لرستانی است که بنابه برهان الحق و سرانجام های خطی وی در نزدیکی های سده یازدهم هجری دیده بجهان گشوده است. آتش- بگک پس از درگذشت پدرش مسند نشین او می شود و خود را مظهر الوهیت می خواند و خاندانی بنام خود تشکیل می دهد و گروه زیادی به او می گروند. سه تن از برادرانش و خواهرش که مظهر فرشتگان چهارگانه خوانده می شوند بدینگونه اند : جمشید بگک، ابدال بگک، الماس بگک، پری خانم. نام چندتن از یارانش هم بدینسان آمده است:

۳۴- نسخه خطی سرانجام کاکائی.

۳۵- نسخه خطی سرانجام کاکائی.

کامیری جان، کاملک، قره پوس، میردوست. از خاندان آتش بگک و یارانش سروده هائی درباره افکار تناسخی و آئین یارسان بجای مانده است. (۳۶)

۱۰- خاندان شاه هیاسی : این خاندان منسوب به شاه ایاز یا شاه هیاس می باشد. برابر برهان الحق وی بسال ۱۱۲۵ هجری در خانه شیخ عیسی بساکاتی دیده بجهان گشوده. وی در هنگام جوانی خود را مظهر الوهیت خوانده و گروه زیادی از یارسان به او گرویده اند و سپس خاندانی بنام خود تشکیل داده است. نامهای چندتن از یارانش بدینگونه اند : «عیسی، عبدالله، رکن الدین، علی، شاه مراد، شاکه، شاه نظر». از او و یارانش سروده هائی بنام (دوره شاه هیاس) باقی مانده است. (۳۷)

۱۱- بابا حیدری : این خاندان منسوب به سید حیدر فرزند سید منصور ملقب به سید براه است. وی در سال ۱۲۱۰ هجری در دیه توت شامی کرمانشاه متولد و در سال ۱۲۸۰ هجری به قتل رسیده است. (۳۸) وی خود را مظهر الوهیت خوانده و عده بی شماری به او گرویده اند. سی و شش تن از یارانش سراینده بوده اند و هر کدام از آنان دیوانی درباره آئین یارسان و شرح و تفسیر سرانجام دارند که مهمترین آنان درویش نوروز و شاه تیمور بانیارانی می باشد و مجموعه این دیوانها بنام (دوره حیدری) معروف است. (۳۹)

۳۶- نک : برهان الحق ص ۶۵ و بزرگان یارسان ص ۳۶.

۳۷- نک : برهان الحق ص ۶۸ و بزرگان یارسان ص ۳۷.

۳۸- نک : شاهنامه حقیقت ص نهم.

۳۹- چیچک Chichak . نام یکی از اقوام برادران ناتنی سلطان اسحاق بوده است. زیرا برادران ناتنی وی از آن ایل بوده اند (نسخه خطی سرانجام) ضمناً چیچک در گویش گورانی و گویش کرمانجی شمالی به معنی گل است و هیچگونه ارتباطی

از کارهای دیگر سلطان اسحاق گرفتن (سه روز روزه) است و بر هر فرد اهل حق اعم از ذکور و اناث، واجب است هر ساله سه روز متوالی روزه دار باشد. و موقع آن از دوازدهم «چله بزرگ» زمستان لغایت چهاردهم آن است و روز پانزدهم روز عید سلطان و جشن حقیقت است، و چنانکه از کتابهای خطی و چاپی یارسان مستفاد می شود، گرفتن این سه روز روزه متوالی به این مناسبت می باشد که سلطان اسحاق به علت اختلاف با برادرانش هنگامیکه از برزنجه مهاجرت کرد، برادرانش با ایل چیچک (۶۰) او را تعقیب کردند، و سلطان و یارانش (بنیامین، داود، موسی) در (شندرکوه) که مرز میان ایران و عراق است غاری یافتند و درون غار شدند. سواران چیچک سه شبانه روز پیرامون غار را گرفتند، روز چهارم بفرمان خدا هوا سخت توفانی گشت و باد سخت وزیدن گرفت که همه سواران پراکنده شدند. سلطان و یارانش نیز پس از سه روز گرسنگی از غار بیرون آمدند و روانه راه شدند و به روستای شیخان رسیدند. گروه یارسان بدستور رهبر خود، در سال سه روز بیاد روزهای غار روزه می گیرند (۶۱) علاوه بر سه روز روزه غار گروه یارسان سه روز روزه متوالی هم به عنوان گذشت از گناهان (یاران قولطاس) می گیرند که موعد آن نیز از پانزدهم «چله بزرگ» یعنی بعد از اتمام سه روز روزه غار لغایت هفدهم آن است. به همین جهت نیت روزه دو نوع است: «مرنوی» و «قولطاس». گرفتن سه روز روزه قولطاس هم به این

→
 باچیچک ترکی که به معنی آبله است ندارد. در این باره به (المقدالجهوری فی شرح دیوان الشیخ الجزری باهتمام احمد زفنگی چاپ سال ۱۹۵۸ قاشلی) ص ۴۱ مراجعه شود.

۴۰- برهان الحق ص ۳۱ و سرسپردگان ص ۶۶.

۴۱- نسخه سرانجام خطی کاکائی.

مناسبت می باشد که هفت نفر بنام قولطاس راه حق بینی می پیمایند و در عالم معنوی و اتصال روحی درك مصاحبه حضوری سلطان اسحاق را می نمایند. این هفت نفر از دیار خود برای دیدار و زیارت سلطان کمر همت می بندند و به سوی دیه شیخان راهی می شوند تا برقله کوه شاهو که در دوازده فرسنگی شهر سنندج قرار گرفته می رسند و در آنجا یکی از آنان می گوید دیگر راه پیمائی بسراست باید همین جا توقف کنیم. اگر آن وعده ای که پادشاه حقیقت در مصاحبه کذائی داده به دلخواه و آرزوی ما باشد بی گمان برای رستگاری ما به سراغمان می آید ناگهان به فرمان خداوند هوا سخت توفانی می گردد و باد سختی وزیدن می گیرد و برف سنگینی می بارد و آن هفت یار سه شبانه روز در زیر برف می مانند تا اینکه سلطان اسحاق دستور می دهد که آنان را از برف و سرما رستگار کنند و به پیشگاهش بیاورند. به امر سلطان هفت یاران قولطاس از آن مهلکه نجات می یابند. نام این هفت یار بدینگونه یاد شده است: «قلی، شهاب الدین، شاکه، شاه نظر، شاه مراد، عیسی، پیردلاور». (۴۲)

از کارهای مهم دیگر سلطان اسحاق جوزسر شکستن یا سر سپردن به خاندانهاست، عموم یارسان بلااستثنا باید توسط پیر و دلیل سرسپرده شوند تا پیوند سلسله مراتب قطع نگردد و پس از تولد طفل اعم از دختر و پسر باید در اولین فرصت بعد از نامگذاری بوسیله ولی طفل یا وکیل قانونی او مراسم سرسپردن انجام گردد و برای سرسپردن احتیاج به یک دانه جوز و یک دستمال و نیاز (۴۳) و

۴۲- نیاز Niyâz : نمودار گردو و انار و شاخ نبات و اینگونه چیزها است. (نامه خطی سرانجام).

۴۳- نسخه خطی سرانجام (جزء خرده سرانجام).

پول پای جوز و یک سکه و یک کارد برنده و یک خروس و یک من برنج و یک چارک روغن حیوانی می باشد که پس از فراهم شدن نیازمندیهای مزبور، نخست نیاز را در ظرفی می ریزند و جوز و سکه و پول پای جوز و کارد را در ظرفی دیگر می گذارند و برنج و روغن و خروس را هم طبخ می نمایند و پس از برگزاری جم، پیرو دلیل حاضر می شوند و مراسم سرسپردن و یا جوشکستن را که خارج از حوصله این مقال است انجام می دهند. ضمناً سرسپردگان به هر خاندان اعم از پیرو دلیل بین آنان ازدواج نشاید، زیرا هر مریدی نسبت به پیرو دلیل خود حکم فرزند را دارد. (۴۴)

از کارهای ارزنده دیگر سلطان اسحاق انعقاد جمع یارسان است، که گروه یارسان هر هفته بایستی در محلی جمع و با مراسم خاصی سرگرم عبادت و خواندن اوراد و اذکار گردند. عده حاضر را (جم Jam) و آن مجمع را (جمخانه Jamxâna) گویند. در واقع انعقاد جمع در آئین یارسان از مهمترین ارکان آن مسلک بشمار می رود زیرا این آداب و رسوم وسیله ای است برای تقرب به حق تعالی و درک عوالم معنوی و جمخانه بهترین جایگاه برای راز و نیاز نیازمندان است. نخستین کسی که می خواهد داخل جمخانه بشود باید با فروتنی و با ذکر یکی از نامهای خدا در آستانه جمخانه سجده ای بجای آورد و از سوی دست راست دوزانو به قبله بنشیند، نفرات بعد هم پس از بجا آوردن سجده آستانه از سمت دست راست دست یکایک حاضرین را تا آخر بوسیده و می نشینند ولی سید (از اولاد خاندانها) و نایب سید (از اولاد دلیلها) در طرف راست و خلیفه (کسی که نذرها را قسمت

۴۴- نک: برهان الحق ص ۷۶ و سرسپردگان ص ۴۷.

می‌کند) در طرف چپ سیدمی نشینند و خادم (رئیس انتظامات جمخانه) نیز باید در آستانه جمخانه سرپا بایستد و تا پایان مراسم جم حق نشستن ندارد. (۴۵)

مسلك یارسان، نه تنها در میان طوایف کرد عراق و ترکیه رواج یافت بلکه بین روستائیان و عشایر کوچ نشین ایالات کرمانشاهان، بخصوص شهرهای قصر شیرین، سرپل، کرد، صحنه و مناطق زهاب، بیوه نیچ، ماهیدشت و هلیلان و تبریز و افشار آذربایجان و گروس و شیشوان و ایلخچی و پیرامون ماکو و اطراف میاندوآب و همدان و تهران و دامنه کوههای البرز و پاتاوق و شهریار و خراسان هواخواهان بی شماری پیدا کرد. (۴۶)

در این مسلك چنانچه گفتیم نشانه های گوناگون از ادیان زرتشتی و مانوی و مزدکی و مسیحی و کلیمی و اسلام را می توان یافت ولی عنصر ایرانی و آریائی آن بیش از همه ظاهر و نمایان است. ضمناً این گروه به حلول یا تناسخ عقیده دارند و تناسخ هم از اصول هندوئیسم می باشد. (۴۷) راز موفقیت سلطان اسحاق در پی ریزی مسلك یارسان در این است که آنرا از سه رکن یاسه اصل زرتشت یعنی گفتار نیک و کردار نیک قرار داده و این سه رکن فریضه ای است که هر یارسان ملزم به رعایت و بکار بستن آن است (۴۸)، چنانکه قاصد که از سرایندگان سده سیزدهم هجری یارسان است در این باره می گوید :
«کردار و پندار، گفتار یاری - مبوخاس مبو وردا باری» (۴۹) یعنی :

۴۵- نك : شاهنامه حقیقت ص چهارم.

۴۶- نك : فرهنگ ایران باستان تألیف پورداود تهران ۱۳۵۵ ص ۲۳۱.

۴۷- نك : مقاله منشأ اجتماعی معتقدات کردان اهل حق در شماره ۵ سال هفتم مجله بررسی های تاریخی دکتر حشمت اله طبیبی.

۴۸- نسخه سرانجام گلزاری.

۴۹- دیوان خطی قاصد.

هر یارسانی باید کردار و پندار و گفتارش نیک باشد و بردباری را شعار زندگی خود سازد.

اما در متن نامه سرانجام آئین یارسان چهار رکن یاد شده چنانکه آنرا در دو بیت خلاصه می‌کند و می‌گوید: «یاری چوارچشتن باوری و جا-پاکی و راستی و نیستی و ردا» یعنی: آئین یارسان چهار چیز است و آنرا بجای بیاورید، پاکی و راستی و نیستی و بردباری. (۵۰)

سلطان اسحاق، یاران و پیروان خود را به پانزده دسته تقسیم کرده است و برای هر یک وظیفه‌ای معین و سمتی مشخص تعیین داشته است. نام این دسته‌ها و فرقه‌ها که بنا به نامه سرانجام در عالم ذرات آفریده شده‌اند، (۵۱) بدین ترتیب‌اند: (فرشتگان چهارگانه) (هفت تن) (هفتوانه) (یاران قولطاس) (هفتاد و دو پیر) (هفت خلیفه) (هفت خادم) (هفت هفتوان) (چهل چهل تنان) (نود و نه تن) (شصت و شش غلام کمر زرین) (هزار و یک بنده خواجه مانند) (بیور هزار بنده) (پیوند بنده یا بنده‌های بی‌شمار) که شرح هر یک از این دسته‌ها نیاز به مقال جداگانه‌ای دارد. (۵۲)

مهمترین کتابهایی که بوسیله سلطان اسحاق و یارانش نوشته شده، کتاب «سرانجام» است، سرانجام دارای شش جزء یا شش بخش

۵۰- بنا به نامه سرانجام سلطان اسحاق در (عالم در) در میان دری در میان دریابوده، برای پی‌ریزی کردن مقدمات ظهور و تجلی، از میان در و دریا بیرون آمده، با قدرت کامله خود دو گروه خاص هفت نفری و چهل نفری بنامهای هفتن و چهل تن آفریده، سپس در زیر آفتاب عالمتاب جمعی تشکیل داده، پس از بجا آوردن آداب و رسوم جمع و قربانی کردن که از غیب آمده، از آن دو گروه به مقام خداوندگاری خود اقرار می‌گیرد و به آنان وعده ظهور و تجلی می‌دهد و از آنان پیمان می‌گیرد که پس از ظهور در عالم بشریت، به او ایمان بیاورند، آنان نیز پیمان می‌بندند و سپس گروههای دیگری را می‌آفریند تا در عالم بشریت آنان را بظهور برساند.

۵۲- نسخه‌های خطی سرانجام و کتابهای دینی یارسان.

بنامهای: (دوره هفتوانه) (بارگه بارگه) (گلیم و کول) (دوره چهلتن) (دوره عابدین) (خرده سرانجام) است. علاوه بر این کتابها که ذکر شد کتابهای دیگری هم وابسته به قرن دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم هجری بنامهای (دوره بهلول) (دوره باباسرهنگت) (دوره شاهخوشین) (دوره باباناوس) وجود دارد که خلاصه مطالب آن درنامه سرانجام آمده است. کتابهای دیگری نیز بنامهای (دفتر پردیور) (دفتر ساوا) (دفتر دیوان گوره) (دوره دامیار) (زلال زلال) (دوره باباجلیل) (کلام ایل بگی جاف) (کلام خان الماس) (کلام تیمور) (کلام نوروز) (کلام شیخ امیر) (دوره حیدری) به نظم درآمده است. (۵۳)

کلیه این نوشته های دینی به شعر هجائی گورانی که پسند عامه مردم بوده بیان شده است. افرادی هم که بر علیه رهبران یارسان منجمه علمای شهرزور قد علم کرده اند وزن عروض بکار برده اند ولی اشعاری که بوسیله سلطان اسحاق و یاراننش سروده شده ادبیات یارسان را به دوره تعالی رسانده است. سرودها و کلامهای دوره های بعد از سلطان اسحاق تقریباً تکرار مضامین نامه سرانجام است. در کتاب سرانجام علاقه زیادی به پهلوانان و سرداران نامی ایران ابراز شده است و در آن تعصب ایرانی و حس وطن دوستی به چشم می خورد. سلطان اسحاق با توجه به سه اصل زرتشت، مردم را بسوی شناسائی خدا و فرمانبرداری از او امر الهی و گسترش دادن کشاورزی و دامداری و انجام دادن کارهای نیک فرا خوانده است. (۵۴)

سرانجام دیگری به لهجه گورانی به نشر وجود دارد که در قرن

۵۳- نسخه خطی سرانجام (خرده سرانجام).

۵۴- نك : همان مأخذ

سیزدهم هجری نوشته شده و شامل بیست و یک بخش یا بیست و یک بند می باشد که هر بند آن درباره موضوعی آمده است. این قسمت از سرانجام به وسیله آقای ماشاءاله سوری ترجمه و چاپ شده است. (۵۵) اینک دعای جوشکستن یا سرسپردن که آنرا بعد از مراسم سرسپردن می خوانند، این دعا از سلطان اسحاق پدید آورنده راه و روشهای کنونی یارسان است، (۵۶) و چند بیت آنرا برایتان نقل می کنیم :

مشت پیرو پاشا دس جم و شرط جم	میرد انم آمین کران یک قلم
بی کفرو کینه بنیشان و هم	بوانن لاله نی سایه علم
ای شرط و شونمان اینه بست محکم	بی شرط و بیای اسرار اقدم
یارانم و شرط رای جوز بنیران	نه جم وی ارکان آمین بکران
و صدق پی شرط سرشان بسپاران	دل گرم و زیل پاک جی را بویران
بویران نی را گرد و ترکه تویل	شرط راگه جوز بکردی قویل
قایم بگیردی دامان دلیل	مشکندی قول هفت والای مندیل
داود، بنیامین، موسی و کماندار	مهر پنج تنم ها پیر رمزبار
یار زرده بام شرط روچیار	ها هفت تنانم و هفت پورم یار
شرط هفت پورم نه جم بو آشکار	سایه هفت فرزند جو سرمواظهار
بنیام موازو شفای گناهکار	ازیش موخشم یار شرط طیار

«ترجمه»

این جمع بنا به فرمان پادشاه عالم و پیرو شرط ازلی تشکیل گردیده است مردان حق باید همگی یکدل و یکجان آمین بگویند

۵۵- سرودهای دینی یارسان ص ۷۱-۲۲.
 ۵۶- نسخه سرانجام خطی (خرده سرانجام).

و بی کفر و کینه دور هم بنشینید
و در سایه پرچم حق دعا بخوانید و طلب آموزش کنید
این شرط و اقرار را برای یارسان بنا نهادیم
و شرط ازلی را در آن دنبال کردیم
ای یاران، باید با شرط ازلی جویز بشکنید و سر بسپارید
و در جمع با این ارکان آمین بگوئید
و با صدق و اقرار سرتان را بسپارید
و با دلگرمی و پاک‌طینتی این راه را بیمائید
و در طی این راه با یکدیگر هماهنگ باشید
شرط و راه و روش جویز شکستن را بپذیرید
و دامن دلیل را محکم بگیرید
قول هفتوانه را نشکنید
داود، بنیامین، موسی، مصطفی کماندار،
و خاتون دایراک رمز بار که پنج تن اند،
با بابایادگار و شاه ابراهیم رو چیار
که هفتن می باشند، یار و همدم هفتوانه نیز هستند
شرط و پیمان هفتوانه در جمع آشکار می شود
سایه هفتوانه در آن مجمع سر اظهار می شود
بنیامین شفاعت گناهکاران را می خواهد
و من هم گناهان یارانیکه اقرارشان درست باشد می بخشم.

جامه پوشی و مظهریت در نزدکردان یارسان (اهل حق)

جامه پوشی و مظهریت از اصول مهم عقاید یارسان می باشد و در واقع پایه و اساس آئین مزبور را تشکیل می دهد. (۱) بنا به نامه سرانجام هر ذی روحی مظهر یا جامه روح دیگری از ماقبل خود می باشد. (۲) و بنا به خلاصه نامه سرانجام جامه به معنی پیکره و قالب انسانی است و چنانچه به تکامل برسد نور و فروغ الهی در آن تجلی می کند و به پایه مظهریت می رسد. (۳) مظهر به معنی محل بروز و ظهور و پیدایش آمده (۴) ولی در برهان الحق مظهر روحی است که در نتیجه طی مراحل سیر کمال صیقل یافته و محل انعکاس جلوه نور ذاتی قرار گرفته که آن ذات بر او احاطه پیدا کرده است. جامه نیز که به معنی پوشیدنی و گستردنی است به اصطلاح یارسان روحی است نمودار صفات ممتازه روح دیگر، که هر دو در عالم معنی و

-
- ۱- درباره جامه پوشی و مظهریت، رجوع فرمائید به : شاهنامه حقیقت الر حاج نعمت اله جیحون آبادی مکرری با اهتمام دکتر محمد مکرری تهران ۱۳۴۵ و همچنین نک : سرودهای دینی یارسان ترجمه ماشاءاله سوری تهران ۱۳۴۴ و نک : برهان الحق تألیف نورعلی الهی تهران ۱۳۴۳.
 - ۲- نسخه خطی نامه سرانجام.
 - ۳- نسخه خطی خلاصه نامه سرانجام.
 - ۴- نک : المنجد تألیف لویس معلوف بیروت ۱۹۵۶ ص ۴۸۲.

مرحله سیرکمال مقام متساوی و نشأ واحد تحصیل کرده اند. (۵)
 در اصطلاح یارسان به جامه و مظهر، دون Dūn هم می گویند و
 بنا به عقاید یارسان انسان دارای ذره‌ای از ذرات خدائی است، این
 ذرات الهی که در تن آدمی وجود دارد، همیشه در نزد پاکان و
 برگزیدگان در گردش می باشد. و به این حلول یا دونادون Dūnādūn
 می گویند (۶)

یارسان‌ها معتقدند انسان هزارویک جامه عوض می کند و با گردش
 در جامه‌های مختلف جزای اعمال گذشته خود را می بیند و به این ترتیب
 جامه‌های بعدی آن مناسب با اعمالی خواهد بود که انجام داده است،
 در صورتی که کارهای نیک و اعمال پسندیده از او سرزند به جامه
 ثروتمندان و اشخاص مرفه خواهد رفت و اگر مرتکب اعمال زشت
 و ناپسند شود به جامه فقراء آمده و دچار مصائب و ناملایمات خواهد
 شد، تا از این راه جزای کردار خود را ببیند، پس از عوض کردن
 هزار جامه، هزارویکمین جامه خود را که عبارت از بقا و ابدیت
 است خواهد پوشید. (۷)

روی همین اصل است که گروه یارسان عقیده دارند اگر آدمی
 بدن کاملی داشته باشد حق تعالی در او تجلی می کند و جامه حق را
 می پوشد و به مقام و پایه مظهریت می رسد. (۸) و بر اساس این عقیده

۵- نک : برهان الحق ص ۱۵۱ - ۱۵۰.

۶- نک : سرودهای دینی یارسان ص ۱۷۶.

۷- نک : سرسپردگان تألیف سید محمد علی خواجه الدین تهران ۱۳۴۹ ص ۱۴.

۸- نسخه خطی نامه سرانجام.

۹- که عدل خدا این بود در فنون
 هر آن چند بودش به دنیا مکان
 چو موزون بگردد حسابش به کار
 چنین تا کند طی همه آن هزار
 هر آنکس بمیرد به دوران دون
 بیاید به عقبی بود آنچنان
 دوباره بیاید به دون بی شمار
 در آن آخر روز از امر یار

است که به فرشتگان هفتگانه (هفتن) و هفتوانه معتقدند که در دوره‌های گوناگون و به ترتیب در تن برخی از رهبران و پاکان آنها ظهور کرده‌اند. (۹)

در سرودهای دینی یارسان آمده است: که انسان از بدو آفرینش تا روز پسین هزارویک جامه عوض می‌کند و با عوض کردن هزار و یک جامه روان او به جاودانی‌ها می‌پیوندد. اینگونه آدمیان که از نیکان بشمار می‌روند به بهشت رهنمون و بدان ویداندیشان نیز به دوزخ سوزان سرنگون می‌گردند و با کین و خشم گرفتار می‌شوند. (۱۰) ولی درنامه سرانجام یادآور شده اگر عمل آدمی نیک باشد روحش تا هزارویک جامه به بدن پاکان و نیکان می‌رود و اگر بدکار ویداندیش باشد روح او به بدن حیوانات و جانوران و گزندگان و حشرات می‌رود. بنابراین به حیوانات و جانوران نباید آسیب و آزاری رساند. (۱۱)

دردین‌های آریائی چون زردشتی و برهمنی و بودائی هم برخلاف کیشمهای سامی توجه خاصی به جانوران شده است. در این دو دین اخیر، در سرزمین هند به همه جانداران، چه سودمند و چه زیانکار توجه شده است. این توجه از این رو است که به عقیده هندوان و بودائیان دوره زندگی مردم پس از مرگ پایان نمی‌پذیرد، هر که

چه کرده پس آن طفل بی‌کار و بار
خدا در کجا عدل او در کجا است؟

دگر دون بدون گر نباشد بکار
اگر دون بدون در زمان نیست راست

(شاهنامه حقیقت ص ۱۸۰).

آیدن نشانه آخر یاوران
خوبان رستگار ملون او چنان
وقسار و غضب مون گرفتار

۱۰- مردی هزار دون پاره مکران
و هزار ویک دون و امر سلطان
بدان سرنگون و دوزخ نار

(سرودهای دینی یارسان ص ۲۰).

درگذشت باز خواهد برگشت. روان درگذشته از کالبدی به کالبدی دیگر درمی‌آید، انتقال روح از بدنی به بدن دیگر بسته به کردار جهانی اوست، روان ممکن است در بازگشت‌های پایان‌ناپذیر خود، دیگر باره به پیکر آدمی درآید یا در کالبد جانوری نمودار گردد، یا به قالب یکی از خداوندان جلوه‌کند، نظر به کردار، چه نیک و چه زشت، پس از طی يك دوره زندگی مردم، روان آنان به پیکر دیگری درمی‌آید و نظر به گردش زندگی، در دین‌های هندی هیچ‌یک از جانداران را نباید کشت و هرآنکه از این فرمان سرپیچد به‌آلایش بزرگترین گناه آلوده گردد، يك برهمنی و بودائی باید محبت خود را به همهٔ جانوران که بامردمان یکسان دانسته شده و هیچ تفاوتی میان آنان قایل نگردیده، به ثبوت برساند. (۱۲)

«بارگه بارگه» که بخشی از نامهٔ سرانجام است، تجلی روانهای فرشتگان در پیکرهٔ پادشاهان و بزرگان و سرداران ایرانی و پیغمبران را بازگو می‌کند. در این بخش دربارهٔ چگونگی جامه‌پوشی و مظهریت نیز بحث شده است و چنین پیدا است که جامه‌پوشی و مظهریت بوسیلهٔ فرشتگان صورت می‌گیرد، یعنی روان فرشتگان در تن انسانهای کامل و پاکان تجلی می‌کنند و در جامه‌ها و کالبدهای گوناگون در میان مردم ظاهر می‌گردند. چنانکه بنیامین (۱۳) سردهستهٔ فرشتگان هفتگانه در اعصار گذشته در جامهٔ پیغمبران تابیده و به ارشاد و راهنمایی و هدایت جهان و جهانیان پرداخته است. (۱۴)

۱۱- نسخهٔ خطی نامهٔ سرانجام.

۱۲- نك: فرهنگ ایران باستان نگارش پورداد تهران ۱۳۵۵ ص ۲۳۱ - ۲۳۰.

۱۳- بنیامین binyâmîn: لقب سیدخضرشاهوئی است که در قرن هشتم هجری می‌زیسته و در آئین یارسان به یکی از فرشتگان چهارگانه بشمار می‌رود و پایهٔ پیروی نیز داشته است. (بزرگان یارسان ص ۲۵).

۱۴- نسخهٔ خطی نامهٔ سرانجام.

بنابه نامه سرانجام، نخستین پادشاهی که در جامه انسانی به تکامل رسیده و به مظهریت نایل گشته و نور و فروغ الهی در او تجلی کرده، هوشنگ شاه است. او آتش را بر مردم شناخت، وی روزی با گروهی از یارانش به گشت و گذار رفت و در بین راه ماری را در میان دوسنگ دید و با پرتاب سنگی به سویش، دودی از درونش برخاست و خس و خاشاک آتش گرفت و بدینسان آتش پدیدار شد. به فرمان شاه، مردان و زنان آنروز را در پیرامون آتش به پایکوبی و دست افشانی گذرانند و همه شاد و خرم شدند. ماری که باعث پیدایش آتش شد نمودار داود (۱۵) بود. آتشی که از میان دوسنگ برخاست نمودار فروغ رخسار بابایادگار (۱۶) بود. خداوندگار رنگرزاست و در کارگاه او رنگهای بسیار یافت می شود، این رنگها کین و زنگ درون را می برد و پاک می کند و به مظهریت می رساند. (۱۷)

در اوستا نیز هوشنگ شاه در شمار پارسایان و پاکانی است که به فرقه ایزدی نایل گشته. چنانکه آمده است: هوشنگ شاه پیشدادی

۱۵- داود dāwūd: لقب موسی سیاه است که یکی از فرشتگان چهارگانه بشمار می رود و در آئین یارسان پایه دلیلی داشته و وی را داود گووسوار kawû swâr نیز گویند. (بزرگان یارسان ص ۲۵).

۱۶- بابایادگار: لقب سیداحمد سرانه‌ئی است که در سده هفتم هجری می زیسته و جزو هفتن یا فرشتگان هفتگانه بشمار می رود و آرامگاهش در جایی بنام سرانه sarâna در کوه دالاهوی کرمانشاه واقع شده و زیارتگاه گروه یارسان است. (بزرگان یارسان ص ۲۷).

۱۷-

او یانه هوشنگ، او یانه هوشنگ	او یانه هوشنگ، او یانه هوشنگ
شام ویش هوشنگ بی دارای فروهنگ	شام ویش هوشنگ بی دارای فروهنگ
داود او مار بی شام آورد و تنگ	داود او مار بی شام آورد و تنگ
و فرمان شام میردان یکرنگ	و فرمان شام میردان یکرنگ
مولام رنگبازن او دارو صد رنگ	مولام رنگبازن او دارو صد رنگ

(نسخه سرانجام «بارگه بارگه» پیرقابیل سمرقندی بنه ۲).

در بالای کوه هرا به ایزدان ناهید و گوش و وایووارت فدیة نیاز
 نموده و درخواست می‌کند که وی را بزرگترین شهریار روی زمین
 گردانند که وی را به دیوها و مردمان و جادوان و پیری‌ها و وکاو‌ها
 و کرپانهاچیر سازند که همه دیوها از او به هراس افتاده رو به گریز
 گذارند که او به دیوهای مازندران و دروغ‌پرستان دیلم دست یافته
 همه را شکست دهد. ایزدان خواهشهای هوشنگ را اجابت نموده
 او را کامروا ساختند. در فروردین یشت در فقره ۱۳۷ به فروهریل
 پاکدین هوشنگ درود فرستاده می‌شود و در زامیادیشیت در فقره ۲۶
 آمده است که مدت زمانی فرکیانی به هوشنگ پیشدادی متعلق بوده
 است. از مجموع این فقرات پی‌میبریم که او یکی از نامداران و
 پادشاهان و پارسایان بوده و از سلسله پیشدادیان است و در فقره ۲۸
 از فصل ۱۵ بندهشن می‌خوانیم که ایرانیان از پشت هوشنگ می‌باشند
 در فقره ۳ از فصل ۳۴ همین کتاب مندرج است که پس از زن و
 شوهری ماشیه و ماشیوئی (نخستین پدر و مادر نوع بشر آدم و هوا)
 تا به وجود آمدن هوشنگ ۹۳ سال طول کشیده است. (۱۸)

در شاهنامه نیز هوشنگ شاه یکی از پادشاهان پارسا و دادگر
 یاد شده، چنانکه آمده است: که کیومرث پس از نیای خویش بر
 اورنگ نشست و به فرمان یزدان به داد و دهش پرداخت و جهان را
 آباد کرد و آتش را نیز آشکار ساخت و جهان را تابناک نمود. (۱۹)

۱۸- نك : یشت‌ها گزارش پورداود تهران ۱۳۴۶ ج ۱ ص ۱۷۸.

۱۹- جهاندار هوشنگ با رای و داد
 چو بنشست بر جایگاه مہی
 بفرمان یزدان پیروزگر
 وز انیس جهان یکسر آباد کرد
 بدآنکه بدی آتش خو برنگ
 بجای نیا تاج بر سر نهاد
 چنین گفت بر تخت شاهنشہی
 به داد و دهش تنگ بسته کسر
 همه روی گیتی پر از داد کرد
 چو مرتازیان است محراب سنگ

و آن چنین بود که روزی باگروهی از یاران خود به سوی کوه می‌رفت. ناگاه از دور ماری سیاه‌رنگ و تیزتاز پدیدار شد. دو چشم سرخ بر سر داشت و از دهانش دود برمی‌خاست. هوشنگ سنگی برداشت و پیش رفت و آنرا با تمام نیرو و قدرتش به سوی مار پرتاب کرد. مار پیش از آنکه سنگ به وی برسد از جاجست و سنگ به سنگی دیگر خورد و هر دو درهم شکستند و شراره‌های آتش به اطراف پخش شد و آتش کشف گشت. (۲۰) هوشنگ خداوند را ستایش کرد و گفت این فروغ ایزدی است. باید آنرا گرامی داشت. چون شب فرارسید آتشی بزرگ برپا کردند و به پاس فروغی که خداوند بر هوشنگ آشکار کرده بود جشن گرفتند و به پایکوبی و شادمانی پرداختند و آن جشن را سده نام نهادند. (۲۱)

کز و روشنی در جهان گستردید

گذر کرد با چند کس هم گروه
سیه رنگ و تیره تن و تیز تار
ز دود دهانش جهان تیره گون
گرفتش یکی سنگ و شد پیش جنگ
جهانسوز مار از جهانجو بجست
همان و همین سنگ بشکست خرد
دل سنگ گشت از فروغ آذرنگ
پدید آمد آتش از آن سنگ باز

نیایش همی کرد و خواند آفرین
همین آتش آنگاه قبله نهاد
پرستید باید اگر بخردی
همان شاه در گرد او با گروه
سده نام آن جشن فرخنده کرد

→ به سنگ اندر آتش ازو شد پدید

(شاهنامه ج ۱ ص ۱۹).

۲۰- یکی روز شاه جهان سوی کوه
پدید آمد از دور چیزی دراز
دو چشم از بر سر چو دو چشمه خون
نگه کرد هوشنگ با هوش و هنگ
به زور کیانی رهائید ز دست
بر آمد به سنگ گران سنگ خرد
فروغی پدید آمد از هر دو سنگ
نشد مار کشته و کیلن ز راز

(همان مأخذ شاهنامه ص ۲۰-۱۹).

۲۱- جهاندار پیش جهان آفرین
که او را فروغی چنین هدیه داد
بگفتا فروغیست این ایزدی
شب آمد بر افروخت آتش جوکوه
یکی جشن کرد آن شب و باده خورد

(همان مأخذ شاهنامه ص ۲۰-۱۹).

پادشاه دیگری که در نامه سرانجام از او یاد شده و در جامه و کالبد انسانی به تکامل رسیده و به مظهریت و پایه الهیت نایل گشته، کیکاوس شاه است. در بارگه بارگه آمده است: که خداوندگار و فرشتگان هفتگانه اش به جهان آخشییجی فرود آمدند و گوهر خداوندگار در جامه و کالبد کیکاوس شاه تجلی کرد و روان فرشتگان آسمانی نیز در جامه پهلوانان آن روزگار مانند رستم و گیو و گودرز و بهرام و زواره تابید و خیمه و بارگاه ذات احدیت الهی در مازندران فرود آمد و مردم را به راه راست و خداشناسی دعوت کردند. (۲۲)

در آوستا، کیکاوس شاه یکی از پادشاهان بافروشکوه کیانی یاد شده، چنانکه آمده است: که او از سلاطین مقتدر و دارنده فر و بخصوصه نیرومند بوده است و پس از قربانی کردن صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند از برای ناهید خواهشش از فرشته آب این بوده که او را توانا ترین شهریار روی زمین بگرداند و او را به دیوها و مردمان و پری ها و کاری ها و کرپان ها چیره سازد. ناهید او را کامروا ساخت. آسمان پیمائی کیکاوس هر چند که امروز چیزی راجع به این داستان در آوستا موجود نیست ولی به نظر می رسد که در آوستای عهد

بارگه شام وستن او مازندران
کیکاوس ویش بی پادشای سبحان
بروزدا بیان یورت هفتنان
ها گیو بی داود چرخچی جهان
رستم یکدست مصطفی داودان
زواره ویش بی یار زرده بان
چوارتن هفتنان چوگا بین عیان
مولام رنگبازن رنگ مدو جولان
میردم گرکن ویل نبو وی ران
نه راگه چفتی بیو و راستان
بی شک مزانو راگه دین حقان

۲۲- او مازندران، او مازندران
یاران مکردی چنگک و قوران
سلطان یکرنگک خواجای غلامان
رستم بی بنیام پیر شفاهان
گودرز پیرموسی ننگه تیرنشان
بهرام بی رمزیار مهر رزمخوان
جهان بخش ایوت هام بقای خواجهان
باقی میردان بی رزم پهلوان
هر وختی رنگش او کردن بیان
جی عیار بازیه نبو سرگردان
و کوچ و کلام بزویو نه میدان

(نسخه خطی نامه سرانجام جزوه بارگه بارگه بنه ۶۶ از پیرهاشم رژی).

ساسانیان به این مسئله اشاره شده بود. یاقوت در معجم البلدان نقل می‌کند در کتاب قدیم ایرانیان موسوم به الانشاء (اوستا) که نزد آنان به منزله تورات یهودان و انجیل عیسویان است مذکور است که کیکاوس خواست به آسمان عروج کند اما وقتی که در پرواز از نظرها غایب شد خداوند به باد امر کرد که او را محافظت نکند آنگاه کیکاوس از فراز آسمان پرتاب گشته در شهر سیراف (در خلیج فارس) فرود افتاد. (۲۳)

در شاهنامه نیز کیکاوس شاه یکی از پادشاهان بافره کیانی است که پس از پدرش بر اورنگ نشست و همه گردنکشان را به اطاعت خود درآورد و پس از فتح مازندران یکبار به فریب اهریمن به آسمان پرواز کرد و عقابهایی که تخت وی را می‌کشیدند او را در سرزمین آمل فرود آوردند. سرانجام کیکاوس از تاج و تخت کناره‌گیری کرد و نوه اش کیخسرو پسر سیاوش را بر اورنگ و تخت ایران نشاند. (۲۴) در نامه زلال زلال (۲۵) هم آمده است: که پیر بنیامین آن صیاد الهی و شاهباز ازلی دام خود را گسترده و کیکاوس را به وسیله ملک

۲۲- نک: یشت‌ها ج ۱ ص ۲۱۶-۲۱۵.

مر او را جهان بنده شد سر بر سر
 همه تاجدارانش لشکر شدند
 بیاورد و بر تخت بست استوار
 نهاده به پیش اندرون جام می
 چنین باشد آنکس که گیردش ساز
 کشان از هوا نیزه و تخت شاه
 به آمل بروی زمین آمدند

۲۴- چو بگرفت کاووس گاه پدر
 همه پیش کاووس کمر شدند
 از آن پس عقاب دلاور چهار
 نشست از بر تخت کاووس کی
 پریدند پیارو ماندند پیاز
 نگونسان گشتند از ابر سیاه
 سوی بیشه شهر چین آمدند

(شاهنامه ج ۲ ص ۲۲).

۲۵- زلال زلال *zulâl zulâl*: نام کتابی است منظوم درباره راه و روشهای یارسان که به وسیله سید احمد بابایادگار و شاه‌ابراهیم ایوب در قرن هشتم هجری به گویش گورانی سروده شده است. این دوتن جزو هفتن یا فرشتگان هفتگانه (امشاسپندان) می‌باشند.

طاوس (۲۶) یا اهریمن به سوی آسمان فراخواند و جامهٔ مظهریت را به تن او پوشاند. (۲۷)

افزون بر هوشنگ شاه و کیکاوس شاه که در جامه و کالبد انسانی به تکامل رسیده‌اند و نور الهی در آنان تجلی کرده و به پایه و مقام مظهریت نایل گشته‌اند، در نامهٔ سرانجام نام عده‌ای دیگر از پادشاهان و سرداران و دلاوران که به این مقام رسیده‌اند ذکر شده است. این پادشاهان و دلاوران که با نور ذات الهی به رهبری و ارشاد مردم پرداخته‌اند عبارتند از: «جمشید، نوذر، داراب، ایرج، کیخسرو، لهراسب، گشتاسب، بهمن، همای، اردشیر بابکان، شاپور اول، شاپور دوم، بهرام‌گور، انوشیروان، هرمز، زال، رستم، آرش، زردشت» و گروهی از سرداران و بزرگان و علمای معروف اسلام که در جامه‌ها و کالبدهای گوناگون در میان مردم ظاهر گشته‌اند. (۲۸)

مظهریت یافر نورپاک ایزدی است که آنرا در دل نیک‌اندیشان می‌اندازد و از این راه آنان را در کارها راهنمایی می‌کند. این فروغ ایزدی یافروشکوه خداداده دارای فروزه‌های استواری و پیروزی و برترکاری و بهی بخشی و درخشندگی و نیرومندی است و به‌دیگر نیروها برتری دارد. هر کس دارای فر ایزدی باشد از همه فروزه‌

۲۶- ملك طاوس : در آئین یارسان نام اهریمن است و بنا به پندار آنان کسانی که از فرمان خداوندگار سرپیچی کنند کیفر و پاداش آنان به دست اهریمن سپرده شده است و او برای گمراهان ناپاکی و پلیدی پدید می‌آورد، بنابراین ملك طاوس آفرینندهٔ بدی‌ها برای بداندیشان می‌باشد. (سرودهای دینی یارسان ص ۷۵).

۲۷- دامشا تاوس، دامشا تاوس دامیار بنیامین دامشا تاوس
نیاتندنش نه‌دام پرقوس شاپازش گردن خواجای کیکاوس
(نسخهٔ خطی زلال‌زال - از شاه‌ابراهیم ایوت).

۲۸- نسخهٔ خطی نامهٔ سرانجام - بارگه بارگه.

های آن بهره‌مند می‌شود یعنی درکارها استوار و نیرومند و پیروز می‌گردد و کارهایش فروزۀ برتری و بهی بخشی و درخشندگی پیدا می‌کند و برای جهان و جهانیان سودمند می‌افتد. پیامبران بزرگ با این فرخداداده بود که توانستند دین خود را گسترش دهند و مردم بی‌شمار را برای همیشه به آئین خود بگروانند. پادشاهان دادگرو کاردان، در پرتو این نیرو بود که در کشورداری و فرمانروائی کامیاب شدند و نام بلند و جاودانی از خود بجا گذاشتند. (۲۹)

مظهریت از عقاید دین مزدیسناست و از قدیم در میان ایرانیان رایج بوده و در آوستا به آن خورننگه Xvarnanga و در پهلوی خوره Xvarrah و در فارسی فروفره الهی یاد شده است. این واژه در اثر مجاورت یهودیان با ایرانیان در مغرب ایران و مهاجرت اقوامی از مغرب ایران به ارض موعود به آئین یهود نیز راه یافته و عنوان شخینا Shxînâ بخود گرفته است. شخینا نیروئی است الهی که ممکن به انسانی نیز برسد و او را به مقامات برتری برساند. همچنانکه ممکن است انسانی که از این نیرو برخوردار بوده به علت سوء رفتار و تکبر آنرا از کف بدهد. (۳۰)

بنا به زامیادیشْت فر فروغی است ایزدی به دل هر که بتابد از همگنان برتری یابد، از پرتو این فروغ است که کسی به پادشاهی رسد و برازنده تاج و تخت گردد و آسایش گستر و دادگر شود و همواره کامیاب و پیروزمند باشد همچنین از نیروی این نور است که کسی در کمالات نفسانی و روحانی آراسته شود و از سوی خداوند از برای

۲۹- نك : سوشیانت نوشته م. اورنگ تهران ۱۳۴۲ ص ۷۲.
۳۰- نك : یشت‌ها ج ۱ ص ۵۱۳ و همچنین نك : مقاله فره‌بدالامیر سلیم تحت عنوان (فره) در مجموعه سخنرانی و بحث درباره شاهنامه فردوسی تهران ۱۳۵۰ ص ۱۰۴.

راهنمایی مردمان برانگیخته گردد و به مقام پیمبری رسد و شایسته الهام ایزدی شود و به عبارت دیگر آنکه مؤید به تأیید ازلی است خواه پادشاه و خواه پارسا و خواه نیرومند و هنرپیشه و دارای فر ایزدی است. چون فر پرتو خدائی است ناگزیر باید آنرا فقط از آن شهریاری شمرد که یزدان پرست و پرهیزگار و دادگر و مهربان باشد و به همین جهت در آوستا ضحاک بی دادگر و افراسیاب ستمکار دارنده فر خوانده نشده اند. (۳۱)

هر آن پادشاهی که از راه راستی برگشت و سر از فرمان پیچد فر از او روی برتافت و تاج و تختش بیاد رفت. جمشید تا زمانی کامکار بود که زبان به دروغ نیالوده بود یابنا به مندرجات شاهنامه خودستائی نکرده بود همینکه دروغ بزبان راند فر از او بگسست و ضحاک ایران را دچار رستم نمود و بالاخره جمشید گرفتار و کشته شد، همچنین پس از آنکه کیکاوس به فریب اهریمن یاد یوخشم به خیال آسمان پیمائی افتاد و نسبت به ساحت قدس دلیری و گستاخی نمود فر ایزدی از او جدا شد و ایران از وجود چنین پادشاه بی فروگناهکاری گرفتار بدبختی و خواری و پریشانی و خشکسالی و قحطی گردید و بزرگان ایران چاره براین دیدند که نوه اش کیخسرو کسی که دارای فر ایزدی بوده به پادشاهی بگزینند. (۳۲)

در زامیادیشتمی بینیم که فر نصیب ناموران و پادشاهان و پارسایان گردید و از پرتو آن رستگار و کامروا شدند. این فر همیشه از آن ایرانیان بوده و تا ظهور شوشیانت و دامنه رستاخیز از ایران روی بر- نخواهد تافت. چنانکه در فقرات ۲۵-۲۶ زامیادیشتم از فر هوشنگ

۳۱- نک : یشتها ج ۲ ص ۳۱۴.

۳۲- نک : همان مأخذ ص ۳۱۵.

نخستین پادشاه پیشدادی سخن رفته و پس از آن در فقرات ۲۷-۲۹ از تهمورث صحبت شده و پس از آن در فقرات ۳۰-۴۴ شرحی راجع به فر جمشید مندرج است که چگونه از پرتو فر کامیاب می بود و چگونه پس از دروغگوئی فر در سه بار از او روی گردانده در بار اول به مهر ایزد فروغ رسید و در بار دوم به فریدون شکست دهنده ضحاک روی آورد و در بار سوم به گرشاسب یل نامور رسید. (۳۳)

در برهان قاطع نیز آمده است : خوره یا قره نوری است از جانب خدای تعالی که بر خلائق فایز می شود که بوسیله آن قادر شوند به ریاست و خرفتها و ضعفها و از این نور آنچه خاص است به پادشاهان بزرگ عالم و عادل تعلیق می گیرد. (۳۴) سهروردی نیز می گوید : خره یا قره نوری است که از ذات خداوندی ساطع می گردد و بدان مردم بر یکدیگر ریاست یابند و به معرفت آن هر یک بر عملی وضاعی متمکن گردد. (۳۵)

در نامه سرانجام و دیگر نوشته های یارسان، نام گروهی دیگر از پاکان یارسان که ذات خدا و نور الهی در آنان تظاهر کرده و به مقام مظهریت رسیده اند ذکر شده است. این عده به ترتیب از قرن دوم هجری تا اواخر قرن سیزدهم برای ارشاد و هدایت پیروان یارسان تجلی کرده اند و به امور جهان بیکران پرداخته اند. برای اینکه آدمی بتواند در این جهان با خداوندگار خود که نور کامل است در رابطه باشد، باید آنان را واسطه قرار دهد. زیر آنان مشیت

۳۳- نک : همان مأخذ ص ۳۱۶.

۳۴- نک : برهان قاطع تألیف ابن خلف تبریزی با اهتمام محمدعباسی تهران ۱۳۴۴ ص ۴۵۷.

۳۵- نک : حکمة الاشراق تألیف شهاب الدین یحیی سهروردی تهران ۱۳۳۱ هجری ص ۲۶۱.

الهی و دستیاران خداوندگارند. (۳۶)

نخستین کسی که در اوائل اسلام در جامهٔ انسانی به پایهٔ مظهریت و یا مظهر الوهیت رسید و در جهان خاکی يك سلطنت روحانی تشکیل داد و پاسبانی آنرا شخصاً به عهده گرفت نامش بهلول (۳۷) است. بنا به نامهٔ سرانجام بهلول در اوائل قرن دوم هجری در پیرامون کرمانشاه ظهور کرد و در سال ۲۱۹ هجری در تنگه گول (۳۸) جهان را وداع گفت. او با فرشتگان چهارگانهٔ خود به ارشاد مردم پرداخت و راه و روش یارسان را گسترش داد و سپس با برخی از پیروان و یارانش به بغداد رهسپار شد و در آنجا به ترویج آئینش پرداخت و چون به امام جعفر صادق (۱۱۹ - ۱۸۵ هـ) و خاندان پیامبر دلبستگی داشت به کوفه رفت ولی دوباره به بغداد بازگشت و به ترویج اندیشه‌های خود سرگرم شد. (۳۹)

درویش نوروز سورانی که از سرایتندگان و مفسران سرانجام در قرن سیزدهم هجری است، دربارهٔ بهلول می‌گوید: بهلول مظهر الوهیت و نور مطلق الهی است. ولی گروهی بی‌آگاه او را دیوانه می‌پندارند، چه کسی دیوانه را با چنین هوش و فروهنگ و دانشی

۳۶ - نسخهٔ خطی نامهٔ سرانجام.

۳۷ - قاضی نوراله شوشتری در مجالس المؤمنین می‌نویسد: که بهلول معاصر هارون الرشید (۱۷۰ - ۱۹۳ هـ) بوده و در زمرهٔ شاگردان حضرت جعفر صادق و از مفتیان و متقیان عصر خود بوده و به اشارت امام برای خلاص از گزند مخالفان سر به جنون و شیدائی برآورده است و از سخنانی که از وی نقل کرده‌اند کمال عقل و درایت و هوش و فطانت و آگاهی وی از نکات مناظره و الزام معاندان آشکارست. «کتاب بوستان سعدی با شرح محمد علی ناصح تهران ۱۳۵۶ ص ۵۲۳».

۳۸ - تنگه گول tangagūl: نام کوهی است در دیه چشمه سفید که در شانزده کیلومتری اسلام آباد غرب واقع شده و آرامگاه بهلول در بالای آن کوه قرار گرفته که زیارتگاه گروه یارسان است.

۳۹ - نسخهٔ خطی نامهٔ سرانجام.

دیده است که اسب دانش خود را در میدان چرخ گردون بتازاند. (۴۰)

از بهلول و یاراننش دو بیت‌هایی به گویش گورانی و عربی در نامه سرانجام بنام (دوره بهلول) بجای مانده است که دو بیت‌های او گویای راز درونی و اندیشه‌های وی درباره راه و روش‌های یارسان می‌باشد. بنا به یکی از دو بیت‌هایش هدف اصلی او و یاراننش احیای آئین ایران باستان بوده، چنانکه می‌گوید: بنا به گفته گروهی از یاران ما باید دیوانه و شیدا باشیم، بلی مادیوانه و شیدای ایرانیم و یک یک شهرها را می‌گردیم تا آئین ایران باستان را زنده کنیم. (۴۱)

دومین مظهر الوهیت در آئین یارسان، باباسرهنگک دودانی است که بنا به نامه سرانجام در اوائل قرن چهارم هجری به ارشاد و راهنمایی گروه یارسان پرداخت، او بانوری که از سوی حق تعالی در او تجلی کرده بود توانست بابداندیشان به مبارزه پردازد و مردم را به راه راست فراخواند. بنا به یادداشت دست‌نویس کاکائی، باباسرهنگک فرزند ابراهیم دودانی بسال ۳۲۴ هجری در پیرامون کوه شاهو که در دوازده فرسنگی جنوب شهر سنندج می‌باشد، متولد شده و در همانجا سرورش ایزدی او را ارشاد کرده است. (۴۲)

بنا به نامه سرانجام، باباسرهنگک در آغاز با شیوه درویشی

-
- ۴۰- بهلول ذاتیون ذات یکدانه
 کی‌دی دیوانه وی‌طور دانا بو
 (نسخه خطی دیوان نوروز).
- ۴۱- او واته یاران، او واته یاران
 هنی مگیلین یک یک شاران
 (نسخه خطی دوره بهلول).
- ۴۲- و سنه سیمصد بیست و چوار هجری
 (نسخه خطی یادداشت کاکاردانی).
- ۴۳- نك : بزرگان یارسان ص ۷.

رفتار می‌کرد ولی سپس خود را نمودار فرۀ ایزدی خواند و گروه زیادی به او گرویدند و آئینش را پذیرفتند. زمان مردنش معلوم نیست ولی آرامگاهش در دیه توپلهٔ اورامان واقع شده و زیارتگاه صاحب‌دلان است. نام چندتن از یارانش عبارتند از: «بابارتاف، باباقلم، باباروم، باباخونکار، بابانوا، بابایرنج، باباساقیصر، باباگرچک، باباسرنج، بابابراهیم، باباحمد» که اکثراً لرستانی بوده‌اند. از باباسرهنگ و یارانش دو بیتی هائی دربارهٔ راه و روشهای یارسان بجای مانده که بنام «دورهٔ باباسرهنگ» معروف است. (۴۳)

باباسرهنگ در یکی از دو بیتی‌هایش از «هفت‌امشاسپندان» یاد می‌کند و می‌گوید: هفت تنم در آسمانها سر دستۀ فرشتگانند که هر یک به کاری سرگرمند و هر یک دنبال کاری هستند و در آسمانها پراکنده‌اند. (۴۴) آئینش راهم نمودار آئین پیشین کردان (زردشتی) می‌خواند و می‌گوید: من که سرهنگ دودانم و هماره بادرویشان و غلامان همه‌جا را می‌گردم، کوششم برای احیای آئین پیشین کردان است. (۴۵)

سومین مظهر الوهیت در آئین یارسان شاه‌خوشین لرستانی ملقب به مبارک‌شاه است که بنا به نامهٔ سرانجام، وی در سال ۴۰۶ هجری متولد و در هنگام کودکی در لرستان به تحصیل علوم پرداخته و سپس به همدان رفته و تحصیلات خود را به پایان رسانده است. در سی و

جه آسمان‌دا هفتم سرخیلن
هریک پی‌کاری آواره و ویلن

از که نامن سرهنگ دودان
مکوشم پری آیین کردان

۴۴- هفتم سرخیلن ، هفتم سرخیلن
هر یک و رنگی نه‌گشت‌وگیلن
«نسخهٔ خطی دورهٔ باباسرهنگ».

۴۵- سرهنگ دودان، سرهنگ دودان
چنی ایرمانان مکیلیم هردان
(همان مأخذ)

دوسالگی به یافته کوه (۴۶) رفته و در آنجا نوری از سوی حق تعالی
 بر او فایز شده و به پایه مظهریت رسیده و به وسیله آن نور به ارشاد
 عموم یارسان پرداخته است. در این زمان با عده ای از یارانش به
 همدان رفته و از باباطاهر همدانی دیدن کرده و در سال ۴۶۷ هجری
 در هنگام مسافرت به کرمانشاه در رودخانه گاماسب که در نزدیکی های
 هرسین است به شنا می پردازد و در آب فرو می رود و روانش به جهان
 جاودانی پرواز می کند. نام گروهی از یارانش که با او هم عقیده
 بوده اند بدینگونه است : «باباطاهر همدانی، بابافقیه لرستانی،
 بابابزرگ لرستانی، باباحسن لرستانی، کاکاردا، قاضی نبی، خداداد،
 قرنده، هندوله، خوبیار، حیدر، پیرخضر، شهریار، لزاغریجان».
 از او و یارانش دویستی هائی نغز و دلنشین درباره راه و روشهای
 یارسان بجای مانده است که بنام «دوره شاخوشین» معروف است و
 خودش و یارانش سرودهای دینی و ذکر جلی را بانواختن آلات موسیقی
 بویژه بازدن تنبور می خوانده اند. (۴۷)

درنامه سرانجام بخش «بارگه بارگه» آمده است : که بارگه
 ذات احدیت الهی درخانه میرزا اماناله فرمانروای لرستان فرود
 آمد. خداوندگار به لرستان برکت و فزونی انداخت و در کالبند
 شاهخوشین که او را مبارک شاه هم می گفتند ظهور و تجلی کرد.
 کاکاردا و خداداد و سیدفلك الدین و بابافقیه و فاطمه لره و بابابزرگ
 و کالنازار که از یاران شاه خوشین بشمار می رفتند به ارشاد گروه

۴۶- یافته کوه : کوهی است در خرم آباد لرستان که به علت سرخی آنرا مخمل کوه
 نیز گویند.

۴۷- نك : برهان الحق ص ۲۹-۲۸ و همچنین نك : سرودهای دینی یارسان ص ۱۷۸
 و نك : تذکره اعلی ص ۴۴-۲۳ و نك : بزرگان یارسان ص ۱۲-۸.

یارسان می پرداختند. پیروان او خانه شیخ جاگیر (۴۸) را که مخالف یارسان بود بانیروی حقانی خراب کردند و برابر عهد و پیمان ازلی جامه او را دوختند و به آئین یارسان دعوتش کردند و او را از شک و تردید رستگار کردند. (۴۹)

چهارمین مظهر الوهیت در آئین یارسان با باناوس سرگتی است. برابر یادداشت کاگردائی وی بسال ۶۷۷ هجری در روستا سرگت Sargat که نزدیک اورامان لمهون کردستان می باشد متولد شده و در همانجا نشوونما یافته و به ارشاد مردم پرداخته است. (۵۰) در سرودهای دینی یارسان آمده است: شاه خوشین به یاراناش می گوید: که در هر جا این تنبور من به آواز درآمد من در آنجا آشکار می شوم. پس از سپری شدن روزگار خوشین، یاراناش به جستجو می پردازند تا اینکه در زیر درختی از روستای سرگت، آواز تنبور را می شنوند،

۴۸- شیخ جاگیر از مشایخ معروف قرن پنجم و ششم هجری است و از عمری طولانی برخوردار بوده است. مولانا عبدالرحمن جامی در نفحات الانس درباره وی می نویسد: که شیخ ابوالوفا بر وی ثنا گفته است و طاقیه خود را بدست شیخ علی هیبتی برای وی فرستاده است که من از خدای تعالی درخواستم که جاگیر را از جمله مریدان من گرداند خدای تعالی وی را به من بخشید، و شیخ جاگیر در اصل از کردان بود و در صحراهای عراق یک روزه در سامره متوطن شد و آنجا می بود تا سنه ۵۹۰ هجری از دنیا برفت و قبر وی هم آنجاست. (نفحات الانس من حضرات القدس به تصحیح مهدی توحیدی پور تهران ۱۳۳۶ ص ۵۳۶).

۴۹- میرزا آمانه، میرزا آمانه، بارگه شام وستن میرزا آمانه
برکتش وست او لرستانه، و دون خوشین کردش بیانه
و مبارکشا نامشان نیانه، ردا، بنیامین گفت و پیشخانه
خداداد، داود دست و چوگانه، سید فلک الدین، پیرموسی وانه
فقی، مصطفی هست و کمانه، فاطمه لره، رمز بارش وانه
باباوزرک ایوت هام جفتشانه، کال نازار بی یار زرده بانه
یانه شیخ جگیر کردن ویرانه، ویرانه شان کرد و کرده تقدیر

بریشان جامه سرشان برده ویر
(نسخه خطی سرانجام، بارگه بارگه بند ۴۲ - از پیردانیال دالاهوئی).

می‌دانند که زمان ظهور و تجلی فرا رسیده است. به پیرامون درخت می‌روند و در منزل شیرویه‌خان که ظاهراً دایه‌خزان مادرش می‌باشد اورا بنام بابانااوس می‌یابند. چون دایه‌خزان مظهریت بابانااوس را می‌شنود علیه او قیام می‌کند. بابانااوس هم به اوخشم می‌گیرد و نفرین و نکوهش می‌کند. (۵۱) در برهان الحق نیز آمده است: بابانااوس از اکراد ایل جاف (۵۲) کردستان بین قرن پنجم و ششم هجری بوجود آمد زمانی کوتاه بایارانی معدود وقت را گذرانید از دنیا رفت. اسامی چندتن از یارانش اینست: «قاضی نبی، حمزه، صالح، احمد، نعمت، قمری‌کوته، باباشمس، اندر، علی‌دلیوزا، خاتون‌گلی.» (۵۳)

در بارگه بارگه نیز آمده است: که بارگاه ذات احدیت الهی در منزل باباخنکار (۵۴) فرود آمد و ذات او در کالبد بابانااوس تجلی کرد. او عثمان جولاه را صاحب پایه نمود و او را برعموم فرمانروا کرد و تخت و حکم به‌وی ارزانی داشت. درچله زمستان برای دایه‌خزان آن ضعیفه ماتمزده معجزه‌ای نمایاند و انگور برایش آماده کرد. وی‌راه و روش یارسان را تجدید نمود و همه مردم مانند پروانه

۵۰- نك : بزرگان یارسان ص ۱۷.

۵۱- نك : سرودهای دینی یارسان ص ۱۷۸.

۵۲- جاف Jāf: یکی از طوایف معروف کرداست که خودشانرا از اولادخسر و پرویز سامانی (۵۹۰ - ۶۲۸ میلادی) می‌دانند. این طایفه در جوانرود و شهرزور و سلیمانیه سکونت دارند. و درگذشته از بانی‌خیلان bānixêlān تا حدود قزل‌ریاط می‌رفتند. در بهار هم به شهرزور و نواحی سنندج می‌کوچیدند. آنان دو شعبه‌اند: جاف مرادی و جاف جوانرود. شعبه اول سی‌ودو تیره‌اند و شعبه دوم پانزده تیره‌اند. (تاریخ مردوخ ج ۱ ص ۵۸ و نسخه خطی شمال‌وزلال اثر فقیه عبدال‌بوره که‌ئی).

۵۳- نك : برهان‌الحق ص ۳۷.

۵۴- باباخنکار bābāxunkār: از یاران ویژه باباسرهنگ دودانی است.

در پیرامون شمع رخسار او حلقه زدند و شرط قانون او را اجرا کردند. (۵۵)

شاهخوشین در سرودهایش مردم را به پرستش حق تعالی که سرچشمه پاکی و نیکی و راستی است فرا می خواند و از آنان می خواهد که راه راستی را بپیمایند، و پاکی و راستی و بردباری و از بین بردن غرور و خودپسندی را قدم به قدم تا منزلگاه ابدی آخرت شعار خود سازند. (۵۶) پنجمین مظهر الوهیت در آئین یارسان، سلطان اسحاق برزنجهای است. سلطان اسحاق فرزند شیخ عیسی برزنجهای است و بنا به منابع موثق وی در قرن هفتم و هشتم هجری می زیسته است. (۵۷) در نامه سرانجام آمده است: یاران بابائنا اوس پس از ناپدیدن او، به سرزمین اورامان می روند و به برزگری می پردازند. در این هنگام میان درویشان و فرمانروای آن سامان که صبوره نام داشته جنگی در می گیرد. درویشان پیروزمی شوند و به خانه شیخ عیسی برزنجهای که از بزرگان آن دیار بوده می روند و سه تن از آنان به نامهای: «داود، بنیامین، پیرموسی» در خانه شیخ می مانند و در زیر فرمان او در می آیند. شیخ

۵۵- او یانه خنکار، او یانه خنکار
چارکی یویش نویسنه کردار
گردش و پادشا تخت حکم آثار
دوم میلش کرد آریز سالار
آوردش و جا شرط نامه پی یار
یاران بیدیوه دور بکری حصار
بی بغض و منی نبوتان آزار
(نسخه خطی سرانجام - بارگه بارگه بند ۶۳ از پیر محمود لرستانی).

۵۶- یارسان و راه، یارسان و راه
پاکی و راستی و نیستی و ردا
قدم و قدم تا و منزلگاه
(نسخه خطی دوره شاهخوشین).

۵۷- در این باره به مقاله نگارنده تحت عنوان (سلطان اسحاق) در شماره ۳ سال سیزدهم مجله بررسیهای تاریخی مراجعه شود.

عیسی با اینکه دارای زن و سه فرزند بوده، برابر پیشنهاد درویشها، دختر حسین بیگ جله را که از بزرگان جاف بوده خواستگاری می کند و او را نیز که دایراک نام داشته به همسری درمی آورد. خاتون دایراک پس از چندی آبستن می شود، بار بر زمین می نهد پسری می آورد که نامش را سلطان اسحاق می گذارند. درویشان با پینائی درونی، نشانه فروشکوه خداوندی را در پیشانی کودک نوزاد درمی یابند و می دانند که او مظهر الوهیت و نمودار فروغ و فرقه ایزدی است و آینده درخشانی را در بر دارد. با این آگاهی درونی، به کودک خوش فرجام دل بستگی و علاقه پیدا می کنند و همیشه به او مهر می ورزند و گرامیش می دارند. سلطان اسحاق کم کم بزرگ می شود و نشانی های برجسته ای از خود نمایان می سازد که مایه شگفت شیخ عیسی می شود. شیخ عیسی از فرزندش می خواهد که به مکه بروند. با هم می روند و به خانه خدا می رسند. شیخ در فرزندش نشانی هائی از فروغ ایزدی می بیند و می خواهد به پایه بلندش گواهی بدهد ولی زبانش بسته می شود و در میان راه جهان را بدرود می گوید. سلطان اسحاق به زادگاهش بر می گردد و برنامه ریزی خود را آغاز می کند. سپس به دیدن شیخان که در اورامان واقع شده می رود و آئین یارسان را تجدید می کند. (۵۸)

در نسخه دیگر سرانجام آمده است: روزی شیخ عیسی برزنجی ای که ستوربان کاروان بوده زیارت مکه می رفت. چون بسیار پیر و کهن سال بود کارهایش را بخوبی نمی توانست انجام دهد. کاروان شبانه راهی می شود و در بیابان بیمناکگی در نزدیکی شهر حلوان (۵۹) او را رها

۵۸- نسخه خطی سرانجام کاکائی.

۵۹- حلوان halwān: شهری بوده که قباد ساسانی (۴۸۸-۵۳۱ میلادی) آنرا بنیاد نهاده است. (البلدان ابن فقیه ص ۲۵) این شهر در بین قصر شیرین و کرند در

می‌کنند. بامدادان شیخ عیسی برای دوگانه گذاشتن از خواب بلند می‌شود و می‌بیند که کاروان نابکاری کرده و او را بجا گذاشته‌اند. آزرده‌دل به نیایش پروردگار مشغول می‌شود. اشک ناتوانی در میان موهای سفید و بلند ریشش جاری می‌شود. ناگهان پاره‌ابری از آسمان فرود می‌آید و به او می‌گوید که حاجی شده‌ای به خانه‌ات باز گرد. شیخ رهسپار خانه‌اش می‌شود، هنگامیکه به برزنجه می‌رسد سه درویش را به آستانه‌خانه خویش می‌بیند. شیخ به سوی آنان می‌رود و آنانرا به‌خانه فرا می‌خواند و گرامیشان می‌دارد. سه درویش، با هم به وی پیشنهاد می‌کنند که ازدواج نماید. شیخ به این بهانه که پیر است و آنقدر دارائی ندارد که بتواند ازدواج کند از پیشنهاد سه درویش سرپیچی می‌کند. اما درویشان سرانجام او را به ازدواج وادار می‌کنند. به شیخ می‌گویند که دختری را برگزین تا به خواستگاریش رویم. شیخ دختر حسین بیگ‌جمله را که در برزنجه زندگی می‌کرد و فرمانروای آن سرزمین بود می‌گزیند. درویشان بخواستگاری می‌روند ولی حسین بیگ‌جمله پیشنهاد آنانرا نمی‌پذیرد و چون برای خواست خود پافشاری می‌کنند فرمان می‌دهد تا آنانرا بکشند اما درویشان به قدرت خدا بر آنان چیره می‌شوند و ترس حسین بیگ را فرا می‌گیرد و به ازدواج دخترش تن در می‌دهد. شیخ عیسی بادایرک‌خاتون دختر حسین بیگ ازدواج می‌کند، پس از گذشت زمانی زنش آبستن می‌گردد. زمان زادن فرامی‌رسد، می‌بیند که پاره‌ابری بمانند نور است. وقتی شیخ عیسی او را می‌بیند در می‌یابد که این نوزاد همان کسی است که در بیابان با او روبرو شده

→ محل کنونی سرپل ذهاب واقع شده (تاریخ مردوخ ج ۱ ص ۲) و نیز حلوان قلمه‌ای بوده در کوه‌های کردستان در نزدیکی کرکوک. (ایران قدیم پیرنیا ص ۷).

بود. می خواهد راز را بگشاید بناگاه زبانش بسته می شود و می میرد. (۶۰)

در مقدمه شاهنامه حقیقت نیز آمده است: سلطان اسحاق که مقنن و مجدد آئین یارسان است در قرن هشتم هجری مناطق اورامان و جوانرود و گوران و کوههای دالاهو را که برای پیشرفت تبلیغ مرام خود مناسب تر دید برگزید و با گروهی از یاران کرد زادگاه خود برزنجه و دیهیمهای شهرزور را پشت سر نهاد و در محلی از اورامان بنام پردیور «درحوالی دیه شیخان، در شمال رودخانه سیروان» رحل اقامت افکند. سلطان اسحاق نه تنها گروندگان زیادی در میان ایلات و مردم دیهیمها یافت و اسرار یارسان را به عامه مردم بیشتری بیاموخت، بلکه به ایجاد هم آهنگی و مکتب واحدی در میان تمام مجامع اهل حق که تا آن زمان پراکنده و از هم بی خبر بودند توفیق یافت. از کارهای مهم او بنای «خاندا نها» و «اتحاد و آداب و مراسم جوز سرشکستن» و «در جمع یارسان نشستن» و «وظایف پیرو دلیل» و جزآن می باشد. (۶۱) از سلطان اسحاق و یارانش کتابها و نوشته های زیادی که به گویش گورانی به رشته نظم درآمده است بجای مانده، که مهمترین این نوشته ها نامه سرانجام می باشد. سلطان اسحاق در سرودهای خود مردم را به راه راست و پسندیده و پرهیز کردن از راهزنی و دزدی و دشنام و مهمان نوازی و داد و دهش و نوشیدن آب از چشمه راستی دعوت می کند تا در هر دو جهان رستگار و کامیاب و پیروز شوند. (۶۲)

۶۰- نك : شاهنامه حقیقت ص چهارم.

اینه مواچم پری گردی عام
کرده پسندتان قبول مو جهلام
رای راست بگیرن نه پوپه ایام
بنوشن یویو پری مزه و تام

۶۰- نسخه خطی سرانجام گلزاری

۶۲- پری گردی عام، پری گردی عام
اگر گوش کرن میاون و کام
پرهیز کرن جهرازی و دشنام
نه چمه راستی آو نه دلی جام

ششمین مظهر الوهیت در آئین یارسان، شاه ویسقلی ملقب به قرمزی است. بنا به نوشته های یارسان، وی فرزند پیرقنبرشاهوئی است و در سال ۸۱۰ هجری در دیه درزیان شاهو پایه عرصه جهمان نهاده است و مردم یارسان را به یگانگی و اتحاد فراخوانده و از پراکندگی آنان جلوگیری کرده است. (۶۳) در برهان الحق نیز آمده است: که شاه ویسقلی در منطقه شاهو قریه درزیان منزل کدخداقنبر درزیانی معروف به پیرقنبر شاهوی بوجود آمده و خاندانی بنام خاندان شاه مهمان برقرار داشت. اسامی چند تن از یارانش عبارتند از: پیرقنبر، کاکه عرب، کاکه رحمن، کاکه پیره، خاتون زربانو، که خاتون زربانو مادر شاه ویسقلی و خواهر پیرقنبر خوانده می شود. بنا بر روایات مختلف ظهور و تولدش از ۸۱۰ تا اوائل قرن یازدهم هجری گفته شده است. (۶۴)

از شاه ویسقلی و یارانش دو بیته هائی به گویش گورانی بجای مانده است که بنام «دوره قرمزی» معروف است. قرمزی در یکی از دو بیته هایش خود را مظهر کاوه آهنگر می خواند و از نژاد خود یاد می کند و می گوید: اصل و نژاد من کرد است. من آن شیرم که با دلاوران و گردان سلسله سپاه ضحاک را از هم گسستم. (۶۵) در دو بیته دیگری مردم را به گرفتن سه روز، روزه فرامی خواند و می گوید:

وجا باورن پی رسکاری دام
 بابوم کردنن اصلمن چه کرد
 سلسله سپای ضحاک کردم مرد

→
 میمان نوازی و دادگری چه زام
 (نسخه خطی سرانجام)

۶۳- نك : بزرگان یارسان ص ۳۴

۶۴- نك : برهان الحق ص ۶۶-۶۵

۶۵- اصلمن چه کرد، اصلمن چه کرد
 من او شیرنان چنی دسته گرد

(نسخه خطی دوره قرمزی)

هرکس سه روز روزه نگیرد، اگر روزی صد بار به خانه اش نور ببارد،
 او را قبول ندارم و به جمع نیاورید. (۶۶)

هفتمین مظهر الوهیت در آئین یارسان، آتش بیگک یا خان آتش
 است. بنا به نامه سرانجام، آتش بیگک فرزند محمد بیگک در نزدیکی های
 سده یازدهم هجری در لرستان متولد شده و پس از درگذشت پدرش
 بجای او نشست و به ارشاد مردم پرداخته و خاندانی بنام «خاندان
 آتش بیگی» تشکیل داده است. (۶۷) در برهان الحق نیز آمده است :
 که آتش بگک به سه تن از برادرانش جمشید بگک و ابدال بگک و الماس-
 بگک، خاندانی بنام «آتش بیگی» پدید آورد و ذریه آنان جزء خاندان
 مزبور بشمار می رود ولی مسند نشینی خاندان همیشه با ذریه
 آتش بگک است زیرا آتش بگک مستقیماً از طرف محمد بگک مسند نشین
 بوده است. (۶۸)

آتش بگک بانوری که از سوی خداوندگار براو فایز شده بود
 به ارشاد و هدایت گروه یارسان پرداخت و آنانرا از پراکندگی نجات
 داد. از او و یارانش سرودهایی درباره راه و روشهای یارسان بجای
 مانده است که بنام «دوره آتش بیگی» معروف است. (۶۹)

در تذکره اعلی هم آمده است : پادشاه جهان محمد بگک فرمود
 پس از ناپدید شدنم روانم : به کالبد آتش بگک تجلی می کند و سپس
 به قالب امامقلی می تابد و همگی باید روشها و دستورهای او را

هرکس نگیرو یری روی یاران
 قبولم نین و جمش ناران

۶۶- یری روی یاران، یری روی یاران
 ارروژی صدجار یانه ش نور یاران

(همان مأخذ)

۶۷- نسخه خطی نامه سرانجام

۶۸- نک : برهان الحق ص ۶۶

۶۹- نسخه خطی خرده سرانجام

بپذیرید. پس از ناپدید شدن محمد بگک، نوری بر کالبد آتش بگک
تایید و او به وسیله آن نور به رهبری گروه یارسان پرداخت. زمانی
گذشت تا اینکه آتش بگک روزی با جمعی به شکار رفت و در میان راه
ناگاه به شهبازی مبدل شد و به سوی آسمان پرواز کرد و از چشمها
ناپدید شد. پس از او امامقلی برمسنند خاندان آتش بگی نشست. (۷۰)
با آنچه گفته شد اعتقاد به جامه پوشی و مظهریت در نزد کردان
یارسان یکی از اصول آئین کهن آریائی یعنی تناسخ هندوئیسم
و فرقه مزدیستا بوده است و رهبران یارسان با قبول برخی از عقاید
اسلامی و تلفیق آنها با معتقدات کهن ایرانی و آریائی خاطرۀ عهد
تعالی ایران باستان را زنده نگه داشته اند.

۷۰- نک : تذکره اعلی باهتمام ایوانف تهران ۱۳۳۸ ص ۱۰۸-۱۰۴.

زردشت از دیدگاه گردان یارسان

«اهل حق»

در برخی از نوشته‌های آئینی یارسان بویژه نامه سرانجام (۱) به نام زردشت و آئین او برمی‌خوریم. «بارگه بارگه» که بخشی است از نامه سرانجام وسیله‌ای است بسیار سودمند از برای شناخت روحیات، عواطف و احساسات زردشت، سرودهایی است که تاحدودی می‌تواند وی را به مابشناساند. در همین بخش وی را چون پیامبری می‌یابیم که از سوی اهورامزدا برای راهنمایی و ارشاد مردم برگزیده شده و میان گروهی از مردم سخن می‌راند و از خیر و شر و نیک و بد گفتگو می‌کند و آنان را در گزینش راه خود آزاد می‌داند، او همچنان با گمراهان و بداندیشان می‌ستیزد و برای گسترش آئینش شب و روز می‌کوشد. (۲)

۱- سرانجام Saranjâm : نام کتاب دینی یارسان است که در قرن هشتم هجری بوسیله سلطان اسحاق و یارانش به‌گوش گورانی و کرمانجی جنوبی (کردی) به‌رشته نظم در آمده است. سرانجام دارای شش جزء یا بخش به نامهای (دوره هفتوانه) (بارگه بارگه) (کلیم و کول) (دوره چهل تن) (دوره عابدین) (خرده سرانجام) می‌باشد که بیشتر اشعار آن هجائی و درباره راه و روشهای یارسان است.

۲- میردان خواجام، میردان خواجام پری آزمایی میردان خواجام
زردشت پیدایی و فرمان شام اوستاش آورد پری خاص و هام

در بند دیگر همین بخش او را می بینیم که به فرمان اهورامزدا برای دستگیری و راهنمایی مردم برگزیده شده و اهورامزدا را می ستاید و آتشکده ها را بنیاد می نماید تا پرتو و فروغ خداوندگار در آنها بتابد و به گسترش آئینش کمک کند. نیایش و دعای او در درگاه الهی مستجاب می شود و بارگاه ذات احدیت الهی در آتشکده ها فرود می آید. (۳)

در نامه زلال زلال (۴) نیز آمده است: که زردشت نبیره اسپیمان در زمان پادشاهی گشتاسب شاه کیانی پدیدار شد و مردم دسته دسته پیرامون او گرد آمدند و راه و روش او را برگزیدند و وی آتشکده ها را روشن کرد و همه جهانیان را به سوی یکتاپرستی و خداشناسی فراخواند. (۵)

واژه سپیمان که در نامه زلال زلال آمده است نام خانوادگی زردشت است و در گاتها و دیگر قطعات او ستا سپیتمه Spitma یا سپیتامه

→

چنی گمراهان ستیزا و کوچ مکوشا پری یاری شو و روچ
(بند ۹ بارگه بارگه سروده پیر راستگوی قره داغی - نسخه خطی سرانجام کاکائی)

۳- او آهرخانه ، او آهرخانه بارگه شام وستن او آهرخانه
 زردشتش کیاست پری فرمانه برگزیده ش کرد نه روی زمانه
(بند ۶۲ بارگه بارگه سروده پیر شهریار اورامی)

۴- زلال زلال Zulal zulal: نام کتابی است درباره راه و روشهای یارسان که به وسیله سید احمد بابایادگار و شاه ابراهیم ایوت در قرن هشتم هجری به گویش گورانی به رشته نظم در آمده است. این دو تن جزو هفتن یا هفت امشاسپندان بشمار می روند.

۵- زلال کوی زمان ، زلال کوی زمان یادگارنان زلال کوی زمان
 چاگاغلانان جم بین جهلامان نامش گشتاسب بی شام و بی گمان
 از او ناووس بیم روشن کردممان کاکم زردشت بی پوره اسپیمان
(زلال زلال سروده بابایادگار)

Spitâma یاد شده و بنا به گفته هر تسفلد سپیتامه خانواده‌ای از ماد است که در «رگا» یا «ری» حکومت داشته‌اند. نام اخیر را در پهلوی و زبان پارسی اسپیتمان یا سپنتمان خوانده‌اند. ظاهراً معنای آن «از نژاد سفید» و یا «از خاندان سپید» می‌باشد، چه در جزو اول آن سپیته Spîta (سپیت، سپید) شکی نیست. (۶)

زرتشت بهرام‌پژدو نیز واژه «سپیتمه» را به شکل و پیکره «سپتمان» استعمال کرده است. (۷) معرب این کلمه را در تاریخ طبری (۸) «اسفیمان» و در مروج الذهب «اسپیمان» یاد کرده‌اند. (۹)

راجع به مادی بودن زردشت که از هر تسفلد نقل کردیم، پلینوس بزرگ نیز که در (۲۳ - ۷۹ ق - م) می‌زیسته در «تاریخ طبیعی» خود جزو سی‌ام بند ۲ او را به عنوان زردشت مادی یاد کرده. (۱۰) و جای هیچ تردیدی نیست که زردشت از سرزمین آذربایجان برخاسته و بیشتر مورخین نیز بر این عقیده‌اند که مولدوی از همین سرزمین بوده است چنانکه برخی زادگاه وی را «ری» دانسته‌اند، در رساله پهلوی (شهرستانهای ایران) بند ۶۰ آمده است: «شهرستان ری را ساخت زرتشت پسر سپتامن از آن شهرستان بود». و ری قدیم

۶- نگاه کنید به: مزدیسنا و ادب پارسی تألیف دکتر محمد معین تهران ۱۳۵۵ ص ۷۸.

۷- که او را نام زردشت سپتمان گزیده از همه خلکان و دامان روان شد دین پاک مزدیسنان ز پیغمبر زراتشت سپتمان (زراتشت نامه اثر زرتشت بهرام‌پژدو و باهتمام محمد دبیرسیاقی تهران ۱۳۳۸ ص ۷۳۵).

۸- نك: تاريخ الامم والملوك تأليف ابوجعفر محمد بن جرير الطبري ليدن ۱۹۰۱ ج ۱ ص ۲۹۳.

۹- نك: مروج الذهب تأليف ابوالحسن علي بن الحسين مسعودي ترجمه ابوالقاسم پاينده تهران ۱۳۴۵ ج ۱ ص ۱۹۳.

10- Pline, Histoire Naturelle, traduit par M.E. Littré. tome 2. Paris 1883, P. 322.

جزو ماد بزرگ بشمار می آید. (۱۱)

درباره مولد زردشت، ابن خردادبه که در سال دویست هجری می زیسته، می نویسد: که وی از ارومیه (ورمی) برخاسته و آنرا شهر زردشت یاد می کند. (۱۲) بلاذری نیز از شهر ارومیه یاد می کند و می گوید: ارومیه شهر باستانی است به گمان، مجوس پیغمبرشان زردشت از آنجا بوده. (۱۳) ابن الفقیه همدانی هم همان سخنان ابن خردادبه را یاد کرده (۱۴) حمزه اصفهانی که در ۲۷۰ هجری می زیسته از زردشت یاد می کند و او را از آذربایجان می داند و می نویسد: سی و پنج سال از شهر یاری گشتاسب گذشته و در پنجاه سالگی بود که زردشت پیدا شد و دین خود را به او آشکار ساخت و او هم آنرا پذیرفت. (۱۵)

در آنجمن آرای ناصری هم آمده است: که زردشت در شهر اردبیل و سبلان ظهور کرده و اصلش از شهری بوده در میانۀ مراغه و زنگان که (شین) نام داشته، بهری آمده و از روی رو به تختگاه شاهنشاه لهراسب و گشتاسب نهاده که آنرا ایرانشهر می نامیده اند. (۱۶) یاقوت حموی نیز، در بخش واژه شین از آن سرزمین یاد می کند و

-
- ۱۱- نك : شهرستانهای ایران ترجمه صادق هدایت مهنامه مهر شماره ۷ سال سوم ص ۱۷۴.
 - ۱۲- نك : المسالك والممالك تألیف عبیداله ابن خردادبه لیدن ۱۳۰۹ هـ ص ۱۲-۱۱۹.
 - ۱۳- نك : فتوح البلدان تألیف احمد بن یحیی بن جابر البغدادی البلاذری مصر ۱۳۱۹ هـ ص ۲۳۸.
 - ۱۴- نك : البلدان تألیف ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی ترجمه مسعود تهران ۱۳۴۹ ص ۱۲۷.
 - ۱۵- نك : تاریخ سنی ملوك الارض والانبیاء تألیف حمزه بن الحسن الاصفهانی برلین ۱۳۴۹ هـ ص ۲۷.
 - ۱۶- نك انجمن آرای ناصری (فرهنگ لغت) تألیف رضاقلی هدایت تهران ۱۳۲۸ هـ (زردشت).

می‌گوید : چنانکه می‌گویند زردشت پیغمبر مجوس از آنجا بوده و شهرک آن سامان ارومیه می‌باشد. (۱۷)

شینز که هدایت و یاقوت از آن یاد کرده‌اند، تخت سلیمان کنونی در بخش افشار آذربایجان است که جای آتشکدهٔ آذرگشسب بوده و چندسال است باستان‌شناسان در آنجا سرگرم کاوش هستند و بهره‌گیری‌های سودمند کرده‌اند. از شینز که جای آتشکدهٔ آذرگشسب بوده، در بیشتر نوشته‌ها سخن رفته و ممکن است این نام به پیکرهٔ (شینز) یا (شید) به معنی فروغ و خورشید باشد چنانکه زکریا قزوینی که در قرن هفتم هجری می‌زیسته می‌نویسد: «زردشت از شینز بود، چندی از مردم کنار گرفت و در کوه سبلان بسر برد و از آنجا کتابی آورد نامزد به (بستا). (۱۸)

نویسندگان و مورخان کرد نیز منجمله امین زکی بگک (۱۹) و مردوخ (۲۰) و احسان نوری (۲۱) و گیومو کریانی (۲۲) و دیگران زردشت را از دودمان کرد می‌خوانند و آوستارانی نیز به گویش گورانی که یکی از گویشهای کردی است می‌دانند و خودش را هم از نزدیکی‌های ارومیه و برخی هم از سردشت در نزدیکی مهاباد می‌پندارند. بنا به اسناد و مدارک فوق که نقل کردیم روشن شد که زردشت از دودمان ماد بوده و از سرزمین آذربایجان برخاسته است و کردان نیز

۱۷- نك : معجم البلدان تألیف یاقوت حموی باهتمام وستنفلد لپزیگ ۱۸۶۶ ج ۳ ص ۳۲۶.

۱۸- نك : آثار البلاد و اخبار العباد تألیف زکریا قزوینی باهتمام وستنفلد گوتا ۱۸۴۸ ص ۲۶۷.

۱۹- نك : خلاصه تاریخ الکرد و کردستان تألیف محمد امین زکی بغداد ۱۹۶۱ ص ۲۸۷.

۲۰- نك : تاریخ مردوخ تألیف آیت‌اله مردوخ کردستانی تهران ۱۳۳۳ ص ۴۷.

۲۱- نك : تاریخ ریشهٔ نژادی کرد نگارش احسان نوری تهران ۱۳۳۳ ص ۷۸.

۲۲- نك : فره‌نگی مهابادانه رگیومو کریانی هه‌ولیر ۲۵۷۳ مادی ص ۳۵۵-۳۳۳.

شاخه بزرگی از مادها هستند. (۲۳)

راجع به زردشت در شاهنامه نیز آمده است : که گشتاسب چون تاج شاهی یرسر نهاد بجز ارجاسب سران کشورهای دیگر باج و خراج دادن را پذیرفتند و چون چندی از شاهی او گذشت زردشت به پیغمبری آشکار شد و گشتاسب را به کیش خود فراخواند. (۲۴) گشتاسب و سران و بزرگان و دانشوران و دانایان و دیگر ایرانیان آئین او را پذیرفتند و در هرسوی ایران آتشکده ها ساختند و موبدان و هیربدان به جهان پراکنده شدند تا آئین زردشت را به مردم بیاموزند (۲۵) چون این خبر به ارجاسب رسید آنرا بهانه رزم کرد و جنگ مذهبی ایرانیان و تورانیان پدید آمد و در آن لهراسب و هشتادتن از موبدان و زردشت را کشتند و اوستاراهم سوزاندند. (۲۶) حاج نعمت‌المکری هم که از رهبران فرقه شاه‌هیاسی یارسان است همان گفته‌های فردوسی را یاد کرده، (۲۷) ولی در جای دیگر

۲۳- نک : کردشناسی نوشته م. اورنگ تهران ۱۳۴۶ ص ۱۰۳ - ۱۹.

۲۴- خجسته پی و نام اوزردهشت که آمرمن بدکنش را بکشت ترا سوی یزدان همی رهبرم به گشت از بهشت آوریدم فراز (شاهنامه فردوسی باهتمام ژولمول تهران ۱۳۵۴ ج ۴ ص ۱۸۲).

۲۵- چو بشنید از او شاه به دین به سران و بزرگان و دانشوران همه سوی شاه زمین آمدند ایضاً همان شاهنامه ص ۱۸۲

۲۶- وزانجا به بلخ اندر آمد سپاه ورا هیربید بود هشتاد مرد همه پیش آذر بکشتندشان زخونشان بمرد آتش زردهشت ایضاً همان شاهنامه ص ۲۲۷

۲۷- چو بگذشت لهراسب در روزگار شهنشاه گشتاسب شد از شمار

زردشت را نمودار سید محمد گوره سوار که از هفتوانه است یاد می‌کند و هر کدام بزرگان را نمودار یکی هفتوانه می‌پندارد، (۲۸) و در ذکر ظهور شاه خوشین که از رهبران قرن چهارم و پنجم هجری یارسان است سخن می‌راند و وی را مظهر زردشت و پیامبر خدا می‌خواند. (۲۹)

در بند دیگر نامه زلال زلال آمده است: که زردشت در استون ظهور کرده و مردم در پیرامون او گرد آمده‌اند و آئینش را پذیرفته‌اند و او استاد سخن و سخنانش چون زر و گوهر بوده و هر کس آئینش را پذیرفته باشد در دو جهان بی‌نیاز شده است. (۳۰)

یاقوت در معجم البلدان از برج و باروی استوناوند در ناحیه دنباوند در ایالت ری گفتگو می‌کند و می‌گوید که عرب نتوانست آنرا به زودی فتح کند. این مرکز در عهد مهدی خلیفه عباسی بدست تازیان افتاد و به قول طبری فتح استوناوند به سال ۱۴۱ هجری صورت گرفت

→ در آن عهد زردشت شد راهبر
 (شاهنامه حقیقت اثر حاج نعمت‌الهی چون آبادی مکرری باهتمام دکتر محمد مکرری تهران ۱۳۴۵ ص ۱۵ - ۱۶۶).

۲۸- زان پنج‌تن گویم اکنون نشان
 اول بود زردشت محمد بگناه
 دگر بود گشتاسب عیسی به‌جام
 دگر بود جاماسب سید مصطفی

که بودند زان دور از هفتوان
 دگر بود لهراسب آن بوالوفاء
 بد اسفندیار میر فرخنده تام
 بدی هم در آن عهد نیکو لقا

همان مأخذ شاهنامه حقیقت ص ۱۶۶

۲۹- به زردشت ظاهر شدم زان مقام
 رسول خدا بودم در آن ایام

همان مأخذ شاهنامه حقیقت ص ۲۹۴

۳۰- زلال کوی هامون، زلال کوی هامون
 چاگا غلامان جم بین نه استون
 خزانه‌دار بیمان از نامم هامون
 یادگار من زلال کوی هامون
 نامش زردشت بی‌شام اسای آلتون
 کاکم یادگار نامش بی‌قارون

(زلال زلال سروده شاه ابراهیم ایوت)

و مسمعان که موبدان موبد ری بوده باد و دختر خود اسیر گردید. (۳۱)
 ری مرکز مغان بود و آنان قومی بودند که از دیر باز روحانیت
 را به خود اختصاص داده بودند، پس از رواج دین زرتشت، این
 گروه نیز به آئین وی گرویدند و ریاست روحانی را همچنان حفظ
 کردند، تا بدانجا مغ مترادف زرتشتی گردید. تصور می رود بعدها
 برای ایجاد ارتباط بین زرتشت و مغان از مردم مغرب ایران است
 و گروه بسیار از محققان همین نظر را اختیار کرده اند. (۳۲)

گروه یارسان چون به تناسخ عقیده دارند از این رو در برخی
 سرودهای دینی آنان می بینیم که ابراهیم را همان زردشت و یانمودار
 زردشت خوانده اند چنانکه در نامه زلال زلال، ابراهیم نمودار زردشت
 یاد شده (۳۳) و در بند دیگر نیز شاه ابراهیم ایوت و بابایادگار مظهر
 زردشت و ابراهیم یاد شده اند که در روز رستاخیز مانند مرغ
 سحرخیز در بهشت نواخوانی می کنند. (۳۴)

ابراهیم را زردشت پنداشتن که اساسی ندارد در برخی از
 نوشته های دیگر ایرانی نیز آمده است. چنانکه اسدی طوسی در
 (گرشاسب نامه) در بخش «داستان گرشاسب باشاه طنجه» به این
 موضوع اشاره می کند و او را معاصر فریدون شاه می داند. (۳۵) خلط

-
- ۳۱- نك : گاتها، سرودهای مینوی پیغمبر ایران سپیتمان زرتشت گزارش پورداود
 تهران ۱۳۲۹ ص ۲۶-۲۵.
- ۳۲- نك : مزدیسنا و ادب پارسی ص ۸۱.
- ۳۳- کاکم ابراهیم دون زردشتن
 (زال زلال سروده بابایادگار)
- ۳۴- هم ابراهیم و زردشتیم ایمه
 هم ای سروهم، او سریم ایمه
 (زال زلال سروده بابایادگار)
- ۳۵- پیمبر ابراهیم بود آن زمان
 بدش نام زردشت از آسمان ←

زردشت و ابراهیم در اذهان موجب آن شده که در برخی اشعار تصرفاتی
نابجا به عمل آورند و برای اینکه زردشت را همان ابراهیم معرفی
کنند از آن جمله در برخی از نسخه های شاهنامه دست برده اند و ابیاتی
به نام فردوسی به آن افزوده اند. (۳۶)

پس از حمله اعراب به ایران، همچنانکه دین زرتشتی در برابر
دین اسلام سر اطاعت فرود آورد، و زبان ایرانی بازبان تازی مخلوط
گردید، و خط پهلوی از رواج افتاد، و رسوم و عادات مرز و بوم ایران
دگرگون گشت، داستانهای ملی مانیز باقصه های سامیان آمیخته شد،
پادشاهان و ناموران ایرانی با پیامبران بنی اسرائیل رابطه و
خویشاوندی یافتند و بساهم تعصب عربی مورخین را بر آن داشت که
پادشاهان و بزرگان و پیامبر باستانی ایران را پیرو دین بنی اسرائیل
پندارند. (۳۷)

از سوی دیگر موبدان زرتشتی نیز، که خود منبع اخبار تاریخی
و داستانی ایران باستان بودند، نظر به تعصب مسلمانان کوشش می-
کردند که پیروان مزدیسنا را هم، چنانکه پیغمبر اسلام فرموده بود
در زمره «اهل کتاب» بشمار آورند، و بدین سبب ناگزیر پیامبر خود
را به چندتن از انبیای بنی اسرائیل که مورد قبول سه فرقه یهود و
نصاری و مسلمانان بودند، انتساب دادند. مورخان اسلامی که اخبار
ایران را از موبدان می شنودند. آنها را حقیقت دانستند و در تواریخ

→ پیغمبر ابراهیم بود آن زمان که بودی فریدون خدیو جهان
(گرشاسب نامه، از حکیم ابونصر علی بن احمد اسدی توسی به تصحیح حبیب یغمائی
تهران ۱۳۱۷ ص ۴۴۱.)

۳۶- نهم پور زردشت پیشین یدای ابراهیم ، پیغمبر راستگوی
کدامست زردشت ای نیکخوی؟ ابراهیم پیغمبر راستگوی

۳۷- نک : یشتها گزارش پورداود تهران ۱۳۴۷ ج ۲ ص ۲۰۷.

خودمانند تاریخ طبری و ترجمه بلعمی و مروج الذهب و کامل ابن الاثیر
و غیره وارد کردند. بدیهی است که ضمناً نظر تعصب آمیز فرق دیگر
نیز در داستانها وارد شد. (۳۸)

برخی از مورخان منجمه مسعودی، ایرانیان را از اولاد اسحاق بن
ابراهیم خلیل می دانند و در تأیید قول خود اشعاری را از فرزندان
معد بن عدنان در یمن آورده که به مناسبت انتساب خود به ایرانیان،
بریمینیان افتخار کرده اند و گفته اند که ایرانیان از اولاد اسحاق بن
ابراهیم اند. (۳۹)

در زلال زلال نیز آمده است که : ابراهیم فرزند آذر برای گسترش
آئین یارسان بسی تلاش کرد تا از سوی خداوندگار به پیغمبری
برگزیده شد و مردم را بسوی یکتا پرستی فراخواند، او بتمهای
بت پرستان را شکست و اسماعیل که مظهر بابایادگار بود برای اینکه
مردم به او راغب گردند خودش را در راه حق تعالی قربانی کرد. (۴۰)

آنچه مسلم است ابراهیم پیغمبری است سامی که در شهر اور
از شهرهای کلدیه متولد شده و پس از موسی و شاید قبل از زردشت
و یا بعد از او می زیسته و هیچگونه رابطه ای با زردشت ندارد، زیرا
زردشت پیغمبری است از نژاد آریائی که برابر نوشته های پهلوی،
رشته نژادی او در پشت چهل و پنجم به کیومرث شاه می رسد و تولدش

۳۸- نک : مزدیسنا و ادب پارسی ص ۱۱۶.

۳۹- نک : التنبیه والاشراف تألیف ابوالحسن علی بن حسین المسعودی تصحیح اسماعیل
الصاوی مصر ۱۳۵۷ هـ ص ۹۶-۹۴.

۴۰- ابراهیم نهر، ابراهیم نهر
ابراهیم بیانم فرزند آذر
کاکام یادگار، اسماعیل بیانی
بقای دوردین یاریم کفت نهر
بتم شکست داییم و پیغمبر
سرش بی و رای حق و قربانی
(زلال زلال سروده شاه ابراهیم ایوت)

نیز در آذربایجان بوده (۴۱) و نام اصلیش زرتوشتره به معنی (دارنده شتر) است و چنانکه گفتیم این داستانها ساخته و پرداخته برخی از متعصبان مذهبی و بعضی موبدان زردشتی برای جلب نظر مسلمانان بوده است. (۴۲)

در مورد نام کتاب دینی زردشت که اکنون اوستا خوانده می شود، در سرودهای دینی یارسان (اوستا) یاد شده. چنانکه در زلال زلال آمده است: که اوستا اصل کتاب دینی یارسان می باشد برای زردشت (مظهر بنیامین) (۴۳) از سوی خداوندگار فرود آمده. او پیامبر خداوندگار بوده و ذاتش از باده احدیت الهی سرمست گردید. (۴۴) سراینندگان کرد هم نامه زردشت را اوستا یاد کرده اند چنانکه ملاولدخان گوران که معاصر نادرشاه افشار (۱۱۴۸-۱۱۶۰ هجری) بوده در کتاب خود (شیرین و فرهاد) در بخش (بیمان بستن خسرو و فرهاد) از زبان خسرو برای فرهاد به نامه دینکرد و اوستا و آئین جم و کیش شاهان ایران سوگند یاد می کند. (۴۵)

۴۱- نک : کردشناسی ص ۷۶.

۴۲- نک : مزینا و ادب پارسی ص ۷۷.

۴۳- بنیامین Binyâmîn : از یاران ویژه سلطان اسحاق و از فرشتگان چهارگانه و جزو هفتن یاهفت امشاسپندان بشمار می رود. نام او را سیدخضر شاهوئی نوشته اند و بنیامین لقب اوست. آرامگاهش در شهر کرد زیارتگاه گروه یارسان است. (نامه سرانجام)

۴۴- زلال اوستا ، زلال اوستا اصل دفترن زلال اوستا
بنیام زردشتن دفتر و دستا ذاتش چه باده شهنشا مستا

(زلال زلال سروده شاه ابراهیم ایوت)

۴۵- و نامه دینکرت و اوستا کم و آئین جم و کیش شاکم

(شیرین و فرهاد اثر ملاولدخان گوران باهتمام حزنئی مکریانی - بغداد ۱۹۴۶ ص ۶.

در ادبیات فارسی نام کتاب زردشت اویستا (۴۶) و ابستاق (۴۷) و ابستا (۴۸) و بستا (۴۹) و آبستا (۵۰) و آوستا (۵۱) و اکنون اوستا (۵۲) ذکر می‌شود. عده‌ای آنرا به معنی پایه و بنیان و گروهی به معنی پناه و کمک گرفته‌اند. دالاکه از پارسیان هند است احتمال می‌دهد که آوستا از مصدر Vid به معنی دانستن مشتق شده و مراد از آن «معرفت» و «خردمندی» است. (۵۳)

اورنگ نیز گفته‌های دالا را تأیید می‌کند و می‌گوید: آوستا از مصدر (وید) به معنی دانستن و دانش است زیرا در بخش واژه (وید) به واژه (آوید) که به همان معنی است برمی‌خوریم. یعنی پیشاوند (آ) در جلو واژه (وید) آمده و معنی آنرا رساتر و استوارتر می‌سازد، در بخش واژه (آوید)، شاخه‌های (آویستم) و (آویستو) را می‌بینیم که به معنی دانش است. از اینها که بگذریم، در بخش واژه (آ) از فرهنگ باستانی، واژه (آویستی) را می‌بینیم که به معنی دانش می‌باشد. (۵۴)

سه اصل زردشت یعنی پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک که

-
- ۴۶- نک: بیان‌الادیان تألیف ابوالعالی محمدحسینی علوی باهتمام‌هاشم‌رضی تهران ۱۳۴۲ ص ۱۷.
 ۴۷- نک: التنبیه‌والاشراف ص ۸۰.
 ۴۸- نک: برهان‌قاطع تألیف ابن‌خلف تبریزی باهتمام محمدعباسی تهران ۱۳۴۴ ص ۶۱.
 ۴۹- نک: مروج‌الذهب تألیف ابوالحسن‌المسعودی پاریس ۱۸۷۷ ج ۲ ص ۱۲۴.
 ۵۰- نک: مجمل‌التواریخ‌والقصص به تصحیح ملک‌الشعرا بهار تهران ۱۳۱۸ ص ۱۱-۳۲.
 ۵۱- نک: تاریخ ایران باستان تألیف حسن‌پیرنیا (مشیرالدوله) تهران ۱۳۴۴ ج ۱ ص ۲۲۰.
 ۵۲- نک: لغت‌نامه‌های فارسی و کتابهای نویسندگان معاصر.
 ۵۳- نک: مزدیسنا و ادب پارسی ص ۱۷۰.
 ۵۴- نک: مقاله آویستا - م. اورنگ در مجله ارمنان شماره هفتم سال ۱۳۴۸ ص ۳۵۳.

پایه و اساس دین مزدیسنی یازردشتی بشما می‌رود، در آئین یارسان هم این سه اصل فریضه‌ای است که هر یارسانی ملزم به رعایت و بکار بستن آن است. چنانکه قاصد که از سراینندگان سدهٔ سیزدهم هجری یارسان است به این موضوع اشاره می‌کند و می‌گوید: ای یاران شبی زردشت را به خواب دیدم که اشک از چشمانم سرازیر شد زیرا او از ما ناخشنود بود. این بود که روانم به پیشگاه خداوندگار شتافت و برای پایهٔ دین فرمود: پندار و گفتار و کردار عموم یارسان باید نیک باشد و آن راه و روشی که به رضای رمزبار و بابایادگار پی‌ریزی کردیم از یاد نبرید. (۵۵)

اما در متن نامهٔ سرانجام آئین یارسان چهار رکن یاد شده چنانکه از زبان شاه‌خوشین لرستانی (۴۰۶ - ۴۶۷ هجری) می‌گوید ای گروه یارسان راه حق رفتن راستی است و باید راه راستی را بپیمائید. پاکی و راستی و نیستی وردا را گام به گام تا منزلگاه ابدی آخرت شعار خود سازید. (۵۶)

در مورد دو واژهٔ «نیستی» و «ردا» که ذکر شد تفسیر آن در برهان الحق چنین آمده است: نیستی یعنی نیست و نابود کردن کبر و غرور و خودپسندی و خودخواهی و هوی و هوس نفسانی و طغیان شهوانی و تمام رذائل اخلاقی از خودش و به طور مطلق تسلیم مقدرات

شوی دیم و خو زردشت وزاری
پی ارکان دین تمام طیباری
و رضای رمزبار یار یسادگاری
مبو خاص مبو و ردا بساری

۵۵- یاران وزاری، یاران وزاری
یاوام و حضور شا و سواری
واتش بواچه تو و غمباری
کردار و پندار، گفتار یاری
(نسخهٔ خطی دیوان قاصد)

رای راس‌راسین برانان و را
قدم و قدم تا و منزلگا

۵۶- یارسان ورا، یارسان ورا
پاکی و راستی و نیستی وردا
(نسخهٔ خطی سرانجام کاکائی)

شود غیر از رضای خدا چیزی نخواهد و به عبارت اخری از خود بی خود و فنا فی الله گردد و به اصطلاح عرفا و حکماء بعد از طی مرحله رضا به مقام تسلیم که آخرین مرحله عرفانی است رسیده باشد. «ردا» نیز به معنی خدمت و کمک و فداکاری بی ریا نسبت به مخلوق خدا است. (۵۷)

در برخی از نوشته های تاریخی و ادبی، زردشت را «وخشور سیمیاری» یعنی پیغمبر رمزگویی ذکر کرده اند و بر این عقیده بوده اند که زردشت سخنانش را به رمز می گفته که بعداً برای مردم تفسیر کرده اند. با اینکه سخنان زردشت بنا به استناد آوستا همگی روشن و آشکار است و هیچگونه رمزوراز در آن پیکار نرفته، معیناً گروه یارسان بنا به استناد نسخه های خطی او را «دانای سیمیار» یعنی دانای رمزگو می پندارند و عقیده دارند که گفته های او رمزمانند است. چنانکه قاصد به این موضوع اشاره می کند و می گوید: امروز دانای سیمیار را به خواب دیدم که باز زده (۵۸) و روچیار (۵۹) نشسته بود و کلام ایزدی را برای آن پاکان می خواند. من چون خسته و افسرده بودم، مرا فرا خواند و گفت: تو مانند (قاصد) به سرزمین خود بشتاب و به یاران پاک نهاد سرپوش بگو که هنگام تجلی گذشته است و اینک وعده اقرار و خروش یاران است که باید به راه و روش خود پایند باشید. (۶۰)

۵۷- نک: برهان الحق ص ۲۳-۲۲.

۵۸- زرده zarda: لقب سید احمد بابایادگار است.

۵۹- روچیار Roçhyâr: لقب شاه ابراهیم ایوت است.

۶۰- دانای سیمیار، دانای سیمیار
 دیم نشتن چنی زرده و روچیار
 موانو واته و تخته و کوچ یار
 پری عبدالان پاک جم تیار

گروه یارسان اکنون نیز سخنان بزرگان آئین خود را رمز و راز می‌دانند و چنین می‌پندارند که آئینشان دارای رازهای ناگفتنی است نباید آنها بنمایانند و برای همین است که آنها را به کسان دیگر نشان نمی‌دهند و از دیگران پنهان می‌دارند. (۶۱)

واژه سیمیار در فارسی به معنی رمزگو می‌باشد چنانکه هدایت می‌نویسد: عقیده فارسیان ایران آنست که زردشت پیغمبر بزرگوار و حکیم ریاضت‌شمار بوده و بروی نامه آسمانی نازل شده، چنانکه پیش از او بر اول پیغمبر عجمه آباد که او را آذر هوشنگ نیز گویند و زردشت را و خشور سیمیاری گویند یعنی پیغمبر رمزگوی و کتاب زند و پازند (۶۲) به او منسوب است. (۶۳) در برهان قاطع نیز آمده است: که سیمیار به معنی اشاره‌کننده و رمزگوینده باشد یعنی شخصی که چیزها را به ایما و اشاره خاطر نشان کند. (۶۴)

در کتاب «دبستان المذاهب» هم زردشت دانای سیمیار خوانده شده یعنی دانائی که رازها را بگوید و آنها را روشن سازد. (۶۵) زیرا زردشت بسیاری از رازهای دینی و دانشی را نمایان ساخته و بسیاری از ریزه‌کاریمهای هنری جهان آفرینش را به مردم نشان

→

من چون ملول و خسته بیم ز کام تو وین قاصد بشو و دیار واده ویردن وخت اقرارن (نسخه خطی دیوان قاصد)	واتش ای بنده پاک روزگار واچه و یاران سر پوش عیبار خروش یاران نه، بر تا بارن
--	---

- ۶۱- نک: تذکره اعلیٰ به اصلاح ایوانف تهران ۱۳۳۸ هجری ص ۲۱.
 ۶۲- هدایت در این موضوع تحت تأثیر کتاب دستاتیر واقع شده و بی‌شک این قول قابل اعتنا نیست، ضمناً کتاب زند تفسیری است بر آوستا و پازند تفسیر برزند است.
 ۶۳- نک: انجمن آرای ناصری (ب) در حرف چهارم.
 ۶۴- نک: برهان قاطع ص ۶۸۸.
 ۶۵- نک: دبستان المذاهب تألیف محسن فانی کشمیری بمبئی ۱۲۶۲ هجری ص ۱۱

داده و برنامه آشکار و روشن برای جهانیان آورده است. هنگامیکه در سرودهای آوستا باریک می‌شویم، می‌بینیم به‌راستی همین‌جور است. یعنی پرده از روی رازهای راه و روش زندگی و خداپرستی برداشته و برنامه آسان و آشکاری پی‌ریزی کرده است که راهنمای خوب‌زیستن و زندگی را باخوشی و خرمی گذراندن می‌باشد. آنچنان خوشی و خرمی که در پرتو کار و کوشش باشد و دوستی و آشتی همگانی را دربرگیرد. (۶۶)

پیرشهریار اورامی فرزند جاماسب نیز که از پیروان سده چهارم هجری است و چنانکه از نامش هم پیداست و شکی نیست که زردشتی بوده کتابی از او به نام (معرفت پیرشهریار) باقی است. این کتاب مرکب از چند بند مسجع است که ترجیع آنها بیتی است و تکرار می‌شود که در آن بیت می‌گوید: به‌گفتار پیر شهریار گوش کن و به‌نوشته دانای سیمیار (زردشت) هوش خود را بسپار. (۶۷) و در سخنان پیر شهریار اشارات بسیار راجع به حفظ آئین قدیم بوده است. (۶۸)

در شاهنامه و برخی از نوشته‌های تاریخی به درخت سروکاشمر یا سروکشم که بوسیله زردشت کاشته شده است اشاره شده و دقیقی در «پیداشدن زردشت و پذیرفتن گشتاسب دین او» می‌گوید: گشتاسب به‌سبب گرویدن به دین زردشت درخت سروی که زردشت از بهشت آورده بود درکشم کاشت و بنابه فرمان او همه تاجداران

۶۶- نك : كردشناسی ص ۹۰

۶۷- گوشت چه واته پیر شالیار بو هوشت چه کیاسته‌زانای سیمیار بو

۶۸- نك : كردوپوستگی نژادی و تاریخی او تألیف رشید یاسمی تهران ۱۳۱۶ ص ۱۲۱.

به سوی آن سرو روی نهاد. (۶۹) ذوالفقار سراینده سده سیزدهم یارسان نیز به این موضوع اشاره می‌کند و می‌گوید: زردشت درخت سروی در کاشمر کاشت و شاخ و برگهای این سرو چنان رشد کرد و بزرگ شد که سراسر دشت و کوه و بیابان را پوشاند و در لابلای شاخه‌های فراوان این درخت پرندگان و مرغان آشیانه داشتند و گرد هم می‌آمدند، زردشت گفت این درخت چون برای نشستن مرغان افسانه‌گو بارور و سودمند است هرگاه کسی ریشه آنرا ببرد بی‌گمان ریشه و بن زندگی خود را با طبر بریده است. (۷۰)

بیمهقی نیز در تاریخ خود تحت عنوان «قصه سرو دیه کشمر و سرو دیه فریومد» درباره کاشتن درخت سرو کاشمر می‌گوید: زردشت که صاحب‌المجوس بود دو طالع اختیار کرد، و فرمود تا بدان دو طالع دو درخت سرو بکشتند، یکی در دیه کشمر طریثیت، یکی در دیه فریومد. و در کتاب ثمار القلوب خواجه ابومنصور ثعالبی چنین آرد که این دو درخت گشتاسب ملک فرمود تا بکشتند. المتوکل علی الله جعفر بن المعتمد خلیفه را این درخت وصف کردند، و او بنای جعفریه آغاز کرده بود، نامه نوشت به عامل نیشابور خواجه ابوالطیب و به امیر طاهر بن عبدالله که باید آن درخت ببرند و برگردون نهند و به بغداد فرستند و جمله شاخهای آن در نمد دوزند و بفرستند تا درودگران

به پیش در آذر اندر بکشت
سوی سرو کشمر نهادند روی

۶۹- یکی سرو آزاده بود از بهشت
همه تاجداران به فرمان اوی

ایضاً همان شاهنامه ص ۱۸۳

زردشت که نیا سولی نه کاشمر
بی و جمخانۀ موروان شمر
پری نشینۀ موروان سمر
ریشه ویش بریو جه بن و طبر

۷۰- سولی نه کاشمر، سولی نه کاشمر
پوشنا دشت و کش و کو و کمر
واتش ای سوله چون داروئمر
هرکسی ریشه‌ش بر بارو و بر

(نسخه خطی دیوان ذوالفقار)

در بغداد آن درخت راست بازنهند و شاخها به میخ به هم باز بندند چنانکه هیچ شاخ و فرع از آن درخت ضایع نشود تاوی آن ببینند آنگاه در بنا بکار برند، پس گبرکان جمله جمع شدند و خواجه ابوالطیب را گفتند ما پنجاه هزار دینار زر نیشابوری خزانه خلیفه را خدمت کنیم، درخواه تا ازین بریدن درخت درگذرد، چه هزار سال زیادت است تا این درخت کشته اند، و این در سنه اثنین و ثلاثین و ماتین بود، و از آن وقت که این درخت کشته بودند تا بدین وقت هزار و چهارصد و پنج سال بود، و گفتند که قلع و قمع این مبارک نیاید و بدین انتفاع دست ندهد، پس عامل نیشابور گفت: متوکل نه از آن خلفا و ملوک بود که فرمان وی بروی رد توان کرد، پس خواجه ابوالطیب امیر عتاب بن ورقاء الشاعر الشیبانی را و او از فرزندان عمرو بن کلثوم الشاعر بود بدین عمل نصب کرد، و استادی درودگر بود در نیشابور که مثل او نبود، او را حسین نجار گفتندی، مدتی روزگار صرف کردند تا اره آن بساختند و اسباب آن مهیا کردند. و استداره ساق این درخت چنانکه در کتب آورده اند مساحت بیست و هفت تازیانه بوده است هر تازیانه رشی و ربعی بذراع شاه، و گفته اند در سایه آن درخت زیادت از ده هزار گوسفند قرار گرفتی، و وقتی که آدم نبودی و گوسپند و شبان نبودی، و حوش و سباع آنجا آرام گرفتندی، و چندان مرغ گوناگون بر آن شاخها ماوی داشتند که اعداد ایشان کسی در ضبط و حساب نتواند آورد. چون بیوفتاد در آن حدود زمین بلرزید و کاریزها و بناهای بسیار خلل کرد، و نماز شام انواع و اصناف مرغان بیاورند چندانکه آسمان پوشیده گشت و به انواع اصوات خویش نوحه وزاری می کردند بروجهی که مردمان از آن تعجب کردند، و گوسپندان که در خللال آن آرام گرفتندی همچنان ناله وزاری آغاز

کردند. پانصد هزار درم صرف افتاد در وجوه آن تا اصل آن درخت از کاشمر به جعفریه بردند، و شاخها و فروع آن بر هزار و سیصد و شتر نهادند، آن روز که به يك منزلی جعفریه رسید آن شب غلامان متوکل را بگشتند، و آن اصل سروندید و از آن برخورداری نیافت. قال علی بن الجهم فی قصیده السروی سری و المنیه. و این بود شب چهارشنبه لثلاث خلون من شوال سنه اثنتین و ثلاثین و ماتین، باغر ترکی باجماعتی از غلامان به اشارت منتصر قصد متوکل کردند، و متوکل در مجلس لمهو نشسته بود... و آن بریک منزلی جعفریه بماند تا عهدهی نزدیک، و در آن سال والی نیشابور که آن فرمود، ابوالطیب طاهر و هر که در آن سعی کرده بود جمله پیش از حولان حول هلاک شدند، درودگر و آهنگر و شاگردان و اصحاب نظاره و ناقلان آن چوب هیچکس نماند، و این از اتفاقات عجیبه است.» (۷۱)

در برهان قاطع نیز آمده است: «کاشمر نام قریه ای است از ولایت ترشیز من اعمال خراسان، گویند زردشت دو درخت سرو به طالع سعد نشانده بود یکی رادر همین قریه و دیگری را در قریه فارمد و متوکل عباسی به هنگام عمارت جعفریه سامره حکمی به طاهر بن عبدالله که حاکم خراسان بود نوشت که آن درخت را قطع نماید و تنه آن درخت را برگردو نما نهاد و شاخهای آنرا به شتران بار کردند به بغداد بفرستد، جمعی از مجوس پنجاه هزار دینار می دادند قبول نکرد و آن درخت را انداخت، و به وقت افتادن آن درخت زمین چنان که از جمله قرای طوس است من اعمال خراسان، و زعم مجوس آنست که زردشت دو شاخ سرو از بهشت آورد و در این دو موضع کاشت

۷۱- نک: تاریخ بیهق تألیف ابوالحسن علی بن زید بیهقی تصحیح و تعلیقات از دکتر بهمنیار بامقدمه میرزا محمد قزوینی تهران ۱۳۱۷ ص ۲۸۱.

به لرزه درآمد که کاریزها و بناهای آن حدود خلل عظیم راه یافت، گویند از عمر آن درخت یکمزار و چهارصد و پنجاه سال گذشته بود و دورتنه آن درخت بیست و هشت تازیانه بود و در سایه آن درخت زیاده از دوهزار گاو و گوسفند قرار می گرفتند، و جانوران مختلف انواع زیاده از حد و حصر در آن آشیان داشتند، چنانکه به وقت افتادن آن درخت از بسیاری جانوران روی آفتاب پوشیده گشت و هوا تاریک شد و شاخهای آنرا بر هزار و سیصد شتر بار کرده بودند و خرج تنه آن درخت تا به بغداد پانصد هزار درم شد و چون به یک منزلی جمعریه رسید همان شب متوکل عباسی را غلامان او پاره پاره کردند.» (۷۲)

بزرگان و رهبران یارسان در قرن دوم و سوم هجری برای احیای آئین کهن ایران و حفظ سنت و رسوم نیاکان خود به تلاش افتاده اند و در برابر بیگانگان و متجاوزین مقاومت کرده اند و برای نشر دعوت خویش گمگاه خود را به دیوانگی زده اند و دیوانه وار زیسته اند، زیرا کیفر اینگونه اشخاص در آن زمان مرگ بود. در این باره می توان از عمرو بن لهب معروف به بهلول معاصر هارون الرشید عباسی (۱۹۳-۱۷۰ هجری) نام برد که بنا به نامه سرانجام برای زنده کردن آئین ایران باستان به تلاش افتاده و او نخستین کسی بوده که در قرن دوم هجری آئین یارسان را میان گروهی از مردم لرستان و کرمانشاه و خانقین شایع کرده چنانکه در یکی از دو بیتهای خود می گوید:

«بنا بگفته عده ای ما باید دیوانه باشیم در صورتیکه مایک یک شهرها را می گردیم تا آئین ایران باستان را در میان مردم گسترش دهیم و آنرا زنده کنیم.» (۷۳)

۷۲- برهان قاطع ص ۸۷۵.

۷۳- او واته یاران، او واته یاران، ایمه دیوانین او واته یاران ←

نمضت‌های گروه یارسان در قرن چهارم هجری شدت یافت و عاملی که به این نمضت‌ها کمک کرد ستم کارگزاران خلفای عباسی در شهرزور بود زیرا آنان اینگونه افراد را زندیق می‌نامیدند و به بی‌دینی و کفر متهمشان می‌کردند و جلو عده‌ای از مردم به‌دار می‌آویختند چنانکه باباسرهنگ دودانی (... - ۳۲۴ هـ) به این موضوع اشاره می‌کند و می‌گوید: «ای گروه یارسان همگی آماده شوید تا بادشمنان خود بکنجیم و حق‌امان و پیشوایانمان را از آنها بگیریم و مرهم به زخم‌هایمان بزنیم.» (۷۴) و در دو بیت دیگر می‌گوید: «من که نام سرهنگ دودان است بایندگان خود همه‌جا را می‌گردم و تا جان در تن دارم برای آئین پیشین کردن می‌کوشم.» (۷۵)

هنی مگیلین یک‌یک شاران تا زنده کریم آئین ایران
(نسخه خطی سرانجام کاکائی «دوره بهلول»)

۷۴- پی آمانتان ، پی آمانتان گرد آماده بان پی آمانتان
از ملهم منم نه زامانتان مرسوم و حق امامانتان
(نسخه خطی سرانجام کاکائی «دوره باباسرهنگ»)

۷۵- سرهنگ دودان، سرهنگ دودان از که نامن سرهنگ دودان
چنی ایرمانان مگیلم هردان مکوشم پری آئین کردن
(نسخه خطی سرانجام کاکائی)

فرشتگان هفتگانه در آئین کردان یارسان (اهل حق)

فرشتگان هفتگانه که از معتقدات دینی ایرانیان قدیم بوده، امروز پس از گذشت سده‌ها از پیدایش اسلام و مسلمان شدن بیشتر مردم ایران، باز در گوشه و کنار این مرزوبوم بویژه در برخی از سرزمین‌های کردنشین (کرمانشاه، کرد، قصر شیرین، صحنه، زهاب، ماهیدشت، دلفان، پشتکوه، گروس، افشار، ماکو، میاندوآب، خانقین، مندلی، همدان) اعتقاد به هفت فرشته در دلها زنده مانده است. (۱)

این هفت فرشته در آئین کردان یارسان هفتن Haftan نامیده می‌شود و نمودار هفت فرشته بزرگ هستند که بنا به نامه سرانجام از گوهر خدا آفریده شده‌اند و پاسبانی آسمان و ماه و خورشید و ستارگان و باد و هوا و زمین و آب و گیاه و آتش و فلزات و غیره به آنان سپرده شده است. چون این موجودات و عناصر به هفتن سپرده شده‌است، آنان مقدس می‌باشند و به شکرانه و سپاس این نعمتها بر

۱- در این باره نگاه کنید به : شاهنامه حقیقت اثر حاج نعمت‌اله جیحون آبادی مکرری به اهتمام دکتر محمد مکرری تهران ۱۳۴۴ ص ۴ و نک : مقاله دکتر حشمت‌اله طبیبی در مجله بررسیهای تاریخی سال ششم شماره ۳ ص ۴۱ و نک : برهان الحق نوشته نورعلی الهی تهران ۱۳۴۳ ص ۴۱.

هر فرد یارسانی بایسته است نام خداوندگار و هفتن را هر روز بر زبان بیاورد و در راه آنان نذرونیاز و شکرانه بدهد. هفتن در اعصار گذشته هم در پیکره پیغمبران و پادشاهان تاییده و به جهان آمده اند تا مردم را به سوی خداپرستی و راه و روش زندگی راهنمایی کنند. (۲)

هفتن که از آن یاد کردیم شباهت زیادی به امشاسپندان یا هفت امشاسپندان در کیش زردشت دارد، زیرا فروزه‌ها و صفت‌هایی که در سرانجام برای هفتن یاد شده همان فروزه‌هایی است که در آوستا برای هفت امشاسپندان آمده است. بخشی از آوستا هم بنام هفتن یشت آمده است و مقصود از هفتن در آوستا همان فرشتگان هفتگانه است. (۳)

امشاسپندان شش فرشته بزرگ هستند بنام بهمن و اردی بهشت و شهر یور و سپندارمذ و خورداد و امرداد که برابر فرگرد ۹ اوندیداد، در سپهر برین یعنی آنجائی که بارگاه خود اهورامزدا است در روی تخت زرین جای دارند. در فروردین یشت می‌خوانیم که اهورامزدا در ترکیب زیبای امشاسپندان تجلی می‌کند. این شش فرشته که در آوستا به نامهای و هومنه Vohumana مظهر اندیشه نیک و خرد و دانائی و اشاو هیسته Ashvahishta مظهر راستی و درستی و خسترتی و ثیریه Xshathra vairya مظهر نیرو و سلطنت آسمانی و سپنته آرمئیتی Spenta armaiti مظهر فروتنی و عشق و محبت و هئوروات Haurvatât مظهر کامرانی و تندرستی و امرتات Ameretat مظهر جاودانی و بی

۲- نسخه خطی نامه سرانجام کاکائی.

۳- نک : فرنگک نامهای اوستا تألیف هاشم رخی تهران ۱۳۴۶ ص ۲۳۳ و نک : یشت‌ها ج ۱ ص ۸۶.

مرگی می باشد که به امور جهان بی کران می پردازند و هر يك وظيفه ای بر عهده دارند تا چرخ زمان را آنطور که اهورا مزدا می خواهد علیرغم کوششی که اهریمن با یارانش در گسترش بدی ها در جهان انجام می دهد بگردش در آورند. (۴)

چیزی که در امشاسپندان بخصوصه جالب دقت است آن هفتن بودن آنان است عددی که از زمانهای بسیار قدیم در میان اقوام آریائی و سامی مقدس بوده است. در مملکت بابل بخصوصه عدد هفت دارای اهمیت بوده غالباً در تاریخ و آئین آن سرزمین به این عدد برمی خوریم، بعدها قوم یهود نیز هفت فرشتگان خود را از روی سبعة سیاره بابل ترتیب داده و فرمانفرمائی هر يك از روزهای هفته را به یکی از آنها برگذار کرده اند: رفائیل بجای خورشید جبرائیل بجای ماه شمائیل بجای مریخ میکائیل بجای تیر یا عطارد، زدکائیل بجای برجیس انائیل بجای ناهید سباتئیل یا کفزائیل بجای زحل. (۵)

هفتن که در آئین یارسان هفت فرشته پاك می باشند در قرن هشتم هجری باظهور سلطان اسحاق در پیکره هفت تن از پاکان تجلی کرده اند، نام این هفت تن بدینسان می باشد: «۱- سید خضر ملقب به پیر بنیامین ۲- موسی سیاه ملقب به پیر داود ۳- ملارکن الدین دمشقی ملقب به پیر موسی ۴- خاتون دایراک ملقب به رمزبار ۵- مصطفی داودان ۶- شاه ابراهیم ملقب به ملک طیار و ایوت ۷- سید احمد ملقب به بابا یادگار». در میان این فرشتگان بنیامین که به پیر بنیامین نیز معروف است سردهسته آنان به شمار می رود، خروس که در هنگام سپیده بامداد

۴- نک: مزدیسنا و ادب پارسی تألیف دکتر محمد معین تهران ۱۳۳۸ ص ۲۳۷.

۵- نک: یشتها گزارش پورداود تهران ۱۳۴۶ ص ۷۵-۵۴.

یایانگ خویش دیو تاریکی را می‌راند و مردم را برای برخاستن و پرستش و کشت و کار فرا می‌خواند و ویژه بنیامین است و برای همین است که در میان برخی از اهل حق‌ها گوشت خروس را نمی‌خورند و آنرا مایهٔ فزونی و برکت می‌دانند. (۶)

در نامه‌ها و نوشته‌های پهلوی امشاسپندان را شش فرشتهٔ بزرگ می‌بینیم که در رأس آنها اهورامزدا جای دارد که هفت تن می‌گردند. درخت مورد که همیشه سبز و خرم است به اهورامزدا تعلق دارد. از میان گلها یاسمین سفید و گل مرزنگوش و ریحان و بیدمشک و گل سوسن و گل چمبک هر کدام به یکی از امشاسپندان بستگی دارند. نامهای امشاسپندان در نامه‌های پهلوی همان نامهایی است که از آوستا یاد کردیم. (۷)

و ظایفی که در نامه‌های پهلوی برای امشاسپندان ذکر شده بی‌شبهت به وظایف هفتن در نامه‌های آئین یارسان نیست، چنانکه ذوالفقار سرایندهٔ سدهٔ سیزدهم هجری دریکی از قصایدش که آنرا در هفت بند سروده است در این باره چنین می‌گوید: شبی در خواب هفت گوهر دیدم که پاک و مقدس و باارج بودند، در میان آنان نخست پیر بنیامین فرشتهٔ خورشید را دیدم، او گردانندهٔ زمان و دشت و کوه است، او استاد راستی و فروشکوه است، او شفیع یاران در روز محشر است، او یار و یاور همهٔ بشر است. (۸)

۶- نسخهٔ خطی سرانجام کاکائی

۷- نک : امشاسپندان نوشتهٔ اورنگ تهران ۱۳۴۴ ص ۵۸.

۸- هفت گوهرم دی، هفت گوهرم دی
 زلال بی‌گرد، پر جوهرم دی
 چرخچی زمان صاحب برم دی
 شفیع یاران نه محشرم دی
 یک شو نه خاودا هفت گوهرم دی
 بنیامین پیر خواند ورم دی
 اوسای راستی و شکو و فرم دی
 یار و یاور گرد بشرم دی

(نسخهٔ خطی دیوان ذوالفقار بند ۱)

شبی دیگر در خواب هفت لعل دیدم، یکی از این لعلهای با ارزش داود بود که من جمال او را دیدم، آن فرشته شریف که دارائی جهان از آن اوست، نگهبانی و پاسبانی ابدالان (۹) هم به او واگذار شده، او بسان آتش همه جا را روشن می کند و مانند نسیم در همه جامی وزد، ای یاران من هفت خواص خوب پاکدل را دیدم! (۱۰)

من امروز در خواب رمز بار را دیدم که در مقابلش بسی گوهر وزر و دینار بود و مانند انبار انباشته شده بود و از آنها نگهبانی می کرد، او دستگیر یاران و شهر یاران و داروی بیماران است. او صاحب رموز رضای یار است، من در نزد وی زر و گوهر باخروار دیدم. (۱۱)

باز شبی در خواب پیر موسی را دیدم، او مظهر دانائی و فروتنی بود و صاحب کمال و دشت و بر، و دفتر دار با فروشکوهی بود، در دفتر او برای همه یاران شادی ثبت شده بود، او شعله ذات حق و نور اختر الهی بود، او بر استی رموز دیوان حق و سرورش غیبی و هنرور و سرور بود. (۱۲)

۹- ابدال abdâl : مردم صالح و نیکوکار و پرهیزگار را گویند. (برهان قاطع)

۱۰- من هفت لالم دی، من هفت لالم دی
لال قیمتی پر کمالم دی
فرشته شریف صاحب مالم دی
شماله آهر پای شمالم دی
شوی نه خاودا من هفت لالم دی
داود دلیل سای جمالم دی
نگهبان زام گرد عبدالم دی
هفت خواص خاص زیل زلالم دی
(نسخه خطی دیوان ذوالفقار بند ۲)

۱۱- رمزیارم دی، رمز یارم دی
گوهر و زر و هم دینارم دی
دستگیر یار و شهر یارم دی
خاوند رمز و رضای یارم دی
آرونه خاودا رمز یارم دی
رنگارنگ درهم کوی انبارم دی
داروی درده دار هم بیمارم دی
گوهر جه لای او و خروارم دی
(نسخه خطی دیوان ذوالفقار بند ۳)

۱۲- قلم زرم دی، قلم زرم دی
شوی نه خاودا قلم زرم دی

ای یاران من امروز در خواب هفت سفره وخوان دیدم،!
چشمه پاک وجوی روان وفانوس همه شبها را دیدم، استاد جمخانه
سر پنهان ومرغ ازلی یعنی شاه دودان را دیدم، مایه زندگی و فرو
شکوه زمان وگرداننده چالاک جهان و جهانیان را دیدم.(۱۳)

باز شبی در خواب شاه ابراهیم روچیار، آن نگهبان باغچه
خوشبوی یار وزمزمه پرندگان گلزار الهی را دیدم، آن یار نازدار
خوش گفتار را در میان چمن و مرغزاری دیدم که نگهبانی آنها را
به عهده داشت.(۱۴)

شب دیگر در خواب بابایادگار زرده بام را دیدم، شاه صاحب
کونین وشفیع یاران را دیدم که مایه کام وخوشی بود، شاه سرانه(۱۵)
خاص وعام وجمشیدجم قدر را دیدم که می درجامش بود، براستی

→

دفتردار که ی خواند فرم دی
وشی گرد یاران نه دفرم دی
سروش غیبی هم سرورم دی

دانای پر کمال دشتوبرم دی
شعله ی ذات حق سوی احترام دی
رموز دیوان هنرورم دی

(نسخه خطی دیوان ذوالفقار بند ۴)

آرونه خاودامن هفت خوانم دی
فانوس و فتر گردشوانم دی
مرغ ازلی شادودانم دی
چرخچی چالاک گرد جهانم دی

۱۳- یاران خوانم دی، یاران خوانم دی
چشمه انظهور جوی روانم دی
اوسای جمخانه سر پنهانم دی
مایه زندگی و فتر زمانم دی

(نسخه خطی دیوان ذوالفقار بند ۵)

شوی نه خاودا روچیارم دی
شا ابراهیم شاسوارم دی
زمزمه طیور گرد گلزارم دی
اویار نازار وش گفتارم دی

۱۴- روچیارم دی ، روچیارم دی
نه نه ایوت وشا طیارم دی
خاوند باغچه ی وشبوی یارم دی
چمن و مرچ و مرغزارم دی

(نسخه خطی دیوان ذوالفقار بند ۶)

۱۵- سرانه sarâna : نام دیهی است در حوالی کرمانشاه که اکنون بنام بابایادگار
معروف است.

من یار صبح وشام و سر حلقه یاران صاحب نام را دیدم. (۱۶)
 صفت‌هایی برای هفتن که از هفت بند ذوالفقار نقل کردیم
 مشابه صفاتی است که در گاتاها برای هفت امشاسپندان ذکر شده
 که هر کدام به سرپرستی قسمتی از آفرینش نیک منسوبند و اینک
 به نقل آن می‌پردازیم :

۱- بهمن : فرشته بهمن نخستین آفریده اهورامزداست، در
 عالم روحانی مظهر اندیشه نیک و خرد و دانائی خداوند است انسان
 را از خرد و کاردانی بهره‌مند می‌سازد و به اهورامزدا نزدیک می‌کند.
 خروس که از مرغکان مقدس بشمار می‌رود و در سپیده دم با بانگ
 خویش دیو تاریکی و ظلمت را می‌راند و مردم را برای برخاستن
 و عبادت و کشت و کار فرا می‌خواند، ویژه بهمن است. نگاهداری و
 پرورش همه جانداران و مخلوقات سودمند با این فرشته می‌باشد. (۱۷)

۲- اردی بهشت : فرشته اردی بهشت در عالم روحانی مظهر
 راستی و درستی و تقدس و پاکی و پارسائی خداوند است و در عالم
 مادی نگهبانی کلیه آتشمهای روی زمین بدو سپرده شده است دومین
 ماه بهار و سومین روز ماه نامزد است به اردی بهشت. ایزد آذر و
 ایزد سروش و ایزد بهرام از همکاران او هستند، به قول بندهش گل
 مرزنگوش مخصوص اوست. (۱۸)

۳- شهریور : فرشته شهریور در عالم روحانی نماینده سلطنت

۱۶- زرده بامم دی، زرده بامم دی	یک شونه خاودا زرده بامم دی
یادگارشای هردو زامم دی	ناز ناز رواج مایه کامم دی
اوشای سرانته خاص و عامم دی	جمشدم قدر می نه جامم دی
یار هردو سر صبح وشامم دی	سر حلقه یاران صاحب نامم دی

(نسخه خطی دیوان ذوالفقار بند ۷)

۱۷- نک : یشت‌ها ج ۱ ص ۸۸

۱۸- نک : همان مأخذ ص ۹۱

ایزدی وفر واقتدار خداوند است و درجهان مادی پاسبان فلزات است، از اوست فروفیروزی پادشاهان دادگر چون نگهبانی فلزات با اوست از این رو او را دستگیر فقراء و فرشته رحم و مروت خوانند. شهر یور آزرده و دلتنگ می شود از کسیکه سیم و زر را بد بکار اندازد یا بگذارد که زنگ زند. به قول بندهش ریحان مختص به شهر یور است. ایزد مهر و ایزد آسمان و ایزد انیران از یاران و همکاران شهر یور شمرده می شوند. (۱۹)

۴- سپندارمذ: فرشته سپندارمذ در عالم معنوی مظهر محبت و بردباری و تواضع اهورامزداست و درجهان مادی فرشته ایست موکل زمین به این مناسبت آنرا مؤنث دانسته دختر اهورامزدا خوانده اند سپندارمذ موظف است که هماره زمین را خرم و آباد و پاک و بارور نگهدارد، هر که به کشت و کار پردازد و خاک را آباد کند خوشنودی سفندارمذ را فراهم کرده است کلیه خوشنودی و آسایش در روی زمین سپرده به دست اوست مانند خود زمین این فرشته شکیبیا و بردبار است بخصوصه مظهر وفا و اطاعت و صلح و سازش است. ایزد آبان و ایزد دین و ایزد ارد، از همکاران او هستند. (۲۰)

۵- خورداد: فرشته خورداد مظهر کمال و رسائی و صحت است و نگهبانی آبها به او سپرده شده است. خورداد که از واژه هروتات و هرو Haurva مشتق شده است به معنی کامل و تمام و بی نقص و بی عیب می باشد و یکی از ماههای سال به این فرشته سپرده شده است. ایزد

۱۹- همان ماخذ ص ۹۲

۲۰- همان ماخذ ص ۹۳

تیر و ایزد فروردین و ایزد باد از همکاران او هستند. (۲۱)

۶- امرداد : فرشته امرداد که مظهر کمال و دوام اهورامزدا است در جهان دیگر جزای اعمال نیکوکاران است. اهورامزدا جاودانی این فرشته را به کسی می بخشید که در دنیا گفتار و کردارش بر طبق آئین مقدس بوده است و در عالم مادی پرستاری و نگهبانی گیاه و روئیدنی ها با اوست. ایزد رشن و ایزد اشتاد و ایزد زامیاد از همکاران وی هستند. (۲۲)

بنا به نامه سرانجام، هفتن در دوره های مختلف در تن پاکان و پیغمبران حلول کرده اند و مردم را به سوی پرستش خدای بزرگ فرا خوانده اند، و این فرشتگان که نور مطلق خداوندگارند و واسطه ای هستند میان خداوندگار و آنچه در کون و وجود می گذرد کلیه آنها به دستیاری این فرشتگان صورت می پذیرد. آنان اجراکنندگان اراده خداوند و گردانندگان امور جهانند. (۲۳)

با بالره لرستانی که از سرایندگان سده دوم و سوم هجری می باشد به هفتن اشاره می کند و می گوید: هفت تن از یاران، جمی (۲۴) برگزار کردیم تا به راز و نیاز بپردازیم، من در آن جم به آرزوی خود رسیدم و شکار خود را در کمین خود یافتم، این شکار که رهبری جم ما را به عهده گرفته بود بهلول (۲۵) نام داشت. (۲۶)

۲۱- همان مأخذ ص ۹۵

۲۲- همان مأخذ ص ۹۵

۲۳- نسخه خطی نامه سرانجام کاکائی.

۲۴- جم Jam : مأخوذ از کلمه عربی جمع که به معنی اجتماع یا محل اجتماع اهل حق که با مراسم خاص برگزار می شود. (شاهنامه حقیقت ج ۲ ص ۲۰۰) جم محل مخصوص عبادت اهل حق را گویند، جمخانه نیز گفته می شود. (برهان الحق ص ۲۵).

۲۵- بهلول Buhlul : عمرو بن لهب ملقب به بهلول بنا به نامه سرانجام در نیمه سده

یاباسرهنگک دودانی (۳۲۴ - ... ه) نیز که از رهبران یارسان است به هفتن یافرشتگان هفتگانه اشاره می‌کند و می‌گوید: هفتنم در آسمانها سردسته فرشتگانند که هر یک به کاری سرگرمند و هر یک دنبال کاری هستند و در آسمانها پراکنده‌اند. (۲۷)

کردان یارسان علاوه بر هفتن به هفت تن دیگر عقیده دارند که آنها را هفتوانه Haftawâna گویند. بنا به نامه سرانجام، خداوندگار پس از اینکه گروهی از فرشتگان را از گوهر خود می‌آفریند، با یکی از فرشتگان هفتگانه خود بنام (بنیامین) هفت طبقات آسمان را به نامهای: (لوح صدف)، (لوح عقیق)، (لوح گوهر)، (لوح در)، (لوح یاقوت)، (لوح مرجان)، (لوح الست) می‌گردد و هر طبقه‌ئی که سیر می‌کند فرشتگان آسمانی گرد هم می‌آیند و جشنی معنوی برپا می‌کنند تا خداوندگار و فرشته مقرب او به میانشان بروند، و چون نیاز درویشان برآورده می‌شد یکی از حاضرین خود را قربانی (۲۸) می‌کرد و بنا به فرمان سرجم (۲۹) خلیفه (۳۰) قربانی را در میان حاضرین می‌نهاد و بهره‌های قربانی را مساوی تقسیم

→

دوم هجری در پیرامون کرمانشاه متولد و در سال ۲۱۹ هجری در تنگه‌گول Tangagül اسلام آباد غرب رخت از جهان بریست، وی نخستین کسی است که در آغاز اسلام آئین یارسان را پدید آورد (نامه سرانجام).

۲۶- و هفتینه وه ، و هفتینه وه جمیمان نیان و هفتینه وه
شکاریم آورد نه کمینه وه بهلول گوره‌ما و امینه وه

(ماهنامه لچه‌ها شماره ۲ خرداد ۱۳۵۷ مقاله بهلول نگارنده ص ۴۶)

۲۷- هفتم سرخیلن، هفتم سرخیلن جه آسمان دا هفتم سرخیلن
هریک ورنگی نه گشت وگیلن هر یک پی کاری آواره و ویلن

(مهنامه هوخ شماره ۷ سال بیست و ششم مهرماه ۱۳۵۴ ص ۲۰ مقاله نگارنده)

۲۸- قربانی: آنچه در راه خدا نذر کنند و در عبادتگاه به قانون اهل حق دعاخوانده

←

می‌کرد. خداوندگار پس از گشت و گذار در هفت طبقات آسمان، بنا به خواهش فرشتگان در زیر آفتاب عالم‌تاب جلسه ویژه‌ئی بنام جم تشکیل داد و پس از بجای آوردن آداب و رسوم جم و سربریدن قربانی به پایه و مقام خداوندگاری خود از آنان پیمان و اقرار می‌گیرد و به آنان وعده ظهور و تجلی می‌دهد و پیمان می‌گیرد که پس از ظهور در عالم بشریت به او ایمان بیاورند، آنان نیز پیمان می‌بندند، و پس از آن خداوندگار از نور و فروغ خود هفت‌توانه را می‌آفریند و وعده می‌دهد که آنان را در هنگام تجلی در جهان برای دستگیری بندگان خود به ظهور برساند و چون هزارها سال از پیمان ازلی می‌گذرد خداوندگار در پیکره سلطنت اسحاق (۳۱) در دیه شیخان اورامان ظهور می‌کند و فرشتگان ازلی خود را در پیکره و قالب بشری

→

و مصرف شود. زیرا در مکانی که جلوه ذات حق بتابد و نور قدرت و وحدتش حاضر و ناظر باشد و با ارکان و آداب صحیح و خواندن ادعیه مخصوص آن نذر انجام یابد بدیهی است مقدس بلکه در استجاب حاجات مؤثر خواهد بود. (برهان الحق ص ۲۶)

۲۹- سرجم Sarjam : کسی را گویند که دعای نذرو نیازها را بخواند و پس از انجام مراسم دعاخوانی لختی از آنرا برای تبرک بخورد و سپس اجازه تقسیم و خوردن نذر را بدهد. قسمت اول قربانی را نیز سرجم می‌نامند. (نامه سرانجام)

۳۰- خلیفه Xalifa : از منصب داران مذهبی اهل حق که یکی از وظایف او تقسیم پالتسای و عادلانه نذر است که بعداً خادم آنها را میان حاضرین توزیع می‌کند. (شاهنامه حقیقت ج ۲ ص ۱۲۰) خلیفه کسی است که نذرها را در جمخانه میان حاضرین مساوی قسمت کند. (نامه سرانجام)

۳۱- بنا به نامه سرانجام سلطان اسحاق فرزند شیخ عیسی برزنجی در سال ۶۵۰ هجری در دیه برزنجی کردستان عراق متولد شده، پس از درگذشت پدرش چون برادرانش رابطه خوبی با وی نداشتند، وی ناچار شد به دیه شیخان اورامان مهاجرت کند و زندگیش را در آنجا بسر برد. سلطان اسحاق با استفاده از ذخائر معنوی ایران باستان و عقاید مردم شهرزور و اورامان آئین یارسان را پدید آورد و او راز یارسان را به مردم آن دیار آموخت و در بنیانگذاری هم آهنگی نیز میان مردم اهل حق پیروزی به دست آورد، امیر تیمور گورکانی (۷۷۱-۸۰۷ هـ) هم از دانش او بهره‌ور شده است. (بزرگان یارسان ص ۱۹)

می‌کرد. خداوندگار پس از گشت و گذار در هفت طبقات آسمان، بنا به خواهش فرشتگان در زیر آفتاب عالمتاب جلسه ویژه‌ئی بنام جم تشکیل داد و پس از بجای آوردن آداب و رسوم جم و سربریدن قربانی به پایه و مقام خداوندگاری خود از آنان پیمان و اقرار می‌گیرد و به آنان وعده ظهور و تجلی می‌دهد و پیمان می‌گیرد که پس از ظهور در عالم بشریت به او ایمان بیاورند، آنان نیز پیمان می‌بندند، و پس از آن خداوندگار از نور و فروغ خود هفتوا نه را می‌آفریند و وعده می‌دهد که آنان را در هنگام تجلی در جهان برای دستگیری بندگان خود به ظهور برساند و چون هزارها سال از پیمان ازلی می‌گذرد خداوندگار در پیکره سلطنت اسحاق (۳۱) در دیده شیخان اورامان ظهور می‌کند و فرشتگان ازلی خود را در پیکره و قالب بشری

→

و مصرف شود. زیرا در مکانی که جلوه ذات حق بتابد و نور قدرت و وحدت حاضر و ناظر باشد و با ارکان و آداب صحیح و خواندن ادعیه مخصوص آن نذر انجام یابد بدیهی است مقدس بلکه در استجاب حاجات مؤثر خواهد بود. (برهان الحق ص ۲۶)

۲۹- سرجم Sarjam : کسی را گویند که دعای نذرو نیازها را بخواند و پس از انجام مراسم دعا خوانی لغتی از آنرا برای تبرک بخورد و سپس اجازه تقسیم و خوردن نذر را بدهد. قسمت اول قربانی را نیز سرجم می‌نامند. (نامه سرانجام)

۳۰- خلیفه Xalifa : از منصب داران مذهبی اهل حق که یکی از وظایف او تقسیم بالتساوی و عادلانه نذر است که بعداً خادم آنها را میان حاضرین توزیع می‌کند. (شاهنامه حقیقت ج ۲ ص ۱۲۰) خلیفه کسی است که نذر را در جمخانه میان حاضرین مساوی قسمت کند. (نامه سرانجام)

۳۱- بنا به نامه سرانجام سلطان اسحاق فرزند شیخ عیسی برزنجی در سال ۶۵۰ هجری در دیده برزنجی کردستان عراق متولد شده، پس از درگذشت پدرش چون برادرانش رابطه خوبی با وی نداشتند، وی ناچار شد به دیده شیخان اورامان مهاجرت کند و زندگی را در آنجا بسر برد. سلطان اسحاق با استفاده از ذخائر معنوی ایران باستان و عقاید مردم شهرزور و اورامان آئین یارسان را پدید آورد و او راز یارسان را به مردم آن دیار آموخت و در بنیانگذاری هم آهنگی نیز میان مردم اهل حق پیروزی به دست آورد، امیر تیمور گورکانی (۷۷۱-۸۰۷ هـ) هم از دانش او بهره‌ور شده است. (بزرگان یارسان ص ۱۹)

به ظهور می‌رساند. (۳۲)

این هفت فرشته که به نام «هفتوانه» خوانده می‌شود در قرن هشتم هجری در پیکره هفت تن از یاران ویژه سلطان اسحاق ظهور کرده‌اند و عبارتند از: «سید محمد گوره سوار، سید ابوالوفاء، سید باویسی، میرسور، سید مصطفی، شیخ شهاب‌الدین، سید حبیب‌شاه». بنا به خلاصه نامه سرانجام، مدار گردش عالم هفتن است که مغز آنها خداوند است، اشیاء واجناس پاک و روحانیت نیز از طرف هفتن‌اند. در مقابل اینها هفتوانه قرار دارد که خبث و کینه و عادات بد متعلق به آنهاست و آنان وظیفه دارند که در راهنمایی و دستگیری مردم بکوشند. امور اشیاء مادی هم از طرف هفتوانه است. (۳۳)

هفتن و هفتوانه از سایر فرشتگان مقرب‌تر و مقدم‌تر می‌باشند و به همین جهت نگهداری آسمانها به هفتن و زمینها به هفتوانه سپرده شده و به تعداد آنها خلق گردیده‌اند. (۳۴) در میان هفتوانه که سید محمد گوره سوار سردهسته آنها بشمار می‌رود مظهر تمام لذائذ دنیوی است، زمین از نور و فروغ وی به کام رسید. (۳۵)

در «دوره هفتوانه» که جزوی است از نامه سرانجام، آمده است: که خداوندگار هرچه فرمان داده است ما باید آنرا اجرا کنیم و

۳۲- نسخه خطی نامه سرانجام کاکائی

۳۳- نسخه خطی نامه سرانجام

۳۴- به اعداد آن هفتن و هفتوان
که هفت تن به معنای هفت آسمان
شما هفت بر هفت تن بسپرید

(شاهنامه حقیقت ص ۷۰)

۳۵- یورتمن جامه، یورتمن جامه
سید محمد مایه گرد تامه
نه یانه ازل یورتمن جامه
نورشوست و خاک، خاک بی و کامه

(دوره هفتوانه بند ۵۳ سروده سید باویسی)

سپاسگزار باشیم زیرا او آفریننده همه موجودات است. آفریدگان او همه خوب، همه زیبا، همه فرخنده، همه خجسته می باشند زیرا او بندگان خود را نیک آفریده و از نیک بدنخیزد و نارسائی ببار نیاید. این همه بدیها که در جهان آخشییجی مشاهده می شود، از نارسائی ها پیدا می شود. بدی ها، بدبختی ها، نابسامانی ها، بیماری ها، سیه روزی ها، همه اینها ساخته و پرداخته دستهای نابکار آدمیزاد است. آدمیزاد از راه ناپکاری، بداندیشی، ستمگری، گرسنگی، ویرانی، زبونی، بیماری را پدید می آورد. آنگاه خود در چنگال پندارها و کردارهای زشت خویشتن گرفتار می شود و بر بیچارگی خود گریه سر می دهد و زاری می کند. خداوندگار هستی بخش، هفتوانه را از فروغ خود برای دستگیری گروه یارسان آفریده است تا آنان ما را از بدی ها، بد اندیشی ها، پلیدی ها پاک گردانند و به سرحد کمال مطلوب برسانند. زیرا شرور در جهان آخشییجی تنها ویژه انسانهاست. انسان با اصلاح خود می تواند باشرور پیکار کند و همه را از بیخ و بن بر کند و به اوج کمال برسد. پس ما باید شرط و پیمان هفتوانه را بپذیریم و از راه و روششان پیروی کنیم و آنان را چون نگین، نقش انگشتی ایمان و عقیده خود سازیم. زیرا با ایمان راسخ آنان را به دستگیری خود پذیرفته ایم و باید در نگهداری شرطشان کوشا باشیم و به آن عمل کنیم تا در دو جهان سرافراز و کامیاب گردیم. (۳۶)

بنا به نامه سرانجام، هر یک از روزهای هفته به یکی از هفتوانه منسوب است: شنبه سید ابوالوفاء، یکشنبه میرسور، دوشنبه سید مصطفی، سهشنبه سید شهاب الدین، چهارشنبه سید باویسی، پنجشنبه

سید حبیب‌شاه جمعه سید محمد گوره‌سوار. (۳۷) هفت اورنگ نیز که هفت ستاره‌اند و تازیان آنرا بنات‌النعش می‌نامند هر یک متعلق به یکی از هفت‌توانه‌اند و پاسبانی نگهبانی ستارگان مزبور را به عهده دارند. (۳۸)

با آنچه گفته شد اعتقاد به (هفتن) و (هفت‌توانه) که از معتقدات کهن ایرانیان بوده در نزد کردان یارسان بیش از سایر طوایف ایرانی حفظ و نگهداری شده و هر فرد یارسانی موظف است که برای ارضاء آنان نذرو نیاز بدهد، زیرا آنان فرشتگانی مقدس و خیر خواهی‌اند که در تن آدمیان تجلی می‌کنند، زیرا از آدمیان والاتر و نیرومندترند و به مناسبت نیرومندی و والاتری سزاوار نذر و نیازند و تنم‌ها با نذرو نیاز موجبات خوشنودی آنان فراهم می‌شود ارضاء و خوشنودی آنان باعث می‌شود که باران به زمین بیارد و دانه‌ها بروید و بار بدهد و جانداران از گزند محفوظ بمانند و فزون شوند. (۳۹)

۳۷- نک : تذکره اعلی به اصلاح ایوانف تهران ۱۳۳۸ ص ۱۵۱.

۳۸- بوهفت‌توانه هر هفت ظریفن هر هفت پاسوان قطب شریفن
(ترانه عامیانه)

۳۹- نسخه خطی نامه سرانجام کاکائی

شهرزور و رابطه آن با عقاید یارسان (اهل حق)

شهرزور از نظر مذهبی رابطه مستحکمی با عقاید یارسان دارد. بنا به نامه سرانجام خداوندگار در بساطن آدمیزاد بینشی سه و دیمه گذاشته تا او را از خوبی و بدی کردارش آگاه سازد اگر آدمی به آواز این نیرو گوش فرا ندهد و از نیکی روی گردانیده و به سوی زشتی گراید و به گناهی آلوده گردد آسیمی به این نیرو نخواهد رسید و به همان پاکی ازلی خود به جهان مینوی برمی گردد و در سر پل پردیور (۱) کردار خوب و بد وی نمایان خواهد شد. انسان از بدو خلقت تا روز قیامت هزارویک جامه (۲) عوض می کند و در هنگام

۱- پردیور Pirdiwar : ازدوتیکه (پرد Pird) به معنی پل و (ای وور îwar) به معنی این سو پیوند یافته که رویهم رفته به معنی این سوی پل می باشد و مقصود از آن پلی است که سلطان اسحاق در قرن هشتم هجری بر روی رودخانه سیروان در شهرزور بنا نموده و در این سوی پل مجمع یاران و پیروان سلطان اسحاق منعقد گردیده و در آنجا پیمان یارسان را تجدید کرده اند و باهم بیعت بسته اند که به آن بیاس پردیوری *biyâbasi pridiwari* گویند. بنا به نامه سرانجام روان درگذشتگان پس از عوض کردن هزارویک پیکره از این پل خواهند گذشت و به جاودانی ها پیوسته خواهند شد.

۲- جامه *jâma* : به معنی لباس است ولی در اصطلاح یارسان نمودار مظهریت و حلول روح و ذات حق در پیکره ها و جسد های خاکی است. بنا به نامه سرانجام چنانچه بدن، بدن کاملی باشد حق تعالی و فرشتگان مقرب در او تجلی می کنند و او را به سرحد کمال می رسانند.

عوض کردن هزارویکمین جامه روان او پس از گذشتن از پردیور درشهرزور به جاودانی‌ها می‌پیوندد و فرشتگان به استقبال او می‌آیند. (۳)

در نامه سرانجام اضافه شده است که فروشکوه و سازش و آرامش و تمام خوشی‌های زندگانی و غذاهای فراوان و گیاهان معطر و انواع گلها و درختان متنوع و خانه‌های مستحکم و اسبان خوب و گله‌های بی‌شمار و زنان و دختران شوخ و شنگ با انواع آرایشها و کوههای پراز سیم‌وزر و جامه‌های گرانبها در شهرزور نصیب مردانی می‌شود که خداوندگار از او خوشنود باشد و هزارویکمین جامه را به پاکی و پارسائی گذرانده باشد. (۴)

در بند ۲۸ «بارگه بارگه» نیز آمده است: که بارگاه ذات احدیت الهی در شهرزور فرود آمد، پس یاران باید همدیگر را با کردار نیک بسنجند و به دنبال پیر (۵) و دلیل (۶) بیفتند، زیرا هفتوا نه (۷) مانند شمع و قندیل روشن و تابناکند و چون سکه‌های قدیمی رواج دارند. (۸)

۳- نسخه خطی نامه سرانجام کاکائی

۴- نسخه خطی سرانجام کاکائی

۵- پیر Pîr: پس از مقام مظهریت حق، اعلی مقام اهل حق است که شاه و مریدان در جمع به وی سر می‌سپارند و آن مقام جبرائیل یا پیر بنیامین و مظاهر اوست. (شاهنامه حقیقت ج ۲ ص ۹۹) پیر به اصطلاح اهل حق کسی است که با اجازه پادشاه کسانی را که توسط دلیل هدایت و دستگیری شده‌اند ارشاد و به شاه حقیقت برسانند. (برهان الحق ص ۵)

۶- دلیل dalîl: راهنما و مقتدا را گویند ولی به اصطلاح اهل حق کسی است با اجازه پادشاه و پیروار دین به مسلک اهل حق را هدایت و دستگیری نموده و سپس به پیر بسپارد. (برهان الحق ص ۴۹)

۷- هفتوا نه haftawâna: نمودار هفت تن از یاران ویژه سلطان اسحاق می‌باشند که نگهدارنده راز و سر و دستگیری پیروان یارسانند. (نامه سرانجام)

۸- او شارزولی، او شارزولی، بارگه شام وستن او شارزولی

در بند ۵ «بارگه بارگه» باز آمده است : که بارگاه ذات احدیت الهی در شهرزور فرود آمد و خداوندگار بندگان خود را در آن دیار حشر و نشر می کند و تیغ او از گاو تا ماهی برنده است و او در آنجا بنده ای را راه می دهد و می پذیرد که راه و روش یارسان را بجای آورد و در جهان خاکی دل و درونش را با فروغ ایزدی پاک و روشن کند تا به او مهر ورزد. (۹)

در «دوره عابدین» که بخشی از نامه سرانجام است آمده است : روز موعود در شهرزور خواهد بود و کسانی که در جهان خاکی کردارشان نیک باشد به باده مینوی آن دیار دست خواهند یافت و به آرزوی درونی خود خواهند رسید و به جاودانی ها خواهند پیوست. (۱۰)

در نامه سرانجام نام برخی از شهرهای شهرزور ذکر شده، چنانکه در بخش (دوره عابدین) آمده است : هر کس باید برای خود—

میردان بتنیون کرده قولی ها هفتوانن شمع و قندیلی	بگندی و شون پیر و دلیلی سکه قدیمین والا مندیلی
--	---

(نسخه بارگه بارگه از نامه سرانجام سروده پیرخلیل موصلی)

۹- سواربارگایی، سواربارگایی چوگا قوتت ورد چیکا زیایی ها و دستوه ذوالفقار شایی وکوی غلامان تو بدر رای او دل یکنتر بسان جلابی	از و فدات بام سوار بارگایی شام و شارزور بارگهت آمایی تیغت مورونه گاو تا مایی یاران جفت یاری باران و جایی پادشام میو او سر صلابی
---	---

(نسخه خطی بارگه بارگه از نامه سرانجام سروده پیرنالی موردینی)

۱۰- به پی و ته سرهنجام یارم لهوی ادا کامم ساریش اکا ریش وزامم من عابدینی هورامم	له شارزوره هنجامم له باده پر اکا جامم تا بگمه همی و دامم دلدارای جوانسی خواجامم
--	--

(نسخه خطی دوره عابدین از نامه سرانجام سروده عابدین جاف)

یاری جستجو کند تا در روز موعود در شهرزور به باده ابدی دست یابد، زیرا زندگی بدون یار ناخوشایند است. در آن دیار چند شهر وجود دارد که متعلق به یار است، اگر بنده‌ای در جهان خاکی به نیکی گراید، در جهان مینوی در آنجا به گشت و گذار می‌پردازد، خداوندگار شهرهای (کرکوک)، (موردین)، (زاو)، (شارباژیر)، (چیز)، (پاله)، (خار)، (پاتیر)، (سراو)، (سازان)، (باژیر) (۱۱) را برای یاران هوشیار خود ساخت تا در آنها آنها بیارامند. (۱۲)

شهرزور که قبل از اسلام شامل شهرهای اربیل و شهر بازار و آراپنخا (کرکوک) و شیز و دزدان و پاتیر (زهاب) و زاموا و دینور و نهماوند و همدان بوده، چند قرن بعد از اسلام بنام «الجبال» و سپس بنام «بلادالپهلویین» معروف شده است و در هزاره سوم قبل از میلاد حکام لولوبی در زمان نارام سین (۲۲۰۱ - ۲۱۷۷) در آن دیار حکومت می‌کردند و مقر فرمانروائی آنان در تنگه قراداغ شهرزور که امروز معبر پاگان خوانده می‌شود، بود. لولوبی‌ها در جنوب شهرزور با سپاه بابلی مصاف دادند و نارام سین آن قوم را

۱۱- این نامها در قرن هشتم هجری بر برخی از شهرهای شهرزور اطلاق می‌شده که تعدادی از آنها منجمله (موردین) و (پاله-پهله) و (خارخار) و (سراو) و (سازان) و (زاب) اکنون جزو روستاهای کرمانشاه و سنندج و افشار می‌باشد و شهرهای (کرکوک) و (چیز) و (پاتیر) و (شارباژیر) هم امروز بنام (کرکوک) و (تخت سلیمان) و (زهاب) و (شارباژیر) معروف‌اند.

۱۲- یاران جیگم گلسی خوشه
 چونکه بی‌یار دل پرورده
 له وی چند شارزور تیاره
 گرخاس بی لهم روژیاره
 موردین وزاووشارباژیر
 سراو سازان و باژیر
 تویش بویاری تی بکوشه
 له شارزور می بنوشه
 او شارانه گشت‌ای یاره
 شاری کرکوله تو دیاره
 چیز و پاله و خار و پاتیر
 خنکار داینا بویار اژیر
 (نسخه خطی دوره عابدین سروده عابدین جاف)

شکستی فاحش داد و بیادگار این فتح شرحی در دامنه آن تنگه حجاری کرد. (۱۳)

طایفه لولوبی کماکان در دشت حاصلخیز شهرزور اقامت داشتند و پس از تسخیر شهرزور ولایت لولوبی را زاموا یا مازاموا خواندند و در جنوب شرقی دریاچه ارومیه ولایت مانائی گسترده بود. (۱۴) گوتی‌ها نیز در شمال و مشرق شهرزور فرمانروائی می‌کردند و آنان بر بابل تسلط پیدا کردند و سلطنت آنانرا به پایان آوردند. گوتی‌ها چون بر نارام‌سین غالب آمدند و به فتح خود اطمینان حاصل کرده چند سال بعد شروع به مهاجمه نمودند نخست همسایه جنوبی خود یعنی لولوبی را ضربتی هولناک زدند ولی در شهرزور نایستاده فروتر رفتند. در این وقت پادشاه آگادشارکالی‌شاری نام داشت که نوه نارام‌سین بود (۲۷۱۱ - ۲۶۸۸ ق.م). (۱۵)

تیگلات پیلسر سوم (۷۴۶ - ۷۲۸) ولایت شهرزور را به اطاعت درآورد و شهرهای آنرا آباد کرد و حاکمی از مردم آن دیار برآن گمارد و در سالهای بعد که عشایر کوچکی را از کوهستان زاگروس به شامات کوچ می‌دادند حاکم شهرزور حضور داشت و شرکت می‌نمود. (۱۶) اهالی شهرزور در زمان دیااکوی مانائی شورش کردند ولی مجدداً مجبور به اطاعت آشور شدند. (۱۷)

۱۲- نك : میژووی نه‌ده‌بی‌کوردی نووسراوی : علام‌الدین سجادی بغداد ۱۹۵۲ ص ۲۹.

۱۴- نك : کرده‌پیوستگی نژادی و تاریخی او تألیف رشید یاسمی تهران ۱۳۱۶ ص ۴۶.

۱۵- نك : ایران از آغاز تا اسلام ترجمه دکتر محمد معین تهران ۱۳۳۶ ص ۸۸ و همچنین نك : میژووی نه‌ده‌بی‌کوردی ص ۳۰.

۱۶- کرد و پیوستگی نژادی ص ۵۲

۱۷- نك : همان مأخذ ص ۵۵

شهر زور بنا به گفته یاقوت خره و بخش وسیعی است در جبال بین اربل و همدان و مردم آن کردند و احتمالاً به دوره ساسانیان می رسد. (۱۸) انجمن آرای ناصری می نویسد : شهر زور شهری است معروف از اقلیم چهارم کردستان میان اربل و همدان نزدیک به بابل از بناهای زور پسر ضحاک می باشد. (۱۹) در دایرة المعارف اسلامی نیز آمده است که دودمان حسنویّه کرد در سالهای ۴۰۰ تا ۴۳۲ در شهر زور حکومت می کردند و در سال ۶۱۳ هجری قمری زلزله های شدیدی شهر زور را ویران کرد و کردان مقیم این ناحیه هنگام حمله هلاکو به بغداد به سوی مصر و شام کوچ کردند و امیر تیمور گورکانی در سال ۸۳ هجری این ناحیه را به آتش کشید. (۲۰) ابن حوقل نیز می گوید : شهر زور شهرکی است، کردها بر آن و بر نواحی نزدیک آن تا نزدیک عراق استیلا یافته اند. در این شهر نه حاکمی هست و نه مأمور مالیات، و به واسطه سرسبزی و خرمی و خوبی جایگاه و فراوانی نعمت و ارزانی و بسیاری خیرات و برکات مردم این شهر در نهایت فراخی روزی و خرمی و خوشی و حال و توانگری می باشد. (۲۱)

در باره وجه تسمیه شهر زور عده ای تصور می کنند که در آن دیار کسی زورمند و نیرومند باشد حق با اوست، هر کس را که زور بیشتری بوده حکومت می نموده است. (۲۲) بعضی نیز معتقدند که

۱۸- نك : معجم البلدان تألیف الشیخ شهاب الدین ابی عبدالله یاقوت بن عبدالله الحموی الرومی ج ۳ ص ۲۴۰.

۱۹- نك : انجمن آرای ناصری (فرهنگ لغت) تألیف رضاقلی هدایت تهران ۱۳۲۸ قمری (ش).

۲۰- دایرة المعارف الاسلامیه تألیف گروهی از خاورشناسان - مصر ۱۹۳۳.

۲۱- نك : صورة الارض تألیف ابن حوقل القسم الثانی لیدن ۱۹۳۹ ص ۳۶۹.

۲۲- نك : تاریخ اردلان اثر مستوره کردستانی باهتمام ناصر آزادپور سنندج ۱۹۴۶ ص ۵۲.

این شهر از بناهای زور پسر ضحاک است. (۲۳) وعده‌ای براین عقیده‌اند که این ناحیه را قباد پسر فیروز ساسانی (۵۳۱ - ۵۷۹ م) ساخته است. (۲۴) ولی چنانکه گفتیم این دیار در هزاره سوم پایگاه لولوبی‌ها و گوتی‌ها بوده و در آن زمان زاموا گفته می‌شد. (۲۵)

ابن خردادبه شهرزور را جزء بلاد الفهلویین یا شهرستانهای پهلوی زبانان یاد کرده است، این نام تا چند قرن بعد از اسلام در جنب نام عربی «الجبال» در مصادر دیده می‌شود، بعدها نام «اورامان» شهرت یافت، و در دوران بسیار متاخری نام مزبور در شکل «اورامان» بر بخش کوچکی اطلاق می‌گردیده است. ابن خردادبه شهرستانهای بلاد الفهلویون را بدین تفصیل یاد کرده است: «شهرستان ری، اصفهان، همدان، دینور، نهاوند، مهرجانقذف، ماسیدان، قزوین». و در این تقسیمات شهرزور جزء شهرستان دینور می‌باشد. (۲۶)

ابوالفداء نیز از شهرزور به تفصیل سخن رانده و آنرا از بلاد «ناحیه الجبال» دانسته است، و گویا در زمان او در سال ۷۵۰ هجری، دیگر نام «الجبال» روی در فراموشی داشته و این منطقه به «عراق عجم» در نزد عامه مردم شهرت یافته است. (۲۷) مسعر بن مهلهل نیز می‌گوید: شهرزور عبارت از مجموعه شهرها و دیه‌های بسیار است و شهر مرکزی آنرا در این زمان (زمان مسعر): «نیم ازرای»

۲۳- نك : انجمن آرای ناصری (ش)

۲۴- نك : البلدان تألیف ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی ترجمه مسعود تهران ۱۳۴۷ ص ۱۲.

۲۵- نك : كرد و پیوستگی نژادی ص ۲۷-۴۶.

۲۶- نك : فلسفه در ایران باستان تألیف سید محمد کاظم امام - تهران ۱۳۵۳ ص ۵۳.

۲۷- نك : تقویم البلدان تألیف عمادالدین اسماعیل ابن شاهنشاه ابوالفداء پاریس ۱۹۴۱ ص ۴۱۴.

می گویند، این شهر دیوار استواری دارد که پهنای آن هشت ذرع می باشد. و در شهرستانهای شهرزور شهر دیگری می باشد بنام «شین» و میانۀ این دو شهر، شهر کوچکی هست بنام دزدان، در اندرون این شهر دریاچه هست که آب آن از شهر بیرون می رود، پهنای دیوار باروی این شهر نیز به اندازه ای است که سواری بر فراز آن می تواند تاخت کند. بیشتر مردم شهرزور کرد می باشند. از ناحیه شهرزور آن اندازه از دانشمندان، فقها، قضاة، اعیان و بزرگان برخاسته که از شمار بیرون است. (۲۸)

حمدالله مستوفی قزوینی که در قرن نهم هجری می زیسته می نویسد: شهرزور از اقلیم چهارم است، طولش از جزایر خالدات فاک و عرض از خط استوالدک، قصبه آنرا در اول «نیم از راه» گفته اند، یعنی: نیم راه مداین تا آتشکده آذربایجان، قبادبن فیروز سامانی ساخت. (۲۹)

بارتولد خاورشناس روسی درباره شهرزور با استفاده از منابع مختلف می نویسد: راهی که به شهرزور می رفت در نزدیکی قصر شیرین از جاده عام جدا می شد. ایرانیان شهرزور را (نیم راه) هم می گفتند، زیرا نیمه راه میان مداین پای تخت قدیم ایران و «شین» آتشکده بزرگ آذربادگان که امروز در جنوب آذربایجان خرابه های آن به تخت سلیمان معروفست واقع شده بود. (۳۰)

-
- ۲۸- نک : معجم البلدان تألیف یاقوت حموی باهتمام وستنفلدلیپریگ ۱۸۷۳ ج ۳ ص ۳۴۱.
 ۲۹- نک : نزهة القلوب تألیف حمدالله مستوفی قزوینی باهتمام لسترنج لیدن ۱۹۱۵ ص ۶۱-۶۲.
 ۳۰- نک : نک : تذکره جغرافیائی تاریخی ایران تألیف بارتولد تهران ۱۳۴۳ ص ۲۶-۲۶۰.

شیزکه ابن مهلهل آنرا یکی از شهرهای شهرزور دانسته در جائی بنام تخت سلیمان در سی کیلومتری تکاب افشار آذربایجان واقع شده و یاقوت به نقل از سفرنامه ابن مهلهل می نویسد: شیز در کوه درمیان مراغه و زنجان به نزدیکی شهرزور و دینور واقع است، در آن کوه معادن طلا و نقره و جیوه و سرب و زرنیخ و جمست موجود است. دیوارهای شهر دریاچه عمیقی را احاطه کرده است. در شیز آتشکده ای برپاست که نزد اهالی بسیار مقدس است و تمام آتشدانهای مقدس زرتشتیان مشرق و مغرب از همین آتش برافروخته می شود در بالای گنبد آن هلال نقره نصب است که طلسمی تصور می شود چندین تن از امراء خواراستند که آنرا بکنند اما موفق نشدند بخصوصه چیزی که در این جا جالب دقت است این است که این آتش مدت هفتصد سال است که مشتعل است نه خاکستری از آن می ماند و نه خاموش می شود می گویند که این شهر را پادشاه هرمنز از سنگت و آجر بنا نهاد این آتشکده و عمارات بلند و باشکوه اطراف آن را او برپا ساخت. (۳۱)

آتشکده آذرگشسب که یکی از آتشکده های معروف ایران باستان است در این شهر بوده و خرابه های آن هنوز هم نمایان است. جکسن می گوید: این آتشکده در جائی برپایود، که اکنون خرابه های تخت سلیمان معروف هست و فاصله آن از ارومیه (ورمی) و همدان یکی است. پادشاهان ساسانی در ایام سختی به زیارت این معبد می شتافتند و زر و مال و ملک و غلام در آنجا نذر می کردند. و هرام پنجم سنگهای قیمتی و تاجی را، که از خاقان و زنش گرفته بود، به این آتشکده فرستاد. خسرو اول نیز این عطا را نمود. خسرو دوم نذر کرد، که

۳۱- نک: یشتها گزارش پورداود ج ۲ تهران ۱۳۴۶ ص ۲۵۱.

اگر موفق به مغلوب نمودن و هرام چوبین بشود، زینت‌های زر و هدیه‌های سیم به آتشکده آذرگشسب بفرستد و به وعده خویش وفا کرد. مسعودی ویرانه‌های آن معبد را وصف می‌کند و می‌گوید: در شهر شیز آثار عجیبی از ابنیه و نقوش گوناگون هست، که کرات سماوی و ماه و ستارگان و عوالم بروبحرو اراضی مسکون و نباتات و حیوانات و سایر عجایب را نشان می‌دهد. شاهنشاهان آتشکده در این شهر داشتند که در عهد همه سلسله‌های ایران مقدس و محترم بود و پادشاهان ایران هنگام رسیدن به پادشاهی باکمال احترام پیاده به زیارت این معبد می‌رفتند و نذرهای می‌کردند و هدیه و خواسته بسیار به آنجا می‌بردند. (۳۲)

شهرزور که در گذشته دارای شهرها و بخشها و روستاهای بی‌شماری بوده اکنون در میان عامه مردم بر بخش کوچکی از دینور و اورامان و کرمانشاه و کردستان عراق آن سوی مرز اطلاق می‌گردد. شمس سامی در قاموس اعلام می‌نویسد: شهرزور یکی از شهرستان‌های سه‌گانه استان موصل بشمار می‌رود، و در جانب شرقی دجله به شکل هلالی از شمال به جنوب واقع شده است. از سوی شمال غرب به خود شهر موصل، و از طرف شمال شرق باستان وان، و از جانب خاور به سلیمانیه و از سوی جنوب به بغداد محدود است. دجله از سوی باختر شهرزور، و زاب اعلی در طرف شمال، و دیاله در جانب جنوبی آن جریان دارد. زاب اسفل از شهرستانهای سلیمانیه وارد شهرزور شده، از شمال شرق به سوی جنوب غرب جریان می‌یابد، و آنرا قطع می‌کند. یک نهر دیگری بنام شط‌الاعظم، در قسمت جنوبی

۳۲- نک: ایران در زمان ساسانیان تألیف پروفیسور آرتور کریستنسن ترجمه رشید یاسمی تهران ۱۳۵۱ ص ۱۸۹-۱۹۰.

شهرزور، از شمال به جنوب جریان یافته، بمانند دیگرانهار آن سامان به دجله منتهی می‌گردد. (۳۳)

شهرزور سرزمینی است کوهستانی، وقره‌طاغ، جبل‌عالی، کوشک‌طاغ، جبل‌حمرین، قره‌کوشک از کوه‌هایی است که در آن سامان ممتد. هوایش معتدل و خاکش منبت می‌باشد، و کرکوک عاصمه آن بشمار می‌رود. بطور کلی دارای یکمزار و صد و پنجاه ده و هشتاد و نه هزار جمعیت است. قسمت عمده مردم شهرزور کرد می‌باشد، و تعدادی از نفوس آن عرب و ترک و نیز گروهی کلدانی و یهودی است. از محصولاتش: گندم، جو، برنج و توتون رامی‌توان شمرد، و نیز دارای باغهای میوه بسیار، مخصوصاً درختان لیموی آن جلب توجه می‌کند. کانهای نفت به کثرت وجود دارد، و استخراج می‌گردد. آبهای معدنی نیز در این سرزمین فراوانست. از مصنوعاتش اسلحه سرد، و از منسوجاتش گلیم و بعضی پارچه‌های نخی شهرت دارد، اغنام و احشام آن فراوانست. خطه شهرزور در دوران خلافت عباسیان نیز شهرت داشته است، و در مدارس بغداد و شام فقهای آن نامبردار بوده‌اند. معروفست که در عهد قدیم شهری بنام شهرزور وجود داشته است، که اینک سرزمین مورد بحث نیز بنام آن خوانده می‌شود، ولی در این ایام هیچگونه نشانه‌ای حتی از آثار مخروبه آن مشهود نمی‌باشد. (۳۴)

شهر شهرزور بنا به گفته معمرین قسمت جنوب غربی آن در زیر آب سدر بندی‌خان واقع در سلیمانیه عراق فرو رفته است و فعلاً هیچگونه آثاری از آن بجا نمانده است، ولی ریچ که در سال

۳۳- نك : قاموس الاعلام تأليف شمس سامی استانبول ۱۳۰۸ هجری ج ۳ ص ۲۲۰۲-۲۲۰۳.

۳۴- نك : همان مأخذ ص ۲۲۰۴.

۱۸۲۰ به آن دیار رفته در سفرنامه خود از آثار و بناهای شهرزور یاد کرده و آنها را به زمان ساسانیان نسبت داده است. (۳۵)

استاد دکتر محمد صدیق مفتی زاده در یادداشت‌های خود درباره شهرزور می‌نویسد: محوطه کنونی جلگه شهرزور که از جنوب به دامنه رشته کوه Bamo و از غرب به دامنه رشته کوه‌های قره داغ و از شمال به دامنه رشته کوه‌های شار باژیر و از شرق به دامنه کوه شاهو محدود است، طبق آثار موجود باستانی جایگاه شهر بزرگی بوده که تا آغاز حمله اعراب قسمتی از آن شهر آباد بوده است. در وجه تسمیه این شهر احتمال دارد از (شاری زور) آمده باشد که به معنی (شهر انبوه و پر جمعیت) و یا شهری که مرکز قدرت و حکومت بوده است. ضمناً چنانکه سینه به سینه روایت شده این شهر بنا شده زور پسر ضحاک است. این دیار بنابه مدارک تاریخی از سوی شرق به اورامان و از سوی غرب به مریوان و از سوی شمال به ارییل و از سوی جنوب به دجله محدود بوده است. (۳۶)

از متن اشعار پوست پاره کهنه‌ئی که نود سال پیش در روستای هزارمیرد استان سلیمانیه عراق بدست آمده چنین استنباط می‌شود که در آغاز پیدایش اسلام، اعراب به شهرزور تاخته‌اند و مردم آن دیار در مقابل آنان قد علم کرده و دست به دفاع و حمله زده‌اند که در نتیجه عده زیادی از آنان کشته شده‌اند. در این پوست پاره چهار بیت شعر به خط پهلوی نوشته شده و برابر داوری دانشمندان وابسته به همان آغاز اسلام و یورش اعراب به ایران است. (۳۷) در

۳۵- نك : رحلة ریچ فی العراق عام ۱۸۲۰ ترجمه بهاءالدین نوری بغداد ۱۹۵۱ ص ۵۷.

۳۶- یادداشت‌های خطی دکتر صدیق مفتی زاده (استاد دانشگاه).

۳۷- نك : کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی اوص ۱۲۰-۱۱۹ و نك: تاریخ مردوخ

این سرودها آمده است: آتشکده‌ها ویران شدند و آتشمها خاموش گشتند، بزرگ بزرگان خود را نمان کرد، ستمکاری تازیان باخاک ویران کرد، روستاها را تاشهرزور، زنان و دختران به بردگی رفتند، آزاد مردان به روی خون غلطیدند، کیش و روش زرتشت بی کس ماند، اهورامزدا به هیچکس مهر نورزید. (۳۸)

بنایه مدارك تاریخی، شهرزور در اوائل اسلام سرزمینی آباد و سرسبز و خرم بوده و مردمانش گله‌ها و احشام زیادی داشته‌اند، پادشاه این دیار که فرخ نام داشته پیرو آئین زردشت بوده و در (مجین) یکی از شهرهای شهرزور فرمانروائی می کرده، وی دارای دژی استوار و سپاهی بی شمار بوده و اکثر مردم از فرمان او اطاعت می کردند. در سال ۲۰ هجری گروهی از سپاهیان عرب به فرماندهی خالد بن ولید به شهر زور می تازند و برای تصرف آن دیار مدتها تلاش می کنند. فرخ شاه که محوطه (رستم) و نقاط دیگر را از دست می دهد و در شهر مرجین حصار می گیرد و با دلاوری و رشادت بسیار دفاع می کند و در برابر تازیان پایداری و استقامت نشان می دهد. و با اینکه گروهی از سوی اباعبیده جراح به کمک سپاهیان اسلام می شتابند باز مردم شهرزور سرسختانه در مقابل تازیان پایداری می کنند و آنان را به ستوه می آورند. سرانجام فرخ شاه کشته می شود و مسلمانان پیروز می شوند و مردم را مسلمان می کنند. مورخین نوشته اند مردم دیگر

→ تالیف آیت‌اله مردوخ کردستانی تهران ۱۳۳۳ ص ۵۰ و همچنین نک : میژووی نده بی کوردی ص ۱۳۰.

۳۸- هورمزگان رمان آتران کژان
 زورگان ارب کرده خاپور
 شن و کنیکان و دیل بشینا
 روشت زردشتره مانوه بی کس
 ویشان شاردوه گوره گورکان
 گناوپاله بی هتا شارزور
 میرد آزا تلی و روی هوینا
 بزیکا نیکا هورمز و هیوچ کس

شهرها و روستاهای شهرزور منجمله (سیناجان) و (شیدر) و (شارستین) و (گرمکان) برای جلوگیری از کشت و کشتار و خونریزی و ویرانی و خرابی شهر بدون جنگ و کشت و کشتار تسلیم شدند و اسلام آوردند. (۳۹)

۳۹- نک : کوردستان و نایینی نیسلام دانه‌ری ملاروف سلیم حویزی بغداد ۱۹۰۷ ص ۸۸.

از آفرینش در نزد کردان یارسان (اهل حق)

مسأله تکوین و راز آفرینش و مسأله نخستین فرمانروا و نخستین انسان و مشیه و مشیانه که از عقاید دینی ایرانیان قدیم است در نزد کردان یارسان بسیار حایز اهمیت می باشد. هر چند در این باره در برخی از کتابها اشاراتی مختصر شده است، اما با این وصف این اشارات آگاهیهای بسنده ای به ما نمی دهند و اطلاعات ما در این مورد اغلب با روایات نامۀ سرانجام و متون قدیم گورانی حاصل می شود. نگارنده بر خود لازم دانست که در باره تاثیر جلوه ای از جلوه های ادیان کهن ایرانی که هم اکنون در حیات دینی طوایف گوران (۱) می تابد به گفتگو بپردازد تا پژوهندگان و پویندگان آئین های باستانی ایرانی از آن بهره مند گردند. (۲)

۱- گوران Gorân : نام طایفه ای است که در غرب کرمانشاه سکونت دارند و دارای شش تیره به نامهای : «قلغانی، بی بیانی، نیریژی، گهواره، کانی زنجیری، ریزه و می باشند. مرکز آنان گهواره است و همگی به گویش گورانی که یکی از گویشهای کردی است گفتگو می کنند و پیرو آئین یارسان (اهل حق) می باشند. این عده همجا به رعیتی و کشاورزی اشتغال دارند. (تاریخ مردوخ ج ۱ ص ۱۰۸).

۲- برای آگاهی بیشتر در این مورد رجوع کنید به : تذکره اعلی باهتمام ایوانف تهران ۱۳۳۸ ص ۴ و همچنین نک : سرودهای دینی یارسان ترجمه ماشاءاله

کردان یارسان که به تناسخ اعتقاد دارند معتقدند که آدمی از آغاز آفرینش تا روز پسین هزار و یک پیکره عوض می کند و عقاید آنان در خصوص آفرینش و مسأله تکوین نیز مبتنی بر همین عقاید است. چنانکه در نامه سرانجام که نامه دینی یارسان می باشد آمده است: « خدا در درون دری بود و از در بیرون آمد و به فرمان او در پاشیده شد و از پاشیدگی آن دودی برخاست و آسمان و زمین و ستارگان و ماه و خورشید و شب و روز پدید آمد، و چون سراسر جهان آب بود، آبها را در یکجاگرد آورد و دریا و خشکی را از هم جدا کرد و بر روی زمین روئیدنیها و درختهای گوناگون رویاند و در دریا ماهیها و جانداران متنوع آفرید، پس از آن از کف دریا گوهری بماساند و تخت خویش را پدید آورد و نام خود را خداوندگار نهاد. (۳) سپس بخشی از روان جاودانی خود را جدا کرد و فرشتگان و بندگانی چند را با نیروی خود به نامهای هفتن و چهل تن و چهل چهل تن و هفتوانه و هفت خلیفه و بیور هزار غلام و بیون غلام را از آن آفرید. پاسبانی زمین و آسمان و ماه و خورشید و ستارگان و باد و هوا و آب و گیاه و آتش و فلزات را به هفتن سپرد و نگهبانی بندگان دیگر خود را هم به هفتوانه داد، پس از آن خداوندگار با یکی از هفت تن هفت طبقات آسمان را به نامهای: « لوح صدف، لوح عقیق، لوح گوهر، لوح در، لوح یاقوت، لوح مرجان، لوح الست» گشت و هر طبقه ئی را که سیر می کرد فرشتگان آسمانی گردهم می آمدند و جشنی

→ سوری تهران ۱۳۴۴ ص ۲۲ و نک : شاهنامه حقیقت اثر حاج نعمت اله مکرى باهتمام دکتري محمد مکرى تهران ۱۳۴۵ ص ۳۴.
و نک :

L'esoterisme kurde. par. M. Mokri. Paris. 1966. P. 9

۳- نسخه خطی خرده سرانجام (بخش اول)

معنوی برپا می‌کردند تا خداوندگار و فرشته مقرب او به میانشان بروند، و چون نیاز درویشان برآورده می‌شد یکی از حاضرین خود را قربانی می‌کرد و قربانی را میان حاضرین تقسیم می‌کردند. (۴) پس از این گشت و گذار معنوی خداوندگار به هفتن دستور داد مشتی خاک از زمین بیاورند تا آدمی را بیافرینند، هفتن بنا به فرمان خدا به زمین رفتند و دیدند که خاک زارزار می‌گرید و می‌گوید: زنده‌تاب و تو توان آدمی شدن را ندارم. هفتن به سوی خداوند بازگشتند و چگونگی را برایش بازگو کردند، خدا به فرشته مرگ اشاره کرد که بی درنگ مشتی خاک از زمین بیاورد، فرشته مرگ به زمین رفت و اندکی مهربان‌تر و مشتی خاک به پیشگاه خداوندگار آورد و در جلو او نهاد. (۵)

هفتن به فرمان خدا آن مشتی خاک را خمیر کردند و با سه عناصر دیگر یعنی آب و باد و آتش آن را آمیخته کردند و آنگاه خداوندگار آدم را از روی راستی و درستی و نیاز به پیکره خود آفرید و بدینسان خلقت عالم و انسان درشش دوره انجام شد و پس از آفریده شدن آدم در دنباله آن که آغاز روز نوروز بود، خداوندگار بر تخت و اورنگ خداوندگاری جای گرفت و هفتن و چهل تن و بیور هزار غلام و بیون غلام در پیشگاه او بزمی آراستند و برای آرامش و شادمانی خود آن روز را جشن گرفتند. (۶)

خداوندگار خواست که گوهر خود را در پیکره آدمی مهمان کند و زمانها و قرن‌ها گذشت تا اینکه گوهر خود را در قالب علی علیه السلام

۴- نسخه خطی خرده‌سرا انجام (بخش دوم)

۵- همان مأخذ (بخش سوم)

۶- همان مأخذ (بخش چهارم)

آمیخته کرد و دین اسلام را پدید آورد و هفتن و هفتوانه و دیگر فرشتگان را در پیکره‌های گوناگون هم پدیدار کرد، پس از آن گوهر خدادر کالبد بهلول و باباسر هنگ و شاهخوشین لرستانی و باباناوس تابید و در سده هفتم هجری در تن سلطان اسحاق تجلی کرد و اسرار آئین یارسان را آشکار ساخت. (۷)

آفرینش و خلقت عالم و انسان بنا به مندرجات اوستانی درش مرحله انجام شده است که آنرا گاهنبار یا گاهانبار گویند. در خرده اوستا قطعه‌ای است به نام (آفرینگان گاهنبار) که درباره هنگام آداب و رسوم جشن‌های شش‌گاهان بارمی باشد، این قطعه اوستائی به همراه ادعیه‌ای دیگر نیز خوانده می‌شود. (۸)

نام این شش گاهانبار به ترتیب چنین یاد شده: یکم میدیوزرم: که به معنی میان بهار است و یادآور هنگامی از بهار که روی زمین سبز و خرم و نخستین گاهان بار و روز آغاز آفرینش است و برابرگاه شماری باستانی در پانزدهم اردی بهشت ماه می باشد. در این هنگام آسمان آفریده شده است. دوم میدیوشم: که به معنی میان تابستان است و هنگام درو گیاه را می‌رساند، این گاهان بار در پانزدهم تیر ماه می باشد و در این روز آب آفریده شده است. سوم پتیش همیه: که به معنی دانه آور و یادآور هنگام خرمن و دانه به دست آوردن است و این گاهان بار در پانزدهم تیر ماه می باشد و در این روز زمین آفریده شده، چهارم ایاترم: این گاهان بار در پایان مهر ماه می باشد و هنگام آفریده شدن روئیدنی‌ها می باشد. پنجم مئید یا تیریه: که در بیستم دی ماه می باشد و در این هنگام جانوران آفریده شده‌اند، این

۷- همان مأخذ (بخش پنجم)

۸- نک: فرهنگ نامهای اوستا تألیف هاشم رضی تهران ۱۳۴۶ ص ۱۱۲۱.

گاهان بار بنام سرده نیز یاد شده که به معنی باران‌زا، یا هنگام فرود آمدن باران یا هنگام سرما است و بازهم میانه‌های دی‌ماه را می‌رساند که برف‌های سخت و سنگین می‌بارد و هوا سرد می‌شود. ششم همس-پت‌مدم: این گاهان بار که پایان دوره آفرینش است، برابر شدن شب و روز و نمودار فرار سیدن نوروز و آغاز بهار است که شب و روز در آن هنگام برابر می‌شود و در این گاهان بار آدمیزاد آفریده شده و دنباله آن آغاز جشن نوروز می‌باشد. (۹)

در برهان قاطع نیز آمده است. که گاهنبارها شش روزی است که خدای تعالی عالم را در آن آفرید و مجوس در کتاب زندازردشت نقل می‌کنند که حق سبحانه و تعالی عالم را در شش‌گانه آفرید و اول هرگاهی نامی دارد و در اول هرگاهی جشنی سازند، و گاه‌گاهنبار اول میدیوزرم نام دارد و آن‌خور روز باشد که روز پانزدهم اردی‌بهشت ماه قدیم است. گویند که یزدان از این روز تا چهل روز آفرینش آسمانها را به اتمام رسانید، و گاه‌گاهنبار دوم میدیوسمه نام دارد و آن‌خور روز است که یازدهم تیرماه قدیم باشد. گویند که یزدان از این روز تا شصت روز آفرینش آب را تمام کرد، و گاه‌گاهنبار سیم پیتی‌سپیم نام دارد و آن‌آشتاروز است که بیست و سیم شهریور ماه قدیم باشد. (۱۰)

گویند که یزدان از این روز تا هفتاد و پنج روز آفرینش زمین را به اتمام رسانید، و گاه‌گاهنبار چهارم ایاتهریم نام دارد و آن

۹- نك: جشن نوروز «جشن آفرینش آدمیان» نوشته: م. اورنگ تهران ۱۳۵۱
ص ۱۹-۲۴ و همچنین نك: نوروز در میان کردها گردآورده نگارنده تهران
۱۳۵۰ ص ۱۱-۵.

۱۰- نك: برهان قاطع تألیف ابن‌خلف تبریزی باهتمام محمد عباسی تهران ۱۳۴۴
ص ۹۷۲.

آشتاروز است که بیست و ششم مهرماه قدیم باشد و گویند یزدان از این روز تا سی روز آفرینش نبات و اشجار و رستنی‌ها را به اتمام رسانید، و گاه گاهنبار پنجم میدیاریم نام دارد و آن مهرروز است که شانزدهم بهمن ماه قدیم باشد. گویند که یزدان از این روز تا هشتاد روز حیوانات را بیافرید و حیوانات چرنده و پرنده دوصد و هشتاد و دونوع است از این جمله یک صد و هفتاد و دو چرنده و یک صد و ده نوع دیگر پرنده، و گاه گاهنبار شش هسپتمه‌دیم نام دارد و آن اهنود روز است که روز اول خمسه مسترقه قدیم باشد. گویند که یزدان از این روز تا هفتاد و پنج روز آفرینش آدم علیه السلام کرد و مبادی این ایام پرتقدیری است که خمسه مسترقه را در آخر بهمن ماه افزایند و بهمن ماه را سی و پنج گیرند. (۱۱)

در تورات نیز آمده است: که خدا در آغاز آسمانها و زمین را آفرید، زمین تهمی و ناآباد بود، تاریکی روی دریاها را گرفته بود، خداگفت روشنائی بشود، روشنائی شد، روشنائی را از تاریکی جدا کرد، خدا روشنائی را روز نامید و تاریکی را شب، شام بود و بامداد بود روز نخست. خدا گفت سپهری باشد در میان آبها تا آنها را از هم جدا سازد. خدا سپهر را ساخت و آبهای زیر سپهر را از آبهای بالای آن جدا کرد. خدا سپهر را آسمان نامید. شام بود و بامداد بود روز دوم: خداگفت آبهای زیر آسمان در یکجا گرد آیند و خشکی نمایان گردد. چنین شد. خدا خشکی را زمین نامید و گردآوری شده آبها را دریا نام گذاشت. خداگفت زمین روئیدنی‌ها را برویاند، گیاهی که تخم بیاورد، درخت میوه‌ای که میوه بدهد. زمین روئیدنی‌ها را برویاند، گیاه تخمدار تخم آورد، درخت میوه هم میوه داد، شام بود

۱۱- نك : همان مأخذ برهان قاطع ص ۹۷۳.

و بامداد بود روز سوم. (۱۲)

خدا گفت آفتاب و ماه در آسمان باشند تا روز را از شب جدا کنند و نشانی‌ها باشند برای زمانها و روزها و سالها. خدا آفتاب و ماه آفرید. آفتاب را برای فرمانروائی روز و ماه را برای فرمانروائی شب و ستارگان. خدا آن دورا در آن گذاشت تا بر زمین روشنائی دهند. شام بود و بامداد بود. روز چهارم. خدا گفت آبها از انبوه جانداران پر شود و پرندگان بالای زمین بر آسمان پرواز کنند. پس خدا نهنگان بزرگ آفرید و همه جانداران خزنده را که آبها از آنها پر شد و همه پرندگان بالدار را، خدا دید که نیکوست. خدا آنها را افزایش داده گفت بار و روزیاد شوید و آبهای دریا را پر سازید و پرندگان در زمین زیاد بشوند. شام بود و بامداد روز پنجم. (۱۳)

خدا همه گونه جانوران را در زمین بیافرید. سپس گفت: آدم را به پیکره خودمان و همانند خودمان بسازیم تا بر زمین و به همه جاندارانی که در آن هستند فرمانروائی کند. پس خدا آدم را به پیکره خود و همانند خود بیافرید. ایشان را نرو ماده آفرید. خدا آنان را فزونی و برکت بخشید و گفت: بار و روزیاد شوید و زمین را پر سازید و در آن فرمانروائی کنید. خدا گفت همانا همه گیاهان تخم داری که بر روی زمین است و همه درختانی که در آنها میوه درخت تخم دار است به شما دادم تا برایتان خوراک باشد. خدا هر چه ساخته بود دید بسیار نیکوست. شام بود و بامداد بود روز ششم. (۱۴)

در قرآن پاک نیز در شش جا به شش روز آفرینش بر می خوریم. (۱۵)

۱۲- نك : تورات، سفر پیدایش، باب اول، آیات ۱ تا ۱۴.

۱۳- نك تورات، سفر پیدایش، باب اول، آیات ۱۴ تا ۲۴.

۱۴- نك : تورات، سفر پیدایش، باب اول، آیات ۲۴ تا ۳۱.

۱۵- قرآن، سوره یونس آیه ۳ و سوره هود آیه ۸ و سوره های فرقان و سجده و قاف.

چنانکه در سوره اعراف خداوند می‌فرماید: پروردگار شما آنچنان خدائی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید، و سپس بر تخت جای گرفت. (۱۶)

در باره آفرینش آدم که روایتی از سرانجام نقل کردیم باروایات اسلامی تطبیق می‌کند، چنانکه در تفسیر طبری آمده است که: خدای تعالی به زمین الهام فرمود که از تو خلقی به وجود خواهم آورد که بعضی از ایشان فرمان مرا خواهند برد و اهل بهشت خواهند بود و بعضی هم نافرمانی خواهند کرد و مستحق آتش خواهند شد. آنگاه جبرئیل و میکائیل به ترتیب مأمور شدند تا مشتی خاک از زمین را برای آفرینش آدم بردارند، اما زمین، از آتش هراسان شد و در برابر ایشان به خدا پناهنده گردید تا سرانجام، مأموریت به ملك الموت اعطا شد. وی در مقابل استغاثه زمین گفت: معاذالله که من از فرمان حق سرباز زنم. ملك الموت از قسمتهای مختلف زمین مشتی خاک فراهم کرد و اختلاف صورت و رنگ آدمیان ناشی از اختلاف جنس خام آدم است. آنگاه خاک با آب آمیخته شد و آب این گل نیز مخلوطی از آبهای شور و شیرین و تلخ بود و اختلاف اخلاق و ادیان را موجب گردید. (۱۷)

در برخی از سرودهای نامه سر انجام، آدم یا نخستین انسان را بنام مشیه Mashya و نخستین انسان ماده بنام مشیانه Mashyâna ذکر شده است چنانکه شاه خوشین لرستانی (۶۰۶-۶۱۷ هـ) که چهارمین مظهر الوهیت در آئین یارسان بشمار می‌رود، در این باره در یکی از دو بیت‌هایش به یکی از پیروان خود بنام پیرشهریار

۱۶- قرآن، سوره اعراف، آیه ۵۲-
۱۷- نک: تفسیر الطبری ج ۱ ص ۱۵۶.

می‌گوید: ای پیر شهریار پاک، سوگند به قلعه کنگاور که اینک با خاک یکسان شده، ما از میان در در ژرفای دریا پدیدار شدیم، و چون مشیه را آفریدیم خود نیز در پیکره او ظهور کردیم. (۱۸) در بند دیگر با یکی از مریدانش بنام خاتون می‌به‌گفتگو می‌پردازد و می‌گوید: ای خاتون می‌پاکیزه، من راستی رابه تو دادم و شرط و پیمان ازلی را به پیرردا دادم و نام مشیانه مرا به میان دری در دریا برد. (۱۹)

سید محمد گوره‌سوار که در قرن هشتم هجری می‌زیسته و جزو هفت ایزدان محافظ یا «هفت‌توانه» در آئین یارسان بشمار می‌رود در سرودهایش به این موضوع اشاره می‌کند و می‌گوید: در روزگاران پیش از آفرینش من پیکره‌ام سیمرغ (۲۰) بود، و نور و فروغ من تا سرزمین چین روشنی بخشید، و من جدو نیای مردم جهان بودم، مشیا و مشیانه جامه و پیکره من بود و در این زمان هم پرده دار میان خداوندگار و بنده‌ام و سکه‌ام رواج دارد. (۲۱)

۱۸- از چنی تومن شهریار بی‌گرد قلائی کنگاور آنه بی‌وگرد
در نه تائی دریا ایمه برآورد نامکه‌ی مشیه ایمه برد او فرد

(نسخه خطی سرانجام، دوره شاه‌خوشین)

۱۹- ای می‌بی‌گرد، ای می‌بی‌گرد راستیم دا وتو ای می‌بی‌گرد
راستیم داو تو شرط‌ردا برد نام مشیانه ایمه برد او فرد

(نسخه خطی سرانجام، دوره شاه‌خوشین)

۲۰- سیمرغ: در اصطلاح یارسان کاملترین وجود بشری و عارفان کامل که به نور ذات خداوندی متجلی شده‌اند گویند. (نامه سرانجام)

۲۱- یورتمن عنقا، یورتمن عنقا نه یانه ازل یورتمن عنقا
نه قالب چین نوراژ مجیا جدو عالمی ازنان بیا
جامه از بیا مشیانه و مشیا ایگایش نی پرده سکه‌م بی‌روا

(نسخه خطی سرانجام، دوره هفت‌توانه)

خلاصه مندرجات بندهشن درباره مشیه و مشیانه چنین است:
 کیومرث نخستین بشر را اهورامزدا بیافرید، او مدت سی سال تنها
 در کوهساران بسر برد، در هنگام مرگ از صلب او نطفه‌ای خارج
 شده به واسطه پرتو خورشید تصفیه گردید و در میان خاک محفوظ
 بماند. پس از چهل سال از آن نطفه گیاهی به شکل ساقه ریواس به هم
 پیچیده در مهرماه و مهرروز هنگام جشن مهرگان از زمین بروئیدند،
 پس از آن از شکل نباتی به صورت دو انسان تبدیل یافتند که در قامت
 و چهره شبیه یکدیگر بودند یکی نرموسوم به مشیه و دیگری ماده
 موسوم به مشیانه. پس از پنجاه سال آن دو باهمدیگر ازدواج کردند
 و پس از نه ماه از آنان یک جفت نرو ماده پایه عرصه ظهور نهاد،
 اهورامزدا به مشیه و مشیانه کشتن گندم را آموخت و ایشان را
 به وسایل کشت و ووزر آشنا کرد، علاوه بر این ایزدان مشیه و مشیانه
 به تهیه پوشاک و پرورش ستوران و بنای خانه و درودگری و زراعت
 نیز توفیق یافتند. اینها همه از ایشان به فرزندان به ارث رسید. (۲۲)
 پیر شهریار اورامی که در سده چهارم و پنجم هجری می زیسته
 به این موضوع نیز اشاره می کند و می گوید: ای یاران، پادشاهم
 (شاهخوشین) از دانه ریواس پیدا شد و مشیه و مشیانه هم از خوشه
 گندم بیرون آمدند تا مردان گیاهی را آزمایش کنند. (۲۳)

پیدایش آدمی از گیاهان و مأخذ و منشأ گیاهی در روایات آفرینش
 که در دو بیت پیر شهریار به آن اشاره شده است، میان هند و اروپائیان

۲۲- نک : یشتها گزارش پورداود تهران ۱۳۴۷ ج ۲ ص ۴۴ و همچنین نک :
 فرهنگ نامهای آوستا ص ۳۴۱.

۲۳- یاران جهریواس، یاران جهریواس پادشام پیدایی جه دانه ریواس
 مشیه و مشیانه بر آمان جهواس پری آزمایشی میردان روس

(نسخه خطی سرانجام، دوره شاهخوشین)

سابقه داشته است و این عقیده اکنون نیز در میان برخی از اقوام
 هندی رایج می باشد. (۲۴)

خان الماس سراینده قرن سیزدهم هجری یارسان اشعاری در
 وصف آفرینش دارد که بی گمان اقتباسی است از سرانجام و نقل آن
 خالی از لطف نیست. وی می گوید: آن زمان که هیچ چیزی و افلاک و
 عرش و فرش نبود، سراسر جهان دریابود، مولایم دری بود، در ته
 دریا، از در بیرون آمد و جهان را مهیا کرد. (۲۵) نام خود را خداوندگار
 نهاد و عرش و کرسی و فرش را آفرید، سپس هفتاد هزار سال یکه و
 تنها بر روی آب دریا چوگان بازی کرد. (۲۶) نخست فرشتگان چهارگانه
 را آفرید، آنگاه آسمان و زمین را پدید آورد و از سر قدرت خود
 جهان را به وجود آورد، و هفت طبقه زمین را بر پشت ماهی محکم و
 استوار کرد. (۲۷) خداوند بزرگ از سر قدرت خویش، آخشیح های
 چهارگانه را به نظر آورد و پس از گذشت مدت زمانی ذرات جهان
 را خلق کرد. (۲۸) ملك الموت بنا به فرمان خداوندگار مشتی خاک از

24- WINDISCHMANN : Zoroastrische studien. P. 216.

۲۵- اوسا که نه لوح نه ثریا بی نه عرش و نه فرش جهان دریابی
 مولا و در بی در و ته دریا و در بر آما جهان گرد مهیا

(سرودهای دینی یارسان ص ۷۳-۷۴)

۲۶- ناوویش نیا و خاوندکار عرش و کرسی و فرش اوسا اقرار
 هفتاد هزار سال تک و تنیا و فرد و روی دلیاوه چوگان بازیش کرد

(همان مأخذ سرودهای دینی یارسان ص ۷۴)

۲۷- اول ایجاد کر چوار ملك هر چوار آسمان و زمین اوسا دا قرار
 چه سر قدرت درست کرد عالم هفت طبق و پشت ماهی گرد محکم

۲۸- و سر قدرت خالق کبیر چوار جسه هر چوار آورد و نظر
 مدت عهدی بی و ما بین ویرد ذرات عالم و خیال آورد

زمین آورد و فرشتگان با چهار عناصر خمیر او را ساختند و به شکل مولایم پیکره اش را درست کردند. (۲۹)

واژه درکه در نامه سرانجام و سرودهای خان الماس به آن اشاره شده است، گنج پنهان بودن خدا را پیش از آفرینش جهان به یاد می آورد چنانکه در حدیث قدسی از آن یاد می کنند و از زبان خدایم — گوید: من گنج پنهان بودم، پس دوست داشتم که شناخته شوم سپس مردم را آفریدم تا شناخته شوم. اما بنا به گفته این تیمیمه این حدیث سندی ندارد و تنها زبانزد صوفیان و درویشان است. (۳۰) پس معلوم می شود که این حدیث ریشه ایرانی دارد و در میان صوفیان و درویشان رایج شده است چنانکه با باطاهر همدانی نیز در یکی از دوبیتی هایش به این موضوع اشاره می کند و می گوید: آنجا که من در دیدم، هنوز دریان بود ای یار، آنجا که من آفتاب خداوندی را دیدم، هنوز جهان پیدا نبود ای یار، من از آن روز که به دامان تو دست زدم، در گردونت پروپائی نبود ای یار. (۳۱)

خاتون سید حبیب شاه که در سده هشتم هجری می زیسته و از محارم سلطان اسحاق (مجدد آئین یارسان) بشمار می رود (۳۲) در پاره ئی

۲۹- و فرمان شاعرزائیل لوا
و چوار عناصر خمیرش ساختن
چنی مшти خاک چه زمین آما
و شکل مولام قالبش ساختن

(نسخه خطی دیوان خان الماس)

۳۰- «كنت كنزاً مخفياً، فاحبت ان اعرف، فخلقت الخلق لكي اعرف» (احادیث مشنوی به جمع و تدوین بدیع الزمان فروزانفر تهران ۱۳۴۷ ص ۲۹).

۳۱- یا کم دردی هنی دریا نبد یار
من اژان روبه دامان ته زده دست
یا کم خوردید کمان پیدا نبد یار
دگر دوت پروپایی نبد یار

(سرودهای باطاهر همدانی پیراسته اورنگ تهران ۱۳۵۰ ص ۱۴۲)

۳۲- برهان الحق تألیف نورعلی المهی بکوشش دکتر تقی تفضلی تهران ۱۳۳۳
ص ۴۶.

از سرودهایش سید محمد گوره سوار را مظهر آدم و خود را نمودار
 فرزندش اندر می خواند و می گوید: در روزگاران پیش از آفرینش
 پیکره ما مشهور بود، خداوندگار به سید محمد فرمان داد که ذاتش
 به قالب آدمی رود، خاک برای آدمی شدن شیون و زاری کرد، و من
 نخست برای بند کردن ذات در قالب بشری نغمه خوانی می کردم، ولی
 سپس روانم در پیکره یکی از فرزندان اودمید و نامم اندر بود،
 روانم در پیکره ها و قالبهای زیادی تجلی کرد و از همه چیز آگاهی
 یافت. (۳۳)

واژه اندر که در سروده سید حبیب شاه به آن اشاره شده است
 در آوستا ایندر Indar و اندر Andra و در ریگ و داهم اندر Andar
 آمده است. در آوستا اندر در شمار دیوان و یاران اهریمن شده، چنانکه
 در وندیداد از زبان زردشت چنین می گوید: من دیواندرا را بیرون
 می اندازم، از این خانه، از این برزن، از این بخش، از این کشور،
 و از تن هر مرد و زنی که از جسد مرده ناپاک شده و از تن رئیس خانه،
 رئیس برزن، رئیس بخش، رئیس کشور، و از تن همه مردمان نیک،
 دیوها از این سو و آن سو در جست و خیزند. اندیشه دیوها به این سمت
 و آن سمت نگران است. این دیوان عبارتند از اهریمن پیر مرگ دیو
 و دیوها دیواندر. (۳۴)

اما در ریگ و داهم، اندر خدای جو و آسمان، موکل باران، پادشاه

۳۳- یورتمن مشهوری، یورتمن مشهوری
 محمد اول دریاش دستوری
 ظهوری روی خاک کردشین ناپشر
 از فرزندش بیم هم نامم اندر
 نه یانه ازل یورتمن مشهوری
 ذاتش شی نه خاک بشر ظهوری
 از بیم نغمه خوان پی قالب بندر
 دون و دون آمام پی ورد هور

(نسخه خطی نامه سرانجام، دوره هفتاد و نه)

۳۴- نك : فرهنگ نامهای آوستا ج ۱ ص ۲۴۸.

خدایان، خدای آسمان نیلگون، خدای خدایان، جنگ‌کننده بادیوان، سازنده همه چیزها، خدای مخصوص اقوام آریائی یاد شده است. اندر دارای گریزی است که صاعقه در آن جای دارد و با آن گرزدیوهای تاریکی و خشکی را مغلوب می‌کند. (۳۵) در این قسمت با اساطیر آوستائی قابل مقایسه است. بویژه با تیشتری ایزد باران آور، بزرگترین کاری که ایندوره انجام می‌دهد، همان نبردهای او با ابرهاست که چون آنان از ریزش باران خودداری‌کنند، به صورت غرش رعد و شرار برق بر آنها حمله کرده و باران فرومی‌بارد. رقیب وی دیوی است بنام اهی Ahī که باری از او زخمی می‌شود. میل مفرطش به عصارهٔ سوم Sōma که مسکراست و اعمال جنسی از مشخصات اوست و اصولاً در اغلب مشتقاتی که از این کلمه یعنی اندره درست می‌شود، يك معنی و مفهوم جنسی وجود دارد. (۳۶)

با بزرگ لرستائی که در سدهٔ چهارم و پنجم هجری می‌زیسته در یکی از دوبیتی‌هایش راجع به آفرینش مشیه و مشیانه عقاید مانویان را بیاد می‌آورد و می‌گوید: هنگامیکه روشنی و تاریکی با هم می‌جنگیدند، مشیه و مشیانه از فروغ خداوندگار، يك رنگ و يك رخت به وجود آمدند. (۳۷)

مانویان عقیده داشتند که در آغاز جهان نبود، تنها دو عنصر بود، عنصر روشنائی و عنصر تاریکی. عنصر روشنائی زیبا و

۲۵- نك : گزیدهٔ سرودهای ریگ‌ودا ترجمهٔ سید محمد رضا جلالی نائینی تهران ۱۳۴۸ ص ۴۰۶.

۲۶- نك : فرهنگ نامهای آوستا ج ۱ ص ۲۵۰.

۳۶- روچنی و تاری، روچنی و تاری او روستیزان روچنی و تاری مشیه و مشیانه چه پرشهٔ یاری يك رنگ و يك رخت برشین و دیاری

(نسخهٔ خطی نامهٔ سرانجام، دور، شاه خوشین)

نیکوکار و دانا بود، و عنصر تاریکی زشت و بدکار و نادان. قلمرو روشنائی در شمال بود و پایان نداشت. قلمرو تاریکی در جنوب بود و به قلمرو روشنائی می پیوست. شهریار جهان روشنائی «زروان» بود و بر جهانی از فروغ و صفا و آرامش حکم می راند. در این جهان مرگ و بیماری و تیره گی و ستیزه نبود، همه نیکی و روشنی بود. در جهان تاریکی «آز» دیو بدخو و بدنمهاد، فرمانروائی داشت. قلمرو آز به دیوان پلید و بدکار و ستیزه جو آکنده بود. این دو عنصر جدا می زیستند و جهان روشنائی از آسیب دیوان جهان تاریکی در امان بود، تا آنگاه که حادثه ای روی داد: يك روز «آزا» در ضمن حرکات دیو آسای خود به جهان روشنائی برخورد، جهانی دید روشن و زیبا و آراسته. خیره شده دل در نور بست و در صدد برآمد تا جهان روشنائی را تسخیر کند و گوهر نور را در برگیرد. پس با گروهی از دیوان به جهان روشنائی حمله برد. زروان، شهریار جهان روشنائی، آماده جدال نبود. برای نبرد با دیوان تاریکی و بازداشتن آنان دو خدای دیگر از خود پدید آورد. از آن دو «هرمزد» را که خداوندی جنگ آزما بود برای راندن دیوان فرستاد. (۳۸)

هرمزد پنج عنصر نورانی: آب و باد و آتش و نسیم و نور را سلاح جنگ کرد. آب و باد و نور و نسیم را به خود پوشید و آتش را چون تیغ در دست گرفت و به نبرد دیوان شتافت. اما از بدکنش زورمند بود و یاران فراوان داشت. آز در نبرد چیره شد و هرمزد شکست دید. آز دیو ماده دیگر پنج عنصر نورانی را که به جای فرزندان هرمزد و در حکم سلاح وی بودند بلعیدند، سپس از باد و ماده همبستر

۳۸- نك : داستانهای ایران باستان نگارش احسان یارشاطر تهران ۱۳۵۱ ص ۷۰-۶۹ و همچنین نك : مانی و تعلیمات او اثر دیدن گرن ترجمه نزهت صفائی اصفهانی تهران ۱۳۵۵ ص ۷۷.

شد و آدم به وجود آمد و پس از آن حوا، هرمزد شکسته و بی یاور در قمرجهان تاریکی مدهوش افتاد. پس از زمانی هرمزد به خود آمد و از مادر خود که یکی از خدایان و آفریدهٔ زروان بود یاری خواست. خروش هرمزد جای گرفت و آنگاه زروان برای رهائی هرمزد خدایان دیگر از خود پدید آورد. «مهرایزد» که نیرومندترین این خدایان بود به مرز جهان تاریکی روان شد و وی را نداداد. چون از هرمزد پاسخ رسید، برای پیکار با دیوان پنج فرزند از خود پدید آورد که نبرده‌ترین آنان ویسید بود. ویسید دیوان را شکست داد و آنان را در آسمانها به زنجیر کشید. و آنگاه آسمانها و کوهها را از پوست و استخوان آنان پدید آورد. دیوانی که ویسید مغلوب کرد هنوز پاره‌ای از عناصر روشنائی را در دل خود پنهان داشتند، برای آنکه ذرات نور را از وجود ایشان بیرون کشد تدبیری اندیشید. چنان کرد تا از دیوان موجودهای دیگر پدیدار شوند. از تخمهٔ دیوان نر در زمین پنج درخت روئید. درختان و گیاهان دیگر همه از این پنج درخت پدید آمدند. از تخمهٔ دیوان ماده پنج جانور پدید آمد. جانوران این عالم از دویا و چارپا و پرنده و خزنده آبی از آنان به وجود آمدند. در هر یک از گیاه و حیوان شراره‌ای از گوهر نور پنهان است. این همان نوری است که دیوان پس از مغلوب ساختن هرمزد بلعیده بودند و اینک از وجود آنان به گیاه و حیوان انتقال یافته است. (۳۹)

بنابه سرودهای سدهٔ چهارم هجری نامهٔ سرانجام، عالم ما از آمیزش روشنائی و تاریکی به وجود آمده و این دو عنصر همیشه باهم در ستیز و نبردند تا اینکه نیکی بر بدی و روشنائی بر تاریکی چیره می‌گردند و آنگاه نیک از بد و روشنائی از تاریکی جدامی شوند

۳۹- نك : داستانهای ایران باستان ص ۷۴ و نك : مانی و تعلیمات او ص ۷۸.

و به صورت نخستین بازمی‌گردند و در نتیجه ارزش و پایه نیکی بر بدی و روشنائی بر تاریکی بر همه نمایان می‌شود. (۴۰)

شاه نعمت‌الله جیحون آبادی مگری که از رهبران فرقه شاه‌هیاسی قرن سیزدهم هجری یارسان است در باب آفرینش آدم پس از نقل روایت خلقت آدم، به وصف آفریدگان نورانی و ظلمانی نیز اشاره می‌کند و می‌گوید: اگر روشنائی و تاریکی، و بدی و نیکی برابر شوند دیگر روشنائی و تاریکی و نیکی بدی یکسان خواهند شد و فرقی باهم نخواهند داشت. از نیکان، زمانه روشن می‌شود و از تاریکی، جهان تاریک می‌شود. اگر شب نباشد ارزش و پایه روز آشکار نمی‌شود، و اگر بدی نباشد نیکی معلوم نمی‌گردد. هنگامیکه دو عنصر نیکی و بدی در مقابل هم قرار گیرند و آزمایش شوند، به نیکان بهره نیکی و به بدان بهره بدی و زشتی خواهد رسید. (۴۱)

با آنچه گفته شد راز آفرینش در نزد کردان یارسان ریشه و منشأ ایرانی و آریائی دارد، چنانکه مشاهده شد تاثیر ادیان زرتشتی و مانوی و عقاید ادیان سامی نیز در آن به خوبی نمایان و آشکار است. ضمناً یادآور می‌شود که شیخ امیرزوله‌ئی (از رهبران قرن سیزدهم هجری یارسان) درباره راز آفرینش و مسأله تکوین قصیده‌ای دارد که به

۴۰- نسخه خطی نامه سرانجام، دوره شاه‌خوشین.

۴۱- که چون نور و ظلمت برابر بود
ز نیکان زمانه مغور شود
اگر شب نباشد چگونه ایام
که گر بد نباشد به روی جهان
چو نیک و بدان می‌شوند امتحان
به خوبان ابد خوب گردد عیان
بدونیک دایم به همسر بود
ز ظلمت جهان حال بدتر شود
معین شود قدر او زین مقام
چگونه معین شود نیکوان
بهرگونه در دهر از این و آن
به بدها همیشه زبده نشان

(شاهنامه حقیقت ص ۱۱۰)

نام پنجاه و دو کلمه شیخ‌امیر معروف می‌باشد. (۴۲) امیدواریم در آینده این قصیده را با شرح و تفسیر و حواشی ترجمه و در اختیار پژوهندگان ارجمند بگذاریم.

۴۲- برای اطلاع از این متن به بیژن و منیجه دکتر محمد مکرری پاریس ۱۳۴۵ مراجعه شود.

ایل‌بگی جاف

بزرگترین پیشگو در جهان سرایندگی ادب کردی

سراینده‌ای، که سرودهایش را در زمان حیات خود افسانه می‌پنداشتند، گفته‌هایش امروز حقایقی است که با چشم می‌بینیم. وی از اوضاع اجتماعی و اختراعاتی که در آن روزگار وجود نداشته در قالب شعرهای خود خبر داده است، البته بعضی از این پیشگوئی‌ها به صراحت و برخی دیگر از طریق کنایه صورت گرفته است در حالیکه این سخنان در زمان زندگی وی جز خیالپردازی چیز دیگری تلقی نمی‌شده است.

ایل‌بگی در سال ۸۹۸ هجری در شهر زورمتولد شد و منتسب به ایل‌جاف است و به قولی مسلک یارسان را برگزیده است، از این رو بیشتر اقوام و دوستانش با او دشمن گردیده‌اند و در پی قتل او برآمده‌اند. وی برای حفظ جان خود ناچار شد به سرزمین اورامان که جای محفوظی بوده و در آن زمان اکثر پیروان یارسان در آن محل می‌زیستند مهاجرت کند و بقیه زندگی خود را در آنجا بگذراند. وی در سال ۹۶۱ هجری در ۶۳ سالگی زندگی را بدرود گفته است. (۱)

۱- نگاه کنید به : بزرگان یارسان گردآورده نگارنده تهران ۱۳۵۲ ص ۳۵ و همچنین نک : میژووی نده‌بی کوردی نووسراوی علام‌الدین سجادی بغداد ۱۹۵۲ ص ۵۲۵.

موضوعی که قابل توجه است اینکه گویش گورانی در نزد گروه یارسان بسی مقدس است و بیشتر آثار نظم و نثر آنان به این گویش نوشته شده است البته افرادی که به این شیوه آشنا نبوده اند آثار خود را با شیوه کردی مادری خود می نوشتند، از جمله آنان ایل بگی بوده که باگونه ای از گویش کرمانجی جنوبی (جافی) اشعار خود را سروده است.

ایل بگی در اشعارش پیدایش نادرشاه افشار (۱۱۴۸-۱۱۶۰ هـ) و پیدایش قاجاریان (۱۲۰۹-۱۳۴۴ هـ) و پیدایش پهلوی (۱۳۴۵-۱۳۶۱ هـ) و فساد و ظلم و ستم آن دوره را هم پیش بینی کرده است و از نابسامانی ها و آشوب ها و هرج و مرج های دوره قاجاریان و همچنین از آزادی زنان و هشیاری و زیرکی آنان در کارهای اجتماعی نیز سخن به میان آورده است.

ولی در اینکه متن پیشگوئی های ایل بگی که در نسخه های خطی و چاپی موجود است دست نخورده باشد، جای تردید است. زیرا نگارنده چندین نسخه خطی که با تاریخهای متفاوت نوشته شده است بدست آورده ام در بعضی موارد جزئی باهم اختلاف دارند ولی شکی نیست که اصل کلی پیشگوئی منسوب به ایل بگی بوده است.

پیشگوئی از زمان بسیار قدیم در میان ایرانیان رایج بوده و بخشی از ادبیات دینی زرتشتی را هم پیشگوئی تشکیل می دهد، منجمله (زند و وهومن یسن) و بخشی از کتاب دینکرد و بندهشن و زرتشت نامه و جاماسب نامه نیز راجع به پیشگوئی است.

در برخی از کتابهای اسلامی نیز مانند (بحار الانوار) و (مظاهر الانوار) و (حلیة المتقین) و (نجم الثاقب) و (تبصرة العوام) پیشگوئی- هائی در باره آینده می بینیم که بیشتر آنها را به پیغمبر اکرم

صلی الله علیه وسلم وائمه اطهار علیهم السلام و عرفای دین نسبت داده‌اند. در آئین‌های دیگر نیز مانند کلیمی و مسیحی پیشگوئی‌هایی دارند و گاهی هم مشاهده می‌شود که تفسیرکنندگان آنها را با اوضاع زمان خود تطبیق داده و تعبیر کرده‌اند.

از سرودهای ایل‌بگی نسخه‌های متعددی در نزد نگارنده وجود دارد که صحیح‌ترین آنها نسخه‌ای است در سال ۱۲۷۱ هجری قمری نوشته شده است و ما برخی از سرودهای ایل‌بگی را از همین نسخه برایتان برگزیده‌ایم. ضمناً یادآور می‌شود که شادروان (ادیب الممالک فراهانی) هنگامیکه در کرمانشاه بوده، زمانی به میان‌گروه یارسان (اهل‌حق) رفته است و برخی از پیشگوئی‌های ایل‌بگی را بدست آورده و آنها را با اشعار نغز و پرمغز به فارسی در آورده است که ما در زیر نویس ترجمه فارسی سرودها آنها را نقل می‌کنیم. در پایان باید بیفزائیم که در ترجمه سرودهای ایل‌بگی سعی شده است حتی المقدور بطور تحت‌اللفظی ترجمه و به فارسی ساده برگردانده شود که امید است مورد پسند عموم پژوهندگان و پویندگان ایرانی قرار گیرد.

من به قه ولی گوران ده کهم
 قسه له ژیر هه ووران ده کهم
 هه مووی له بو سوران ده کهم
 ئیطا عه تی ده ووران ده کهم
 هه ر وا بووه و هه ر وا ده بی

min ba quwllî gorân dakam
 qisa la zhêr hawrân dakam
 hamûî la bo sorân dakam
 itâatî dawrân dakam
 har wâ buwa u har wâ dabê

یعنی من به قول گوران رفتار می کنم
 و سخن از زیر ابرها می گویم
 همه اش را برای مردم سوران می گویم
 و اطاعت دوران را می کنم
 این چنین بود است و چنین خواهد شد.

آرم از قول بزرگان مه برون از زیر ابر
 گرم کردم در تماشای پلنگ و شیرو ببر
 طاعت عالم کنم تا بشکنم بازار جبر
 منع نتوانم نمود از مردم بی تاب و صبر
 این چنین بود است و خواهد شد چنین ای دوستان

نه وسا ئه دای وه فا ده که م
 سه رم پر شور سه ودا ده که م
 ته ماشایی دونیا ده که م
 روو به طووری سینا ده که م
 هر وا بووه و هر وا ده بی

awsâ adây wafâ dakam
 Sarim Pirr shor sawdâ dakam
 tamâshâyî dunyâ dakam
 rrû ba tûrî sînâ dakam
 har wâ buwa u har wâ dabê

یعنی: آنگاه تقلید وفا می‌کنم
 و با سر پرز شور سودا می‌کنم
 تماشای دنیا را می‌کنم
 و روی خود را به طور سینا می‌کنم
 این چنین بود است و چنین خواهد شد.

روزگاری شد که من تقلید دنیا می‌کنم
 اهل دنیا را در این دنیا تماشا می‌کنم
 سینه پر شور و فغان سر پر ز سودا می‌کنم
 همچو موسی روی خود را در طور سینا می‌کنم

اینچنین بود است و خواهد شد چنین ای دوستان

ئیران پر له ئاگر ده بی
 حوکمی سولطان قاهر ده بی
 ستم له خهلق صادر ده بی
 دهوره دهوره ی نادر ده بی
 هه ر وا بووه و هه ر وا ده بی

êrân pirr la âgir dabê
 hukmî sulltân qâhir dabê
 sitam la xallq sâdir dabê
 dawra dawray nâdir dabê
 har wâ buwa u har wâ dabê

یعنی: ایران پر از آتش خواهد شد
 حکم سلطان قاهر خواهد شد
 ستم از «سوی» مردم صادر خواهد شد
 دور دور نادر خواهد شد
 این چنین بود است و چنین خواهد شد.

شعله آتش در ایران سخت ظاهر می شود آشکار حکم از سلطان قاهر می شود
 هر زمان ظلم و ستم از خلق صادر می شود دور دور شاه عالمگیر صادر می شود
 این چنین بود است و خواهد شد چنین ای دوستان

دهوران به دست قه‌جهر ده‌بی
 ته‌یموور له‌خه و خه‌به‌ر ده‌بی
 گه‌لی‌سهران بی‌سهر ده‌بی
 آشوب و شور و شهر ده‌بی
 هر و بووه و هر و ده‌بی

dawrân ba dast qajar dabê
 Taymûr la xaw xabar dabê
 galê sarân bâ sar dabê
 âshub u shorr u sharr dabê
 har wâ buwa u har wâ dabê

یعنی: دوران به دست قاجار می‌افتد
 تیمورشاه از خواب باخبر می‌شود
 بسی‌سهران بی‌سرمی‌شود
 آشوب و شور و هنگامه برپا می‌شود
 این‌چنین بود است و چنین خواهد شد.

دولت قاجار خواهد سکه زد برسیم‌وزر
 باسراید در صف میدان و سازد ترک‌سر
 برجهد تیمورشاه از خواب و گردد باخبر
 هر طرف بینی شرار فتنه و آشوب و شر

اینچنین بود است و خواهد شد چنین ای دوستان

جیهان پر له غه و غا ده بی
 ئه دا که ری په یدا ده بی
 مونکر گه لی ریسوا ده بی
 فتنه و شهری بهر پیا ده بی
 هر و او بووه و هر و او ده بی

jihân pirr la ghawghâ dabê
 adâ karê paydâ dabê
 munkir galê riswâ dabê
 fitna u sharrê barpâ dabê
 har wâ buwa u har wâ dabê

یعنی: روی جهان پر از غوغا می شود
 کارسازی پیدا می شود
 منکر «حق» بسی رسوا می شود
 فتنه ها و جنگ های برپا می شود
 اینچنین بود است و چنین هم خواهد شد

روی گیتی پر خروش از شور و غوغا می شود منکر حق در حقیقت خوار و رسوا می شود
 مدعی افزون زحد و حصن پیدا می شود فتنه ها اندر صف این ملک پیدا می شود

اینچنین بود است و خواهد شد چنین ای دوستان

مەردان مەردی گەزاف دەکەن
 هەم وە راستی خەلاف دەکەن
 قسان بە تیر قەلاف دەکەن
 بە ریگەیی دوور مەصاف دەکەن
 هەر وا بوو و هەر وا دەبی

mardân mardî gazâf dakan
 ham wa rastî xalâf dakan
 qisân ba tîr qalâf dakan
 ba rêgay dūr masâf dakan
 har wâ buwa u har wâ dabê

یعنی: مردان لاف مردی خواهند زد
 و به راستی خلاف هم می‌کنند
 سخنانشان را به وسیلهٔ مفتول آهن (سیم) خواهند گفت
 و با راه دور گفتگو خواهند کرد
 چنین بود است و چنین هم خواهد شد.

مردی مردم مبدل به گزاف اندر شود راستی چون مارم کج درغلاف اندر شود
 خلق را سرمایه ازلاف و خلاف اندر شود گفتگوی مردمان با تلگراف اندر شود

اینچنین بود است و خواهد شد چنین ای دوستان

مانگت روویانی دهوله تی
 یاده خوراتی خه لوه تی
 کوتا لباس و سه رپه تی
 جامه سپی و خهت خه تی
 هر وا بووه و هر وا ده بی

mâng rŭyânî dawllatî
 bâda xorânî xallwatî
 kotâ libâs u sarpatî
 jâma sipî u xat xatî
 'har wâ buwa u har wâ dabê

یعنی: ماہرویان دولتی
 یاده خوران خلوتی
 کوتاه لباس و سر برهنه
 جامه سفید و مخطط
 این چنین بود است و چنین هم خواهد شد.

مشکویان پادشاهی، ماہرویان دولتی می‌فروشان اندرونی یاده‌نوشان خلوتی
 جامه کوتاه و برهنه سر غزال تبتی رخت سیمین مخطط همچو حور جنتی
 اینچنین بود است و خواهد شد چنین ای دوستان

تیران وه کوو فره ننگ ده بی
 پر نه قش و ره نگاره ننگ ده بی
 کور وه کوو کچ قه شه ننگ ده بی
 مایل به شوخ و شه ننگ ده بی
 هر وا بووه و هر وا ده بی

êrân wakū farang dabê

Pirr naqsh u rangâ rang dabê

kurr wakū kich qashang dabê

mâyil ba shox u shang dabê

har wâ buwa u harwâ dabê

یعنی: ایران مانند قرنگ خواهد شد
 همه جا پر نقش و رنگارنگ خواهد شد
 پسر چون دختر قشنگ خواهد شد
 و به شوخ و شنگی تمایل پیدا خواهد کرد
 اینچنین بود است و چنین هم خواهد شد

در بر مردم نموده غیرت و ناموس و ننگ
 چون زنان پوشند مردان جامه های رنگ رنگ
 مردان بینی تو چون دوشیزگان شوخ و شنگ
 دیده مست از خواب غفلت سرگردان از چرس و پنگ
 اینچنین بود است و خواهد شد چنین ای دوستان

خاسان وه بی وه طهن ده بی
 مورغان دوور له چه مهن ده بی
 شاهان وه بی که فهن ده بی
 دوران وه کامی زهن ده بی
 هدر وا بووه و هدر وا ده بی

Xâsân wa bê watan dabê
 murghân dūr la chaman dabê
 shâhân wa bê kafan dabê
 dawrân wa kâmi zan dabê
 har wâ buwa u har wâ dabê

یعنی : نیکان بی وطن خواهند شد
 و مرغان و پرندگان از چمن دور خواهند شد
 شاهان بی کفن خواهند شد
 و دوران به کام زند خواهد چرخید
 این چنین بود است و چنین خواهد شد.

جمله خاسان دور از شهر و وطن خواهند شد بلیان آواره از طرف چمن خواهند شد
 پادشاهان کشته بی غسل و کفن خواهند شد خسروان رند کم روزی بزن خواهند شد

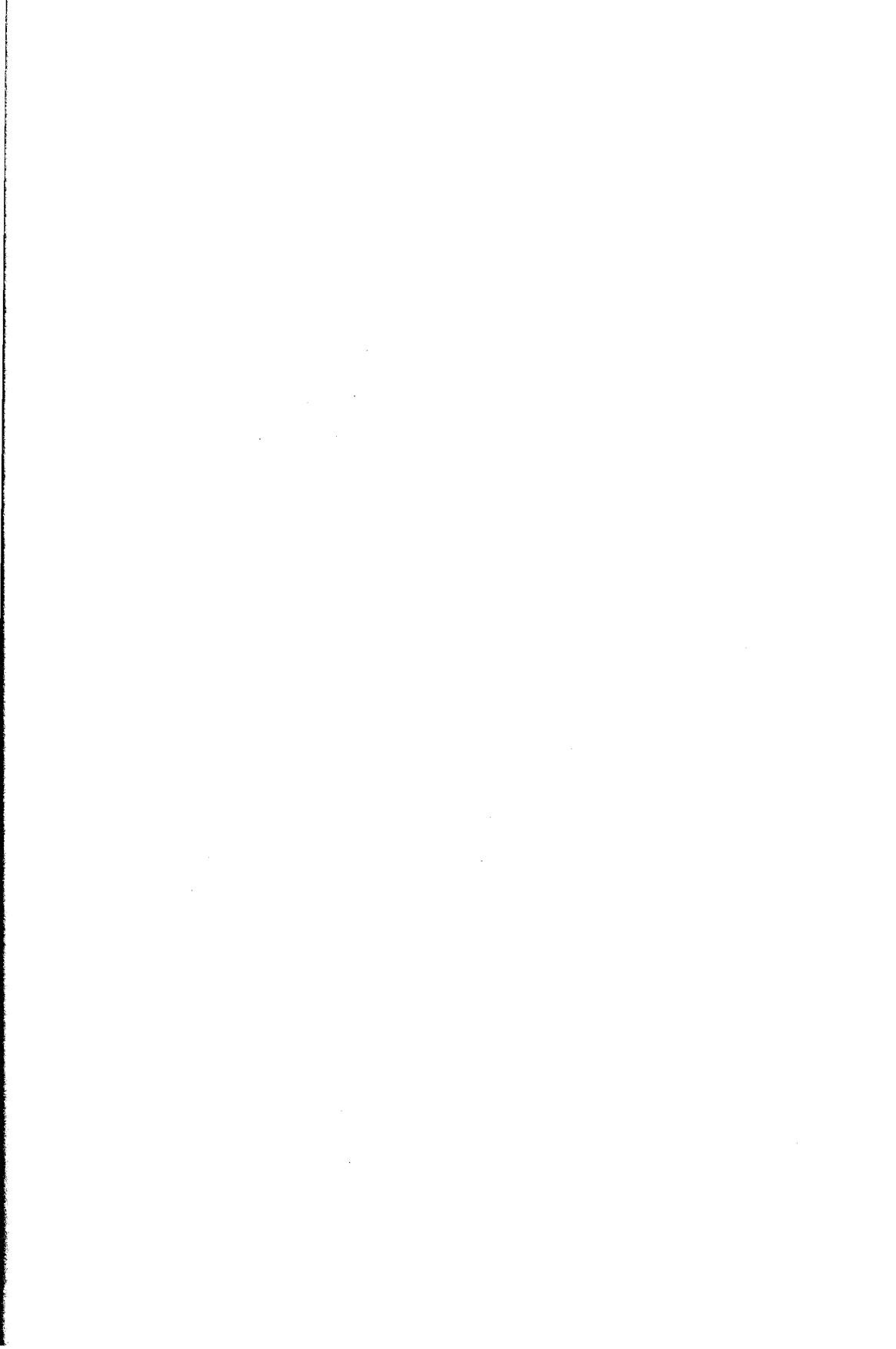
اینچنین بود است و خواهد شد چنین ای دوستان

نیوهی ئیران هی روس ده بی
 ئه وهی هیچ بی ناموس ده بی
 ئه وسای زهریان له مس ده بی
 دین و ئیمان زور سس ده بی
 هر وا بووه و هر وا ده بی

nîway êrân hî rûs dabê
 awaq hîch bê nâmûs dabê
 awsâ zarryân la mis dabê
 dîn u îmân zor sis dabê
 har wâ buwa u har wâ dabê

نیم ایران به روسها واگذار خواهد شد
 آنچه اهمیت نداشته باشد ناموس خواهد شد
 آنگاه زرشان از مس خواهد شد
 دین و ایمان هم بسی سست خواهد شد
 این چنین بود است و چنین خواهد شد.

قولشان یکسر خلاف و عهدشان یکباره سست
 لاله‌هاشان خار و زهره‌س کارهاشان نادرست
 کس درین مردم درستی یا جوانمردی نجست
 نصف ایران روس برد ایرانی از آن دست به‌سست
 اینچنین بود است و خواهد شد چنین ای دوستان



موسیقی در نزد کردان یارسان (اهل حق)

موسیقی در گذشته در میان اقوام و طوایف ایرانی رونق بسزائی داشته است. بنا به اسناد و دستاویزهای تاریخی، مادها موسیقی را برای همراهی رقصهای دسته جمعی بکار می بردند. هخامنشیان نیز موسیقی را رواج دادند و هنرهای زیبا در دوره آنان پیشرفت مهمی کرد. موسیقی در دوره ساسانیان به اوج خود رسید و معروفترین آهنگسازان دوره خسرو پرویز، باربد و نکیسا و بامشاد بودند.

اختراع دستگاههای ایرانی را به باربد نسبت می دهند و این دستگاهها مرکب از هفت خسروانی بود و سی لحن و ۳۶۰ دستان یا آهنگ هم وجود داشته که باروزهای هفته و ماه و روزهای سال ساسانیان تناسب داشته است. برخی از این آهنگها مانند کین ایرج و کین سیاوش مربوط به رویدادهای تاریخی است و بعضی دیگر هم مانند آهنگ یزدان آفرید جنبه آئینی داشته و برخی نیز مانند مرگ شبدیز آهنگ سوگواری و ماتم بوده است. یکی از آوازهای ایرانی در قدیم بنام (راست) در میان مردم رایج بوده که امروز نیز یکی از دستگاههای ایرانی راست می باشد. این آواز گویا در زمان خسرو پرویز بوجود

آمده است.

بعد از اسلام نیز موسیقیدانمهایی چون مسلم بن محرز و ابراهیم موصلی و منصور زلزل و عده‌ای دیگر موسیقی را در ممالک اسلامی رونق بخشیدند و حتی گروهی از دانشمندان اسلام مانند : یعقوب کندی و فارابی و ابن سینا دربارهٔ موسیقی کتابها و رساله‌هایی نوشتند و در کتاب (آغانی) ابوالفرج اصفهانی، داستانهای مفصلی از موسیقی‌دانهای صدر اسلام نوشته شده است.

موسیقی اقوام و ملیتهای هر کشور از مهمترین پشتوانه‌های موسیقی در فرهنگ هنری آن کشورند، و موسیقی سنتی هر ملتی سینه به سینه و نسل به نسل منتقل می‌شوند، و موسیقی کردی تا حد زیادی اصالت ایرانی خود را حفظ کرده است و ترانه‌های کردی نیز با واقعیت زندگی طوایف غیور کرد پیوند دارد.

کردان یارسان یا اهل حق که بیشتر در اطراف کرمانشاه و کردستان و دیگر مناطق کردستان می‌زیند، موسیقی را بسی ارج می‌نهند و در هنگام انعقاد جمع، اشعار و سرودهای کتاب سرانجام را بانوای تنبور می‌خوانند و تنبور را یک ساز مقدس بشمار می‌آورند و قبل از نواختن آنرا می‌بوسند. اهل حق در مراسم دینی همواره بانوای تنبور، خود را با سرودهای سرور مسرور می‌نمایند. از قراریکه از کتاب مقدس اهل حق مستفاد می‌گردد، هنر موزیک از قدیم در میان پیروان این مسلک رایج بوده است. در نامهٔ سرانجام آمده است : هنگامیکه خداوند مشیه یا آدم را آفرید، روان در بدن نداشت، پس از چهل روز خداوندگار به پیر بنیامین سردستهٔ فرشتگان فرمان داد که به تن آدمی روان بدمد، و بنیامین بانوای راست، روان را به بدن آدمی دمید. (۱)

شاه نعمت‌اله جیحون آبادی مگری که از رهبران فرقه شاه‌هیاسی قرن سیزدهم هجری یارسان است، در باب آفرینش آدم پس از نقل روایت خلقت کالبد آدم به‌دمیدن روح در بدن او اشاره می‌کند و می‌گوید: چون قالب خاکی آدم روح نداشت، از این رو فرشتگان هفتگانه از خداوندگار خواهش کردند که روح به بدن او بدمد. آنگاه خداوندگار به آنان فرمان داد که روح به بدن وی بدمند، ولی روح نپذیرفت و ناگزیر پیش‌حق‌تعالی بازگشتند و آنرا با او در میان گذاشتند و چاره کار را خواستند. خداوندگار فرمود: بروید ساز نوازید تا روح روی خوش نشان دهد و به قالب آدم برود. فرشتگان رفتند و چنین کردند و روح بی‌درنگ در بدن آدم فرود آمد و آنگاه آدم به حمد و سپاس و ستایش خداوندگار پرداخت. چنانکه می‌گوید:

نکردی نزول روح در آن قفس
دگر باره یاران به عجز و نیاز
کشیدیم زحمت بسی روز و شب
به میل و به هنگ هر دورا کوفتیم
نباشد اگر امر خاوندگار
ز حق خواستند چاره کار را
ز پس کرد ایزد به هفتن نظر
روید و نوازید ساز و طرب
به نظم حقانی به بانگ بلند
همین بشنود روح آن بانگ ساز
بیاید در آن خانه سوی شما
چو آن روح تابد در آن جسم و جان

چنان بود بی‌جان و هم بی‌نفس
بلا به بگفتند ای کار ساز
که تا لطف حق ساخت بر ما سبب
در آن حوض با هم بیامیختیم
کجا روح در جسم گیرد قرار
شود سهل آن کار دشوار را
بگفتا به ایشان: به قلب بشر
بخوانید از شوق توصیف رب
کنید زمزمه زان تن ارجمند
شود مست و زیر آید او از فراز
شود بیخود از عطر سوی شما
بشرزنده گردد شود حمد خوان (۲)

در کتاب (دورهٔ هفتوازه) که جزوی از نامهٔ سرانجام می باشد، آمده است: یکی از پیغمبران آریائی که مظهر یکی از هفتوازه بوده، در زمان پادشاهی بیدادگر ظهور می کند و مردم را به سوی یکتا-پرستی فرا می خواند، ولی مردم از او معجزه می خواهند. وی سازی اختراع می کند که هفت آهنگ می نواخته و بوسیلهٔ آهنگهای آن مردم از هر سو گروه گروه به پیرامونش می آمدند و آئینش را می پذیرفتند. پادشاه چون از این ماجرا مطلع می شود، دستور می دهد که پیغمبر را بگیرند و بکشند. دژخیمان شاه چون به قصد کشتن او می روند، همینکه آوای ساز او را می شنوند آئینش را می پذیرند. پادشاه چون درمی یابد که بیشتر مردم و سپاهیانش به وی گرویده اند، او نیز سر می سپارد و ایمن می آورد. این ساز بنام (اسلحهٔ ساززن) معروف است. (۳)

شهرت دارد که شاهخوشین لرستانی و یارانانش ذکر جلی را با صوت حسن و نواختن آلات موسیقی اجراء می کرده اند. (۴) چنانکه از کتاب (دورهٔ شاهخوشین) مستفاد می شود: شاهخوشین در هنگام جوانی دویبیتی هائی انشاد نمود و آنها را بانوای تنبور در جمخانه برای یاران و پیروانش می خواند و آنان هم با وجد و سرور سرودها را تکرار می کردند. علاوه بر این امر به نواختن تنبور و خواندن سرود در همهٔ جمخانه ها داد و بدینسان روح مضطرب یاران و پیروان خود را با نوای تنبور آرامش می بخشید و پس از او نیز چنین عمل

۳- سکهٔ شرط دست نور هفتهٔ فرژن قفلشان نه آسمان زمین کردن بن
 بواندی داستان اسلحهٔ ساززن هر که پی ویتان مکرده پیون

(سرود بند ۲۸ سلطان اسحاق - دورهٔ هفتوازه)

۴- برهان الحق ص ۳۲

می کردند. (۵)

سلطان اسحاق برزنجه‌ئی هم خود تنبور می نواخت و سرود می —
سرائید و آنها را در جمخانه بانوای تنبور برای یاران و پیروانش
با آهنگک و دستان می خواند و بدینگونه بانوای تنبور و سرودهای نغز و
پرمغز و دلنشین خود به جمخانه رونق و صفای خاصی می بخشید.
عابدین جاف نیز که یکی از یاران و پیروان سلطان اسحاق است.
سردسته گروهی از تنبور زنان بوده و در نواختن تنبور مهارت تامی
داشته است، چنانکه پیرناری اورامی اورامظهر بارید و احمد اورامی
را نیز که در تنبور زنی بی نظیر بوده، نمودار نکیسسا می پندارد. (۶)
قاصد که یکی از سرایندگان قرن سیزدهم هجری است، در
اشعارش اشاره به رقص مشیه بوسیله نوای موسیقی می کند و می —
گوید: سراسر جهان چراغان می شود و همه غلامان و بندگان در کوه
و دشت گرد می آیند، زیرا در آنروز سلطان برای نیوشیدن و
شنیدن نوای موسیقی حضور می یابد. پادشاهم با غلامان و
بندگان خود در آن بزم شرکت می نماید و نوای ساز و موسیقی را
استماع می کند، و خود نیز نوائی سرمی دهد. آن نوا از آسمان به
زمین فرود می آید و مشیه هم با آهنگک آن نوا به رقص می پردازد و
عشق و شور و شعفی دراو پیدا می شود. (۷)

۵- سرانجام دست نویس

۶- نکیسسا، احمد، بارید، عابدین

ها فرهاد، داود، شاپور، پیرموسین

(نسخه خطی بارگه بارگه سرود ۵۳)

۷- میو چراغان، میو چراغان
گردی غلامان ملون نه داغان
یاران شام میو، یاران شام میو
شام پری بزم و پی اخشام میو
سراسر جهان میو چراغان
او رو شامیو پری شایلوغان
چنی غلامان یاران شام میو
نوای شام پی پی صب و شام میو

پیر بنیامین و پیرموسی و اکثر پیران و رهبران یارسان در گذشته چه در سرآئیدن اشعار نغز و شیوا و چه در نواختن تنبور مهارت تامی داشته‌اند. در جمخانه مردان حق با نواختن نوای تنبور به ذکر و ستایش حق تعالی می‌پردازند و با سرودهای مینوی نامه سرانجام روح خود را مسرور می‌نمایند. (۸)

انواع و اقسام مختلفه آلات موسیقی در نوشته‌های دینی یارسان مذکور است و در دواوین شعرای اهل حق اسامی برخی از آلات موسیقی آمده است. سازها و آلات موسیقی که از قدیم در میان کردان یارسان رایج بوده، بدینسان می‌باشد: «دایره، دف، طبل، سرنا، نی‌لبک، تنبور، کمانچه، شیپور، بربط، تار».

سید یعقوب ماهیدشتی که از سرایندگان قرن سیزدهم هجری یارسان است، در یکی از قصایدش بنام زاهد خشک، از سازهایی چون تار و تنبور و کمانچه نام می‌برد و نام خوانندگانی چون امین و نازدار و سلیمان و سیدمامی را می‌آورد و می‌گوید: ای زاهد، زندگیت حرام است. زیرا از زندگی چیزی نمی‌فهمی و نه شوری در سرداری و نه پایت به دام خو برویان افتاده است. بزم شادی ندیده‌ای و با دلربایان ننشسته‌ای. مردی هستی پشمینه‌پوش. تنهادر گوشه و کنجی می‌نشینی و از بحثهای علمی و دلدادگی بی‌آگاهی. به آواز تار و تنبور و کمانچه امین و نازدار و سلیمان و سیدمامی گوش نداده‌ای و بزم چوپایی و پایکوبی و دست‌افشانی را ندیده‌ای. برآستی اگر تو مانند

جه آسمانوه نوایی میو
و دم او هوا سوایی میو

نوایی میو، نوایی میو
مشیهش هر مشو هوایی میو

(نسخه خطی دیوان قاصد)

۸- نسخه سرانجام خطی

من این چیزها را ببینی و خودت را گم نکنی، آنگاه می دانم که زاهد و دیندار هستی. من و تو هرکدام یکدیگر را سرزنش می کنیم. در روز قیامت به همدیگر می رسیم. هرکدام آنچه را که داریم نشان می دهیم و آنچه که در درونمان هست نمایان می شود. آنروز دانسته می شود که سید یعقوب خداپرست است یا زاهد خشک. اینک سرودها:

زاهد زندگی و تو حرامن
 نه هرگز مجلس عیشت مقامن
 تقوا و طاعتکار پشمینه پوشی
 بی خور ژ نیش مژده خاسانی
 آگای نیت له سوز درد دل داری
 صراحی و دس صراحی نین
 نازار و آهنگ قنار شهوه
 زیرهش مور و دل و غشه وه
 نغمهش دل مکی ولانۀ زمور
 مرده یکروژه بکی فراموش
 نه رقص فارسی چو پی کذایی
 ناما و گوشت دنگ هلاشان
 حق پرستی ویت مکی فراموش
 له حق پرستی بالا دستنی
 حق و سی یاقویا و زاهدن (۹)

زاهد حرامن ، زاهد حرامن
 نه شورت و سر نه پات و دامن
 مرد معم ردا و دوشی
 مزگت نشینی دور له پاسانی
 سیر نکردنی گونه گلناری
 ژ رای درد عشق گمراهیت نین
 امینت نین و و تار شهوه
 سلیمان و و سوز کمانچه شهوه
 پنجه سی مامی تریکه تمور
 ناله مطربان نکردنی گوش
 خصوص چغانۀ رقص رضایی
 هرگز نیشی زاهد به لاشان
 اگر بوینی بشنوی و گوش
 اوسا مزانم حق پرستنی
 اوسا له دنیا خدا شاهدان

بابا یادگار سرانه‌ئی که از رهبران قرن هشتم هجری یارسان است، در یکی از سرودهایش خود را مظهر باربد و شاه ابراهیم ایوت

را نمودار خسرو پرویز می‌داند و می‌گوید : ای یادگار سرمست، هنگامیکه خسرو، بهرام را شکست داد، به فرمان و اشاره‌ی خواجه و صاحب روز الست، یارید آمد و بر بطنی دردست داشت و آنگاه سی لحن و آواز کردی برای دلدادگان و عشاق نواخت. من در آن بزمگاه نیکو یارید بودم و برادرم هم خسرو بود که از همه قید و بندها رستگار شد. (۱۰)

خانای قبادی که از سراینندگان قرن دوازدهم هجری است، در کتاب (خسرو و شیرین)، سی لحن و آواز یارید را چنین نام می‌برد : «عراقی، حجاز، گنج بادآور، گاوگنج، گنج سوخته، شادروان مرواری، تخت طاقدیسی، ناقوسی، اورنگی، حقه کاوس، ماه برکوهان، مشکدانه، نیمه روز، سبزدرسبز، سروستان، کلیدرومی، سروسببی، نوشین بساده، مشکمالی، غنچه کبک دری، کین سیاوش، کین ایرج، ماهور، باغ شیرین، نوروز، نخجیرگان، عشاق، گوره شاناز، مشکو، مهرگانی». چنانکه گوید :

آما یارید چون بلبل سرمست	لب خندان چون گل بر بطنی به دست
نشت نه پای سریر خسرو به اعزاز	جی سی دستان ساز لحن خوش آواز
گاهی به نوای گنج باد آورد	آرام چه دل عاشقان مبرد
گا چه گاوگنج مبی نغمه سنج	زمین چه شادی هورمشاننا گنج
چه گنج سوخته چون نوای بلبل	مشکاو او غنچه دل چون دسته گل
هم به شادروان مرواری دلبر	پر مکرد بساط پرویز چه گوهر

یادگاران زلال سرمست
و ربك و فرمان خواجه كه الست
سی اوای کردی پی دلداران بست
کاکام خسرو بی نه گردبندی رست

۱۰- زلال سرمست، زلال سرمست
چاکا که خسرو بهرام دا شکست
یارید آما بریتی نه دست
از یارید بیم نو بزمگای لست

(نسخه خطی زلال زلال)

تخت طاقدیسی چون مکردش ساز
 نغمه ناقوسی و اورنگی نه گوش
 چه حقه کاوس چون قند مخیزا
 چه نغمه وشی ماه برکوهان
 وختی که مژند ساز مشکدانه
 تاجه آرایش خورشید مدا دم
 منوازا آهنگ نیمه رو چون ساز
 چون سبز درسبز مژند به آهنگ
 چه قفل رومی دل مکرد گشاد
 هر گا به آهنگ سروسنتان مژند
 ار سرو سهی منوازا به ذوق
 گا نوشین بادهش چون جام نوشین
 مشکو چه نغمه مشکمالی او
 مهرگانیش ساز شاهان مبیزا
 مرغ دلخسته ماوزد نه پرواز
 مبردش جه دل صبرو جه سرهوش
 شکر شیره ویش درلاد مبیزا
 مشکاوا چون گل روح و دل و جان
 مکردش ختن ، جه بوی مشک یانه
 مگریزا سپای سرهنگان خم
 ماوردش به رقص زهره به آواز
 صدای تاثیرش متاونا سنگ
 کوکو کوگای غم هر مدا و باد
 بزم شا مکرد پر جه شیره قند
 عاشقان تمام مست مبین جه شوق
 لایعقل مکرد شیخان پاکدین
 مشکین بی چون رازشیرین و خسرو
 جه سوز دنگش محشرمخیزا (۱۱)

سازهای متداول در میان کردان یارسان

۱- تنبور : این ساز که دارای دسته دراز و کاسه کوچک شبیه سه تار می باشد، از قدیم در میان ایرانیان بویژه کردان رایج بوده است. در دایرةالمعارف بریتانیا آمده است که تنبور، ساز شرقی و از خانواده عود و دارای دسته بلند است که دویاسه سیم دارد و با ضربه انگشتان به صدا درمی آید. سپس توضیح می دهد که در قدیم دو نوع تنبور وجود داشته است، نوع اول دارای کاسه ای گلابی شکل

۱۱- خسرو و شیرین خانای قبادی ص ۱۱۸-۱۱۷

بوده که بیشتر در نواحی ایران و سوریه رواج داشته و از طریق ترکیه و یونان به اروپا رفته و نوع دوم دارای کاسه‌ای بیضی‌شکل بوده که بیشتر در مصر رواج داشته است.

در حجاریهای آشور سازی شبیه به تنبور مشاهده می‌شود، و در تحقیقاتی که در نینوا پایتخت آشور به عمل آمده، تعداد زیادی از سازهای مختلف معمول در سه هزار سال پیش بدست نوازندگان برتخته‌سنگها نقش شده است.



کردان یارسان در هنگام انعقاد جمع در جمخانه، سرودهای نامه‌سرانجام را با نوای تنبور و آواز می‌خوانند، و درمسلك یارسان نیایش به درگاه خداوندگار عموماً با سرود و آواز و نوای تنبور همراه است. اکثر رهبران یارسان در سرودن اشعار دلنشین و شیوا و نواختن تنبور ید طولائی داشته‌اند، و برای همین است که در اصطلاح عمومی کرد زبانان کلیه اشعاری که با آهنگ به شکل تصنیف

خوانده می‌شود، گورانی گویند و گورانی چرین به معنی آواز خواندن می‌باشد.

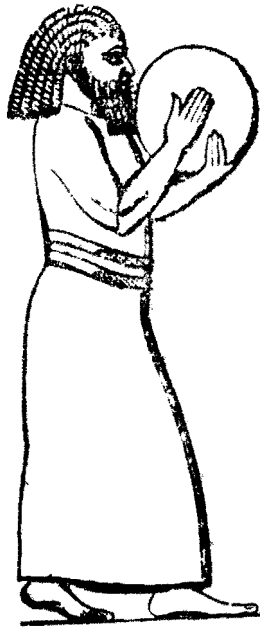
کلمه گورانی در اصل منسوب به ایل گوران است و گوران نام یکی از عشایر مهم کرد بین سنندج و کرمانشاه است که مردم آن پیرو مسلک یارسان و دارای عقاید و راه و روشها و ادبیات مخصوص به خود می‌باشد. کلیه اشعار و آثار منظوم کتب مسلکی گورانها دهجائی است و چون همیشه با آهنگهای مذهبی همراه است، لذا این نام در گویشهای دیگر کردی تعمیم یافته و هر شعر عامیانه‌ای را که با آهنگ بخوانند گورانی گویند.

۲- دایره: این ساز در میان کردان اهل حق و سرتاسر کردستان رایج است و اکثر مردم از آن استفاده می‌کنند. کشاورزان و دهقانان مناطق کردنشین دایره را برای همراهی آوازهای یکنفر در مجالس و مجامع شب‌نشینی بکار می‌برند. همچنین در رقصهای گروهی که در زبان کردی بنام چوبی و در فارسی بنام پنجه خوانده می‌شود، دایره‌رل اصلی را بر عهده دارد. این ساز کاملاً دایره‌ئی شکل است و از چوب آنرا می‌سازند و غشائی از پوست گوسفند بر روی آن می‌کشند. قسمت داخلی آن دارای حلقه‌های فلزی است که صدای این حلقه‌های فلزی در هنگام نواختن با صدای اصلی ساز مخلوط می‌شود.

دایره در میان اعراب نیز مرسوم بوده و در نواحی عرب‌نشین در دوره اسلامی دایره را بادست‌چپ نگاه می‌داشتند و بادست راست می‌نواختند. اولیاء چلبی نقل می‌کند که دایره در مجلس جشن عروسی حضرت علی و حضرت فاطمه علیهم‌السلام نواخته شده است. در میان کردان هم بادست‌چپ نگاه داشته می‌شود و بادست راست

نواخته می شود.

دایره را در قدیم چمبر می نامیدند و در زبان پهلوی نیز کمبر می گفتند. قدیمترین نشانه ای که از این ساز در دست است، نقش هائی است که در خرابه های کشور باستانی آشور یافت می شود. در این نقش ها در بین دسته ای از نوازندگان سازهای مختلف، يك نفر نوازنده دایره مشاهده می شود.



۳- دف : دف شبیه دایره است با این تفاوت که ضخامت کمان آن بیشتر می باشد و دارای چنبرچوبی و پوست نازک است. دف را نیز مانند دایره با دست چپ نگاه می دارند و با دست راست می نوازند. کردان یارسان در گذشته در خانقاهها و مجالس مذهبی از دف استفاده می کردند ولی اکنون از تنبور بهره می برند. در کردستان در اویش برای همراهی اشعار مذهبی در خانقاهها از دف استفاده می کنند. خوانندگان معتبر صدر اسلام از قبیل عزالمیلاء که از

شاگردان سائب خاثر و نشیط پارسى بود، در آغاز بكمك دف ، هنگام خواندن آواز، وزن شعر را نگاه مى داشت و طويس نخستين كسى بود كه در مدینه ايقاع يا آلات ضريبى را بكار برد و عزالميلاء نخستين خواننده اى بود كه در حجاز آنرا معرفى كرد.

۴- كمانچه : كمانچه از سازهاى قديم ايران است. ابن الفقيه كه در اوائل قرن سوم هجرى در دوره سامانيان مى زيسته، نخستين كسى است كه از كمانچه نام برده و مى گويد : اين ساز در نواحى سند و همچنين در مصر مورد علاقه بوده است. مؤلف كتاب (كنزالتحف)، كمانچه و غيرك را يكي مى داند، در حاليكه (ابن غيبى) بين آنها تفاوت قائل است و مى گويد : غيرك از كمانچه بزرگتر است و علاوه بر دو سيمى كه روى آن آرشه كشيده مى شود هشت سيم اضافى نيز براى زياد كردن طنين دارد. اين ساز از روزگاران كهن درميان كردان اهل حق و ديگر طوايف كرد متداول بوده و از آن در جشن ها و شادىها و مجامع عروسى استفاده مى کرده اند.

۵- طبل : طبل يكي از آلات موسيقى شبيه به دايره است، ولى اين داراى ديواره بلند چوبى مى باشد كه در هر دو طرف آن پوست نازكى كشيده شده و باد و تکه چوب نواخته مى شود، طبل از آلات ايقاع يا ضريبى است و كردان يارسان از آن فقط در عروسيها و جشنها استفاده مى کنند. ابن خلدون به ضربه هاى مهيب طبل درميان ايرانيان اشاره مى كند و مى گويد اعراب صدر اسلام به طبل اهميت زيادى ندى دادند.

نقوذ شاهنامه در آثار شعرای یارسان

(اهل حق)

کردان چون خود را از نخستین اقوام ایرانی میدانند، بیش از سایر اقوام ایرانی به داستانهای شاهنامه دل بستگی دارند و در تمام ادوار از بازگو کردن این داستانها تغذیه روحی نموده و به حماسه های آن مباحث کرده اند، زیرا کردان اکثر شمیریاران و قهرمانان ایرانی شاهنامه را از خود می دانند و از ذکر دلاوری ها و پهلوانی های آنان می بالند و سرافرازی می کنند، از این رو بازگو کردن این داستانهای منظوم با آهنگهای مخصوص کردی شب چره خانوادگی بزرگ کردان بوده است و شنیدن این مضامین جان و روان آنان را شاداب کرده و بر شهامت دلاوریشان افزوده است. (۱)

کردان شاهنامه را بسی گرامی میدانند و نام بیشتر زنان و مردان آنان، همان نامهای شاهنامه است، مانند کیومرث، هوشنگ، جمشید، فریدون، گاو، رستم، سهراب، منیژه، گل اندام، تمهینه

۱- نگاه کنید به : کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او تألیف رشید یاسمی تهران ۱۳۱۶ ص ۳.

و اینگونه نامهای باستانی. (۲)

پوشیده نماند که پیش از گردآوری و نظم شاهنامه از سوی فردوسی سخنور بزرگ ایران، دلاوری‌ها و قهرمانی قهرمانان و دلاوران شاهنامه و داستانهای آن در خاطره اکثر ایرانیان بویژه کردان وجود داشته است و شعرای کرد مانند دیگر شعرای پیش از فردوسی بعضی از این داستانها را طبق روایت افراد، جداگانه به کردی به نظم درآورده‌اند که اکنون نسخه‌های آنها در دسترس است. پاره‌ای از این داستانهای منظم کردی با داستانهای که در شاهنامه فردوسی آمده مطابقت دارد و برخی دیگر با اختلافاتی مستقیماً از راویان کرد گرفته شده و از سوی سرایندگان کرد به نظم درآمده است. (۳)

پس از تنظیم شاهنامه از سوی فردوسی، سرایندگان کرد بازم کوشیده‌اند شاهنامه را به پیروی از کار او مجدداً به کردی برگردانند و این کار را هم کرده‌اند. با توجه به علاقه سرشاری که کردان به داستانهای شاهنامه داشته‌اند، اکثر سرایندگان در آثار ادبی خود، به پهلوانان و ناموران شاهنامه که متناسب با موضوعات مختلف ادبی بوده اشاره کرده و گاهی از دلاوری‌ها و بزرگ‌منشیمها و مردانگیها و دلدادگی‌های آنان در مراحل گوناگون، مضامین زیبایی‌اقتباس کرده‌اند. از جمله این اقتباسها در زمینه عشق، از داستانهای: بیژن و منیژه، بهرام و گلندام، خسرو و شیرین، شیرین و فرهاد و در زمینه دلاوری از داستانهای: رستم و سهراب، برزو و فرامرز، رستم و اسفندیار، گیو و گودرز و کاوه و فریدون و در زمینه فروشکوه و قدرت، از داستانهای: فرمانروائی کیخسرو، کیقباد، کیکاوس و فریدون و در زمینه معنویات

۲- نك : ناوی كچ و كورانی كوردی - دانه: گیوموكریانی هه ولیر ۱۹۵۸.

۳- نسخه‌های کردی شاهنامه که در دسترس است.

و عرفان از: کیومرث، جمشید، گشتاسب، لهراسب، زردشت، پیرمغان و جام جم بهره‌برداری کرده و اشعار زیبای خود را با این اقتباسات نغز و زیبا آراسته‌اند. (۴)

کردان همه فرمانروایان و پهلوانان و قهرمانان ایرانی شاهنامه را کرد می‌دانند و چنانکه قبلاً ذکر شد، آنان هنگام شاهنامه خوانی به فروشکوه و قدرت فرمانروایان و قهرمانی قهرمانان داستانهای شاهنامه سرافرازی می‌کنند و به خود می‌بالند، به ویژه گروه یارسان یا اهل حق که یکی از طوایف قدیم کرد می‌باشند، آئینشان بخشی از کیش کهن ایران باستان است و به عبارت دیگر پیرو عرفان آئین زردشت هستند، این گروه به فرمانروایان و قهرمانان شاهنامه با دید معنوی می‌نگرند و آنان را مظهر فرایزدی می‌دانند، از این رو تمام آثار ادبی و عرفانی شعرای اهل حق مملو از نام فرمانروایان و قهرمانان ایران باستان و ذکر سجایا و خصال پسندیده آنان در عدالت و جوانمردی است. (۵)

نامه سرانجام که کتاب مسلکی گروه یارسان می‌باشد، همه شهریاران و پهلوانان ایرانی شاهنامه را کردیاد کرده و سراینندگان کرد یارسان در اشعار خود به داستانهای شاهنامه اشاره کرده‌اند و در زمینه عرفانی خود را در مقام آنان می‌بینند و آنان را مظهر فیض و برکت عرفانی می‌پندارند. (۶)

دلیل ما برای اینکه کردان پیش از تنظیم شاهنامه از سوی فردوسی تمام داستانهای شاهنامه را در سینه داشته‌اند، این است که می‌دانیم نگارش شاهنامه فردوسی در سال چهارصد هجری پایان یافته است،

۴- نسخه خطی سرانجام بخش بارگه بارگه.

۵- همان مأخذ نسخه خطی سرانجام.

۶- نسخه خطی بارگه بارگه.

در صورتیکه برخی از شعرای کردکمی پیش از این تاریخ زیسته‌اند و دارای آثار ادبی می‌باشند، در اشعار خود به داستانهای شاهنامه به معنی اعم اشاره کرده و اکثر شهریاران و قهرمانان ایران باستان را که فردوسی بعداً آنان را در شاهنامه آورده است ذکر کرده‌اند. (۷)

سرایندگان کرد به پیروی از فردوسی چندین مثنوی سروده‌اند و داستانهای شاهنامه را هم جداگانه به کردی برگردانده‌اند، نام داستانهای کردی شاهنامه که از دستبرد زمانه مصون مانده و به ما رسیده بدینگونه است: «شیرین و خسرو، خسرو و شیرین، شیرین و فرهاد، بهرام و گلندام، هفت‌خوان رستم، رستم و سهراب، جهانگیر و رستم، برزو و فرامرز، ببریجان، بیژن و منیژه، هفت‌رزم، نه‌رزم، یازده‌رزم، رستم و زرده‌نگ، رستم و اسفندیار، کئیزک و یازده‌رزم، کاوه کرد، اسکندرنامه، رستم‌نامه، زرده‌نگ». (۸)

افزون بر اینها الماس‌خان کلهر که یکی از سرایندگان کردان کلهر کرمانشاه است، همه شاهنامه فردوسی را در ده سال با کوششهای خستگی ناپذیر شبانه‌روزی به گویش گورانی برگردانده است. از این شاهنامه دو نسخه موجود است، یکی در دیه خوشمقام گروس و دیگری در گهواره کرمانشاه، که جای بسی افسوس است این نوشته‌گرانها که همه کردان به آن دلبستگی دارند تاکنون بچاپ نرسیده است. (۹)

چنانکه گفتیم سرایندگان کرد در اشعار خود اشارات زیادی به داستانهای شاهنامه کرده‌اند که اینک به بحث درباره برخی از آنها می‌پردازیم: بابا بزرگ لرستانی که از پیران خردمند و روشن بین

۷- نسخه خطی دوره شاخوشین.

۸- نک: میژوی نه‌ده بی کوردی علاءالدین سجای بغداد ۱۹۵۲ ص ۱۲۵.

۹- نگارنده شاهنامه خطی خوشمقام را دیده‌ام.

سده پنجم هجری یارسان است به داستان چیره شدن فریدون بر ضحاک
ماردوش پیاری کاوه آهنگر (۱۰) اشاره می کند و می گوید:

شام هویدا بی، شام هویدا بی
پری کارسازی شام هویدا بی
و ربك خواجام کاوه پیدا بی
و گرز گاوسار ضحاک دیدا بی (۱۱)

یعنی: برای کارسازی و کارپردازی مردم ایران به فرمان خدایم،
فریدون شاه هویدا شد و به فرمان و خواست او کاوه آهنگر پدیدار
گشت و مردم ایران را در پیرامون خود گرد آورد و چرم پاره آهنگری
خود را درفش کرد و به پیشگاه شاه فریدون رفتند و با سپاه بزرگی که
گرد آورده بودند کاخ ستم را ویران و ضحاک را هم با گرز گاوسر
نا بود کردند.

شاه ویس قلی نیز که از سراینندگان سده نهم هجری است در یکی
از دوبیتی هایش به این داستان اشاره می کند و می گوید:

اصلمن جه کرد، اصلمن جه کرد با بوم کردنان اصلمن جه کرد
من او شیره نان چنی دسته گرد سلسله سپای ضحاک کردم هرد (۱۲)

یعنی: اصل من کرد و پدرم کرد است، و از دیدگاه معنوی نمودار
آن شیرم که بادلاوران و گردان، سپاه ضحاک ماردوش را در هم کوبیدم
و شکست دادم.

درویش قلی کرندی سراینده سده سیزدهم هجری هم به این داستان

۱۰- نك : شاهنامه فردوسی باهتمام ژولمول تهران ۱۳۵۳ ص ۴۳ - ۲۸.

۱۱- نسخه خطی بارگه بارگه (قرن هشتم هجری).

۱۲- نك : تذکره اعلی باهتمام ایوانف تهران ۱۳۳۸ ص ۹۶.

اشاره می‌کند و می‌گوید:

مرداس تازی وو گشت مال‌هوه
ضحاک و شاه‌ی هزار سال‌هوه
کردان او دم گشت نه یاله‌وه
فریدون و زور گرز گوپاله‌وه
نکردن تمام دنیای دور منزل
کل و موت و مرگ داخل بین و گل (۱۳)

یعنی: مرداس تازی با آن همه دارائی و ضحاک فرزندش با هزار سال شاهی و کردان آن روزگار با پنهان نمودن خودشان از ترس ضحاک که در دره‌ها و کوه‌ها بسر می‌بردند و فریدون با گرزگاو ساراش که بر ضحاک چیره شد، با این همه تلاش نتوانستند زندگی را به کام بگذرانند و همگی از جهان رفتند.

پیروزی فریدون بر ضحاک ماردوش را کردان همه ساله جشن می‌گیرند چنانکه مینورسکی در دائرةالمعارف اسلامی از سیاحتنامه موریه بازگو می‌کند در سال ۱۸۱۲ میلادی، در سی و یکم ماه اوت، مردم در دماوند به یادگار رستگاری ایرانیان از زور و ستم ضحاک ماردوش جشنی گرفتند و این جشن را جشن کردی یا «المیدالکردی» می‌نامند. (۱۴)

سیداحمد بابایادگار که از پیران روشن بین و سراینندگان نامی سده هشتم هجری یارسان است، به داستان ایرج (۱۵) اشاره می‌کند و می‌گوید:

۱۳- نسخه خطی دیوان درویش قلی‌کردی..

۱۴- نک: تاریخ ریشه نژادی کرد تألیف احسان نوری تهران ۱۳۳۳ ص ۴۸.

۱۵- نک: همان مأخذ شاهنامه ص ۹۱ - ۷۰.

یادگار دونادون، یادگار دونادون

گردش دوران دنیای دونادون

ایرج بیانی پور فریدون

کاکام ابراهیم فر فریدون

چون پیر کنعان دو دیده کور بی

گردنم و هون تیغ سلم و تور بی

تا که منوچهر خزانه ضرور

غرق کردش نه بحرسپای سلم و تور (۱۶)

یعنی: ای یادگار! در چرخش زمان و جهان گردان من بسی رنجها دیدم زیرا از دیدگاه معنوی، من مانند ایرج پور فریدون بودم و کاکایم ابراهیم چون فریدون برای من مانند پیر کنعان که از دوری فرزندش دیدگانش نابینا گشت بسی رنجیده و پریشان شد زیرا با تیغ سلم و تور گردنم به خون آغشته شد تا اینکه منوچهر سپاه آن دو را در دریای خون فرو برد و خون بهای مرا از آنان گرفت.
با یادگار درسوردهای دیگرش به داستان خونخواهی منوچهر اشاره می کند و می گوید:

زالال کوی سنگ، زالال کوی سنگ

ابراهیم من زالال کوی سنگ

چاگا غلامان کفتن نه رای جنگ

سپای سلم و تور آوردن و تنگ

کاکام ابراهیم نامش بی پشنگ

چنی منوچهر پاک کردش اوننگ (۱۷)

۱۶- نسخه خطی زال زال.
۱۷- نسخه خطی زال زال.

یعنی: در آن دم که سپاهیان و بندگان به جنگ و نبرد برخاستند آنان سپاه سلم و تور را شکست دادند و پیشنگ و منوچهر آن دو دلاور ننگی را که سلم و تور بیار آورده بودند، با خون خود ستردند و دشمنان را نابود کردند و از میان بردند.

پیر محمد شهرزوری که از سرایندگان روشن بین و خردمند سده هشتم هجری است، در یکی از چامه‌هایش به داستان زال و سیمرغ (۱۸) اشاره می‌کند و می‌گوید:

او لانه سیمور، او لانه سیمور
بارگه شام لوا او لانه سیمور
سیمور، رزبار بی چنی زرده هور
زال، دستانش آورد و هر بور
نه سر کوی هربرز پروردش و شور
تا که گوره بی او گرد چرمور
و فرمان شام خواجه مونگک و خور
سام نریمان زال بردش و زور
خواجام و رنگش پری آزمور
سام و دستانش وست نه توی و اهور (۱۹)

یعنی: سیمرغ از دیدگاه معنوی که چون خاتون رزبار مهربان است بادمیدن آفتاب زال دستان را به لانه خود که در ستیغ کوه البرز بود، برد و در بالای آن کوه او را باناز و مهر پرورد، تا اینکه آن کودک موی سفید بیاید و بزرگ شد و جوانی برومند و دلاور گشت، به

۱۸- نك : همان مأخذ شامنامه ص ۱۱۱ - ۱۰۹.
۱۹- نسخه خطی بارگه بارگه.

فرمان خدایم پدیدآورنده ماه وخورشید، سام نریمان به کوه البرز
رهسپار شد و زال فرزندش را از سیمرخ گرفت و با خود آورد، خدا
که سام و زال دستان را به میان تندباد و گرداب انداخت می خواست
آنان را بیازماید.

بابایادگار پیرروشن بین یارسان دریکی از چامه هایش به این
داستان اشاره می کند و از دیدگاه معنوی خود را نماینده زال می خواند
و می گوید:

یادگار روی خاک، یادگار روی خاک
ابراهیم من یادگار روی خاک
چاگا و سیمرخ که بیمان اوراک
خاوندکار بی نام شا سهاک
کاکام ابراهیم نامش بی افلاک
بنیامین سام بی، سیمرخ بی دایراک (۲۰)

یعنی: ای یادگار! در روی این خاک آنگاه که مانند زال گرسنه
بودی و می گریستی، سیمرخ نیز که چون دایراک خاتون مهربان بود
و به تو مهر می ورزید و ترا باخود به البرزکوه برد و بزرگت کرد،
بی گمان خداوند همیشه یار و یاور بندگان است.

خاتون دایراک رزبار که بابایادگار نام وی را با احترام خاصی
در سرودهایش یاد کرده، از بانوان روشن بین و خردمند سده هفتم و
هشتم هجری یارسان است که در آئین یارسان یا اهل حق جزو فرشتگان
چهارگانه بشمار می رود. وی دریکی از دوبیتی هایش خود را نماینده
سیمرخ می خواند و می گوید:

او سایه و شمی، او سایه و شمی
بارگای شام وستن او سایه و شمی
چنی سه تنه بیام درهمی
سیمرغ، بیاندی چه رای رستمی (۲۱)

یعنی: بارگاه شاهم را درپرتو شمع جای دادم، من در آن دم باسه
تن دیگر از فرشتگان به سر می بردم و زمانی هم چون سیمرغ به کمک
رستم شتافتیم.

درویش قلی کردی هم به داستان زال و سیمرغ اشاره می کند و
پهلوانان دیگر شاهنامه را می ستایند و می گوید:

نریمان و سام و زور زال هوه
رستم هم و گرز و گوپاله وه
سیمرغ و شلاق شقۀ باله وه
سهراب هم و زور بی هواله وه
نکردن تمام دنیای دور منزل
کل و موت و مرگ داخل بین و گل (۲۲)

یعنی: سام و نریمان و زال بانیروی خداداد، رستم باگرزگران،
سیمرغ باشاه بالهای بزرگ، و سهراب بانیروی سرشار، جهان را
بکام نگذراندند و همگی جهان را بدرود گفتند.
میرزا شفیع پاوه بی که از سراینندگان نامی سده سیزدهم هجری
است، در ترجیع بندش به ستایش سیمرغ و گرشاسب و شاهان دیگر
شاهنامه می پردازد و می گوید:

۲۱- نسخه خطی دیوان خاتون رزبار.

۲۲- نسخه خطی دیوان درویش قلی کردی.

سیمرغ بو بالو بو پرشته‌وه
 گرشاسب بو زورو بو برشته‌وه
 شاهان و شاهی پشت الپشته‌وه
 نوذر و اردوی ایران گشته‌وه
 نکردن دوران دنیا تمامن
 میرزام گیلیای دور، دور تو کامن (۲۳)

یعنی: سیمرغ با بالهای تیز پرواز، و گرشاسب با نیروی جاویدان،
 شاهان باشاهی پشت در پشتشان، و نوذر شاه با همه سپاه ایران،
 روزگار را به کام نگذرانند، پس ای میرزا! تو چگونه می‌توانی جهان
 را به کام بگذرانی؟

پیرقاییل سمرقندی که از پیران روشن بین سده هفتم و هشتم
 هجری است در سرودهایش به داستان هوشنگ شاه پیشدادی و پیدایش
 آتش بوسیله او (۲۴) اشاره می‌کند و می‌گوید:

او یانه هوشنگ، او یانه هوشنگ
 بارگه شام لوا او یانه هوشنگ
 شام ویش هوشنگ بی‌دارای فروهنگ
 آهر زرده بام او مدا پرنگ
 داود او مار بی شام آورد و تنگ
 دودش، بر، آما، جه، دلی او سنگ
 و فرمان شام میردان یک رنگ
 پی شادی درون دان نه دف وچنگ

۲۳- نسخه خطی دیوان میرزا شفیق پاره‌ئی.

۲۴- نک: همان مأخذ شاهنامه ص ۱۹.

مولام رنگبازن او دارو صد رنگ

رنگش مورو نه زیل کین و ژنگ (۲۵)

یعنی: عظمت بارگاه خدا، در کاخ هوشنگ تجلی کرد. شاه من از دیدگاه معنوی ویگانگی روان همان هوشنگ شاه با فروهنگ بود، آتشی که از میان دو سنگ برخاست نمودار فروغ رخسار با یادگار (جزو هفت امشاسپندان) بود، ماری که شاه مرا به ستوه آورد نمودار پیرداد (جزو هفت امشاسپندان) بود که دودرونش از میان آن سنگ بلند شد و او مشوق کشف آتش گشت، به فرمان شاهم همه مردان و زنان همراز و همرا، برای شادی درون به پایکوبی و دست‌افشانی پرداختند و دف و ساز و چنگ نواختند و شادی کردند، مولایم رنگرز است و در کارگاه او رنگهای بسیار یافت می‌شود و این رنگها کین و ژنگ درون را پاکیزه می‌کند.

بر اساس اسنادی که در دسترس است کردن یارسان همه ساله سده را که جشن پیدایش آتش است جشن می‌گرفته و به آتش افروزی و شادی و پایکوبی و دست‌افشانی می‌پرداخته‌اند چنانکه در ویش قلی کردند هم به داستان هوشنگ شاه پیشدای و پیدایش آتش اشاره می‌کند و می‌گوید:

هوشنگ شا و سام سه‌مناکه‌وه
آیر پیدا کرد نه روی خاکه‌وه
سرانجام وو گشت مال و راکه‌وه
سر نیا و روی خاک پاکه‌وه

تکریدن تمام دنیای دور منزل

کل و موت و مرگ داخل بین و گل (۲۶)

یعنی: هوشنگ شاه بانیروی خدادادیش آتش را در روی زمین پیدا کرد و برای همه مردم سودمند گردید. ولی سرانجام با آن همه دارائی و توانائی و هوشیاری سربه روی این خاک پاک نهاد و نام نیک از خود بجا گذاشت.

پیر عنوان کعبه‌ئی که از سرایندگان و پیران روشن بین سده هفتم و هشتم هجری است در سرودهایش به داستان پادشاهی جمشید شاه پیشدادی (۲۷) اشاره می‌کند و می‌گوید:

اوکوی جمشید، اوکوی جمشید	بارگه شام وستن اوکوی جمشید
ویش بی منوچهر چاورو امید	جمشیر زرده بام بی جه ور زید
حاجات جهان او کردش پدید	تعلیم حیوان پا دستش ورزید
چوارتن هفتنان شونشان پرزید	قباد ها بنیام وزیر شاهید
داود بی کاوه استاد حدید	فریدون روچیار دفترش تمجید
شیده مصطفی رخسارش چون شید	ایرج زرده بام چنی حق مرید
سلم و تور سپاش وینه و لگ بید	مولام رنگبازن رنگش توحید (۲۸)

یعنی: بارگاه ذات احدیت الهی درکوی جمشید فرود آمد. شاهم نمودار منوچهر و سرچشمه امید بود، جمشید هم مظهر بایادگار بود، نیازمندیهای جهان را او پدید آورد و جانداران بادیست او آموزش ورزیدند، چهار تن و هفت تن (هفت امشاسپندان) رمز و

۲۶- نسخه خطی دیوان درویش قلی کرندی.

۲۷- نك: همان مأخذ شاهنامه ص ۲۵.

۲۸- نسخه خطی بارگه بارگه.

نشانشان چنین بود: قباد جلوۀ بنیامین که وزیر او بود، داود جلوۀ کاوۀ آهنگر بود، فریدون جلوۀ روچیار دفتردار بود، شیده جلوۀ مصطفی و رخسارش مانند خورشید بود، ایرج جلوۀ بابایادگار و پیرو مریدحق بود، پیروان مولایم بسان پیروان ایرج بی شمار بود، مولایم رنگرز است و رنگ کارگاه او توحید و یکتاپرستی است. سید احمد بابایادگار هم در یکی از دوبیتی هایش به داستان جمشیدشاه اشاره می کند و می گوید :

زلال جمشیر، زلال جمشیر یادگارنان زلال جمشیر
جام بنیامینا جم بین نه میر بنیام آفتاو ماورو و تیر (۲۹)

یعنی : من یادگارم و ازدیدگاه معنوی مانند جمشیدشاه پیشدادی پاك و پاکزادم و بنیامین (جزو هفت امشاسپندان) نمودار جام جهان نمای اوست که همه در پیرامونش گرد می آیند و او هم به آنان مهر می ورزد، بنیامین که از راه معنوی با جمشیدشاه همپایه است، با نیروی ایزدی آفتاب را با تیر نیروی معنوی و خداشناسی به پائین می آورد.

شاه ابراهیم ایوت هم که از پیران روشن بین و سرایندگان پرشور سده هفتم هجری است در سرودهایش به جمشیدشاه پیشدادی اشاره می کند و می گوید :

زلال کوی بید ، زلال کوی بید
ابراهیمنان زلال کوی بید
ابراهیم نامم فرم بی شدید
پادشام پلنگ بی نه کوی ناپدید

ها کشور بیسام از نامم جمشید

کاکم یادگار نامش بی خورشید (۳۰)

یعنی : من ابراهیم پاك و پاکزادم، و در زمانهای گذشته دارای فروشکوه بوده‌ام و پادشاهم که نامش پلنگ بود، در جهان ناپیدا بسر می‌برد و من هم در آن دم از راه معنوی نمودار جمشید شاه پیشدادی بودم و کشور ایران از آن من بود و کاکایم بابایادگار نیز نمودار خورشید خداوندی بود که من او را به سوی خود فراخواندم.

باباناووس جاف نیز از سرایندگان و رهبران پرشور سده پنجم هجری است در یکی از دوبیتی‌هایش به داستان جمشید و دختر گورنگ شاه زابلی (۳۱) اشاره می‌کند و می‌گوید:

جه زاو و سری جه کو و دشتی جه دلی باغی وینه بهشتی
جم بیم مگیلیام پی بخت نشتی تا بیم و هامدم زیوا سرشتی (۳۲)

یعنی : مانند جمشید شاه پیشدادی زمانی آواره کوه و دشت و دمن و دوره‌ها شدم و سرانجام به میان باغی رسیدم که مانند بهشت برین بود و من چون برای نیک بختی می‌گشتم خداوند مرا بازیبا سرشتی آشنا کرد و باهم پیوند همسری بستیم و روزگاری زیستیم.

کاکه احمد جاف که از سرایندگان نامی سده پنجم هجری است در یکی از دوبیتی‌هایش به داستان زال و رودابه اشاره می‌کند و می‌گوید :

جه سراوسری جه دلی چالی چنی دریاو رود سوچیم بالای
تا بیم و هامدم گوناو لو آلی ذات آسوار نان چنی پیر زالی (۳۳)

۳۰- نسخه خطی زلال زلال.

۳۱- ملحقات شاهنامه بروخیم.

۳۲- نسخه خطی دوره باباناووس.

یعنی : من مانند زال بر فراز کوهها و بر روی آب دریاها و رودخانه‌ها و پستی‌های زمین به گشت و گذار پرداختم و سختیها و آسیبهای زیادی دیدم و خدای بزرگ مرا از همه این سختی‌ها و آسیب‌ها نگهداری کرد و سپس با فرشته‌خوئی که چون رودابه لبهایش آل و گونه‌هایش سرخ بود آشنایم کرد و با او پیوند همسری بستم و با هم همراز و هم‌رای و همدم گشتیم.

خاتون دایراک رزبار در یکی از دوبیتی‌هایش به داستان پیدایش رستم (۳۴) اشاره می‌کند و می‌گوید :

شینم او بارگایی، شیم او بارگایی سیمرخ بیانی شیم او بارگایی
چمکه رودابه رستمش زایی پی‌شادی و وش‌زال زرکایی (۳۵)

یعنی : من در آن روزگار سیمرخ بودم و هنگامیکه رودابه درد زایمان را دریافت، زال یکی از پره‌های مرا روی آتش نهاد و من بی‌درنگ به سوی بارگاه و کوشک او پرواز کردم و به رودابه مژده زادن رستم را دادم و پس از اینکه رستم را زائید زال زربسی خوشنود و شادمان گشت.

سیداکابر خاموش سراینده سده نهم هجری در یکی از دوبیتی‌هایش به داستان کشته‌شدن پیل سپید بدست رستم اشاره می‌کند و می‌گوید :

شی‌نه او میدان، شی‌نه او میدان رستم پری فیل شی‌نه او میدان
رستم رستما رستم موانان یاران رستمشان نه‌جم نمانان (۳۶)

۳۴- نك : همان مأخذ شاهنامه ص ۱۷۵.

۳۵- نسخه خطی دیوان رزبار.

۳۶- نسخه خطی سرانجام کاکائی.

یعنی : رستم که برای فیل سفید به میدان رفت، سرانجام فیل را کشت و براستی او نیرومند و پهلوان بود و بدینسان نام و آوازه پیدا کرد.

شاه تیمور بانیارانی که از رهبران سده سیزدهم روشن بین یارسان می باشد در یکی از چکامه هایش به رستم اشاره می کند و خود را از دیدگاه معنوی و یگانگی روان نمودار رستم می خواند و می گوید :

سرحلقه تاج طاوس پر من بیم	طاوس پر من بیم، طاوس پر من بیم
فرزند نامی زال زر من بیم	قهرمان نه پشت بحری و بر من بیم
دادرس امیر سیاوخش من بیم	دلیر داخواز کول رخش من بیم
مایه شکو و فر هم خدیو من بیم	کشنده قاتل سفید دیو من بیم
راننده دیو و اهریمن من بیم	دست و گرگین سفید فن من بیم
باج گیر نه شاه کابلی من بیم	سرتیل ایران زابلی من بیم
فریدون فر، زین نه گاو من بیم	سر نه حشار تازه ساو من بیم
شاماران شری ضحاک من بیم	عیار عارف تنیای تاک من بیم
مرغم گیج مدی و پیواروه	ایسه هام وی دون وینه ماروه
نه رای شرط و شون بارو و حساو	وخته بدرو طور دام گرداو
مرغی بیدارن جهان ها نه خاو (۳۷)	نه زمین (تیمور) نه سما آفتاو

یعنی : من از دیدگاه معنوی نمودار نیروی پهلوانان و قهرمانان ایران زمین بودم و اسب خود را در دریا و خشکی می تازاندم، من همان فرزند زال زر یعنی رستم جهان پهلوان نامور هستم که باسواری رخس به یاری شاهزاده سیاوش شتافتم و دیو سفید را کشتم و مایه

۳۷- نسخه خطی دیوان شاه تیمور بانیارانی.

فروشکوه شاه ایران گردیده و گرگین را نکوهیدم و دیوان و
 اهریمنان و بداندیشان را راندم و باج از شاه کابل گرفتم و مایه
 پیشرفت ایران زمین گردیدم، زمانی هم در کابلد فریدون شاه تا بیدم
 و بافره ایزدی برضحاك ماردوش چیره شدم و او را از میان برداشتم.
 شاه ابراهیم ایوت در یکی از چکامه هایش به داستان سیاوش (۳۸)
 اشاره می کند و می گوید :

ابراهیم عیان ، ابراهیم عیان درونم جوشا مرغم کرد عیان
 مظهر توس بیم شاهزاده کیان پور شا نوذر زرین پوش بیان
 کاکام یادگار دون سیاوخش نه پشت مرکب برشی نه آتش
 پشت کرد و ایران و دوان دو کشته بی و تیغ شای افراسیو
 تاگره فانوس خسرو بی روشن و زور رستم حق بابوش سن (۳۹)

یعنی : ای ابراهیم! درونم چنان جوشید که مرغ دلم به سخن آمد
 و گفت : تو نمودار توس پسر نوذر شاه زرین پوش کیانی هستی و
 کاکام یادگار مظهر سیاوش است که برای نمایاندن بی گناهی خود
 از میان آتش گذشت و از آن به تندرستی بیرون آمد سپس باشتاب
 برای جنگ با افراسیاب از مرز ایران گذشت و با تیغ او کشته شد
 و سرانجام چراغ بخت کیخسرو روشن شد و بازور بازوی رستم
 خون پدرش گرفته شد.

شاه ابراهیم در بند دیگر سرود هایش دوباره به همین داستان
 اشاره می کند و می گوید :

زالال کوی البوس، زالال کوی البوس یادگار من زالال کوی البوس

۳۸- همان مأخذ شاهنامه ص ۲۰۴-۹۸.

۳۹- نسخه خطی زالال زالال.

کاکه م سیاوخش هونش جوشا جوس از سندم حقتش یورتم بیا توس
 اوسا نه يك بين میردان آلوس شام نعره کیش بی گرزدار کاوس ۴۰
 یعنی : ای یادگار من که باپاکی و پاک منشی و دلیری از میان
 آتش گذشتی و تندرست بیرون آمدی، تو نمودار سیاوش هستی
 که در آن دم خونت جوشید و من که در پیکره تو بودم خون تو را
 از دشمنان ایران گرفتم، در آن زمان که يك يك مردان خشمگین شده
 بودند شاهم کاوس نیز برای تو بسی آزرده و اندوهگین بود.
 عالی قلندر سراینده سده هشتم هجری هم به این داستان اشاره
 می کند و می گوید :

مست و مدهوشو، مست و مدهوشو عالینان عالی مست و مدهوشو
 آسمان و زمین و هم مغروشو سیاوخشان هونم مجوشو (۴۱)
 یعنی : من عالی قلندر مست و مدهوشم و آسمان و زمین برایم
 می خروشد و می نالند زیرا من سیاوشم و اکنون هم خونم می جوشد.
 سیدحیدر مشهور به سیدپراکه که از رهبران روشن بین سده
 سیزدهم یارسان است دریکی از چامه هایش نیز به داستان سیاوش
 اشاره می کند و می گوید :

یاران نه خاموش، یاران نه خاموش شوی نه شوان نه خاو خاموش
 وینه سیاوخش سیای سواد پوش دیم صدای قوقوی یارم ها نه گوش
 و جخت مشاخا نو بند سرکو قواقوی یاران آخر بی و رو
 نو صدا و دنگه چند کس خروشا بیدار بیم نه خاو درونم جوشا
 ایسا هام نه فکر او صدا و خروش و میل بنیام هم بیو و گوش (۴۲)

۴۰- نسخه خطی سرانجام کاکائی.
 ۴۱- نسخه خطی سرانجام کاکائی.
 ۴۲- نسخه خطی دیوان سیدپراکه.

یعنی : ای یاران، شبی از شبها که در خواب خاموشی بودم، مانند سیاوش سیاه پوش آوای یار راستینم به گوشم خورد که باشتاب در بند قلعه کوهی پیاپی می خروشید و فریاد می زد و از آن بانگ و خروش گروهی همراز و همراهی او شدند و نالیدند تا اینکه شب تیره، روز شد و گیتی یکباره روشن گردید و من هم از خواب بیدار شدم و درونم بجوش آمد، اکنون بیاد آن ناله و خروش و سروش ایزدی هستم تا شاید باکوشش و فزونی سرورم بنیامین آن صدا و خروش دوباره به گوشم برسد.

خلیفه الماس گذره‌ئی که از سرایندگان سده سیزدهم هجری است در بیتهی از ابیاتش به داستان بیژن و منیژه اشاره می کند و می گوید :

هساره پروین منیجه آسا له سر چالکه‌ی بیژنا ویسا (۴۳)

یعنی : ستاره پروین منیژه آسا، بر سر چاه بیژن ایستاد. سید احمد یا پایادگار در یکی از چامه هایش به داستان گشتاسب شاه کیانی و پیدایش زردشت در زمان او (۴۴) اشاره می کند و شاه ابراهیم ایوت را از دیدگاه معنوی و یگانگی روان نمودار زردشت اسپیتمان می خواند و می گوید :

زال کوی زمان ، زال کوی زمان
یادگارسان زال کوی زمان
چاگا غلامان جم بین جه لامان
نامش گشتاسب بی شام و بی گمان

۴۳- نسخه خطی دیوان خلیفه الماس بکوشش نگارنده گردآوری شده.

۴۴- نك : همان مأخذ شاهنامه ص ۲۳۸ - ۱۸۰.

از او ناووس بیم روشن کردم مان

کاکاهم زردشت بی پوره اسپیمان (۴۵)

یعنی : ای یادگار پاک و پاکیزه! در زمان پادشاهی گشتاسب شاه کیانی زردشت پسر اسپیتمان پدیدار شد و مردم دسته دسته پیرامون او گرد آمدند و وی با فروغ آتش آتشکده‌ها همه‌جا را روشن کرد و همه جهانیان را به سوی یکتاپرستی و خداشناسی فرا خواند.

درویش‌قلی کردی در یکی از قصائدش به شاهان و ناموران و جنگاوران و پهلوانان نامی ایران اشاره می‌کند و می‌گوید :

جمشید جم بی، جمشید جم بی

اوسا که دوران جمشید جم بی

سراسر ایران بری نه خم بی

نام جم پری ایرانی شم بی (۴۶)

زال کرسی نشین ایوان زر بی

صلصال خیالش خیزان شر بی

سام صاحب گرز نوصد منی بی

کی قباد نه تخت دانه پنی بی

کیکاوس نه کیف کیان کی بی

زال نه ضحاکی عقل و فام ری بی

گودرز دفتردار میرزای سرمخش بی

خیزان خروش شای سیاوخش بی

۴۵- نسخه خطی زلال زلال.

۴۶- در آوستا نیز آمده است : که در زمان پادشاهی جم نامدار نه‌سرما بود و نه گرما، نه پیری بود نه‌مرگ، نه رشک‌داده دیوان (تاریخ ادبیات ایران تألیف دکتر رضازاده شفق تهران ۱۳۴ ص ۲۲).

زور زوردار ذات سهراب بی
 زنون هام بیعت افراسیاب بی
 جوشان آتش بور بیان بی
 شورشت بهمین نه عام عیان بی
 ارژنگ کیشکچی رامشگران بی
 دیو سفید ارکان مازندران بی
 بهرام بهرمین کلاف کمن بی
 زور زواره چون تهمتن بی
 تهمتن مایه فر ایران بی
 و گرزش توران یکسر ویران بی
 کشورسر نه رای زلف عبیرین بی
 شیروشیت عشق شیدای شیرین بی
 خسرو غرق هون مودای دلین بی
 گرا سرنگون دس کوکن بی
 یک نه شون یک هات نهات بی
 حیف (درویش قلی) دنیااش ظلمات بی (۴۷)

یعنی : در روزگار پادشاهی جم نامدار همه مردم ایران در
 آسایش و رفاه بسر می بردند و نام جم برای ایرانیان بسان شمع و
 چراغ بود، زالزر که خداوند هوش و دانش بود بر تخت زابلستان
 نشست و در ایوان زرنگار خود بسر می برد و دیو بدسرشت در
 اندیشه برپا کردن آشوب تازه ای بود، سام دارای گرز نهصدمنی
 بود و کیقباد بر تخت دانه بندجواهرات فرمانروائی می کرد و کیکاوس

۴۷- نسخه خطی دیوان درویش قلی کردی.

در کاخ کیان سرگرم بزم آرائی بود و گودرز هم دفتردار شاه کیانی بود، سیاوش پیوسته سرگرم جنگگ بود و سپهراب در نیرومندی بی‌مانند بود، زنون هم از افراسیاب پیروی می‌کرد، آتش جنگگ ببر بیان و شورش و هنگامهٔ بهمین پدید آمد و ارژنگگ نگهبان رامشگران بود و دیو سفید درمازندران فرمانروائی می‌کرد و بمهرام دلباختهٔ گلندام گردیده و زواره چون رستم تهمتن دلیر و نیرومند بود و تهمتن مایهٔ فروشکوه ایران بود و باگزش سرزمین تورانیان را که با ایرانیان دشمن بودند ویران کرد، سراسر مردم کشور در شگفت زیبائی شیرین بودند و شیرویه هم دیوانه و شیدای او شده بود که از تاب مهردرونش بادشنه پدرش را کشت و خسرو در خون غلطید و گراهم بر این انگیزه به دست فرهاد کوهکن سرنگون و نابود شد، یکایک این ناموران پا بجهان هستی نهادند و سرانجام از این سرای فانی رفتند، اما افسوس (درویش‌قلی) از جهان روشن بهره‌ئی نبرد و در جهان تاریکی زندگی را گذراند.

از این اشارات و مضامین در اشعار شعرای کرد زیاد به چشم می‌خورد و کردان با داستانهای شاهنامه چنان آشنا بوده‌اند که اندک اشاره و کنایه‌ای به یکی از بخشهای سرگذشت قهرمانان هر داستان سراسر رویداد را در ذهن ایشان می‌انگیزخته است. (۴۸) افزون بر اینها چنانکه در مقدمه یادآور شدم، سرایندگان کرد سراسر شاهنامه را به‌کردی برگردانده‌اند که یکی از آنان میرزا مصطفی دلی‌دلی است که در سدهٔ سیزدهم هجری می‌زیسته، این سراینده بخشی از شاهنامه را به‌گویی گورانی برگردانده است.

۴۸- تاثیر شاهنامه در آثار شعرای کرد نوشته نگارنده تهران ۱۳۵۶ (هنوز چاپ نشده است).

پس از این یادآوری‌های مقدماتی، اکنون گلچینی از سرانجام داستان کیخسرو شاه‌کیانی را برایتان بازگو می‌کنیم، سرانجام داستان شگفت‌انگیز کیخسرو که به فرمان سروش ایزدی از پادشاهی کناره‌گرفته بود و به کوه دماوند رفته و در آنجا از دیده‌ها پنهان شده است با خواب دیدن او آغاز می‌گردد:

شوی کیخسرو زاده کسی کیان شخصی نه‌خاودی و نش کرد عیان (۴۹)
 واتش کیخسرو و نت عیان بو باقی عمرتن بو چون و تو
 ستانای قصاص بابوت ژ ترکان آوردی و دست هون مشرکان
 شای افراسیاب و نمائای هلاک پی‌تنخوای بابوت کردی جگر چاک
 بردی و توران کاویانی درفش رخسار توران تمام بی بنفش
 هفت اقلیم تمام هندو سنندو چین ژ قاف تا و قاف تا بربر زمین
 دیوان جادو تمام دای شکست چند نامی نامدار آوردی و دست
 حکم کردگار وی طوره بین سحر روان بر جای مدار نین
 مبونمانی جی دنیای پر فن تشریف بوری پیری دماون
 چونکه ژ ازل بی طور بی نازل نه او سرزمین بگری منزل
 بچی بو ساوای شار خاموشان بگری مسکن وینه مدهوشان

بلی کیخسرو شاه شبی سروش ایزدی را در خواب دید و از مرگ خود آگاهی یافت، آنگاه بامداد از خواب برخاست و اهل حرم را فراخواند و عزم سفر خود را به دماوند و ناپدید شدنش را به آنان گفت :

کیخسرو کاتی شنفتش گفتار سحر هوریزا نکردش مدار

۴۹- چون نسخه برداران از ادبیات کردی آشنائی کامل نداشته‌اند از اینرو اشعار کمی نارسائی دارد و من عیناً آنها را نقل کردم باشد که بعداً بانسخه‌های دیگر تطبیق و نسخه بدل نوشته شود و این کار جداگانه‌ای است.

طلب کرد نه ور مشکویان تمام	بانو بانوان بالا نو تمام
کنیزان شوخ چنی غلامان	گیسو کمندان نویر تمامان
تمام سجده دان و شاه کیان	دست و روی سینه برابر مدران
واتش محبوبان کنیزان من	خاطر عزیزان نازاران من
بکن حلالم و لای خداون	مبو من بشم پری دماون
هاتف شو و من دادنش خبر	مبو پیوار بم نوکوی پر خطر

از شنیدن این خبر حیرت‌انگیز شگفتی در حرمسرا برپا شد و همگی به‌گریه وزاری افتادند و شیون کردند و برای رفتنش افسوس خوردند :

محبوبان چنی کنیزان شا	غلامان خاص گزیده درگا
سا که شتفتش چه خسرو خیر	کردن شور و شین گرد پری پیکر
به شین و شیون خاک کردن و سر	بی و رستاخیز چون روز محشر
شیون کردشان هر تا که تاوان	سنگ سرزمین کوان متاوان
واتن کیخسرو لال بخش لال پوش	مشیون شادی بانوی باده نوش
بانوی نیک پی چون نازی نه جا	چیش مکی چنی شیران هیجا

کیخسرو فرمود همه بزرگان و پهلوانان را فراخواندند، راز را به آنان نیز بازگفت، صحنه رستاخیز بار دیگر تازه شد، انقلاب عجیبی بود، رستم و گودرز و دیگر پهلوانان به پیشگاه شاه آمدند، و شاه ماجرا را نیز به آنان گفت :

جار دا و ایران تمام سراسر	سان سرداران دلیران ژی ور
بگگ و بگلران شاه کمر لال	گرد اولاد سام رستم چنی زال
گودرز دلیر اولاد میلاد	نوذری نژاد تمام فرخ زاد
و گرد سرداران که داشان خور	آمان و پابوس شاه دلاور

گردیان جم بین نه درگای خسرو گفتن نه روی خاک مدران و ادو
شا و اتش پیشان بلی سرداران گردن آزاد کن یاران یاوران
ار خاص و ار بد چنیستان کردم ایسه جی دنیای فانی ویردم
بلی ویردم ژی دنیای پر فن مبو راهی بم پری دماون

کیخسرو شاه، لهراسب را به جانشینی برگزید و در فرمانبرداری
از او به رستم پهلوان و دیگر دلاوران سفارش کرد و کم کم آماده
رفتن شد :

سا که ایدش وات او شای کمرلال رو کرد و رستم به خاطر ملال
هم و اتش و زال شاه دل نه جوش امانت ایدن نکن فراموش
لهراسب فرزند نور دیده من فرزند عزیز برگزیده من
امانت او مدرم پیستان ایوه مندین و بخت ویتان
صد بالا بکن نه باره لهراسب خوشحال بو ژدست نواده گرشاسب

پهلوانان و دیگر مردمان از سخنان کیخسرو بازهم به گریه و
زاری افتادند، همه بی تابی کردند، رستاخیزی بود :

سا که پیلتن شنفتش هوال دست کرد و زاری رستم چنی زال
تمام ایرانی سرداران یکسر کردن شور و شین چون روز محشر
واتن فداتیم شاه کیانی دما ت چون کریم ایمه ایرانی
شاهی وینه تو کی مبو پیدا ایمه چه دوریت گرد مویم شیدا
بگذر ژی راگه پرخوف و خطر ای خیالاته و نظر ماور

بلی و اسپین مرحله راز و نیاز و سوز و گداز است، پادشاه جاودان
زنده مردم را دلداری داد، از همه خدا حافظی کرد و سوار اسب
شد. روی به کوه دماوند نهاد. رفت و رفت تا از دیده ها پنهان شد،

به بارگاه خدا راه یافت و به جاودانی‌ها پیوست، این است آخرین
پرده از این فرخنده سفر روحانی :

کیخسرو بدای پیشان دلالت هنی نکرن شین و زلالت
یه رضای حقن مکرن زاری گرد پنا برن و ذات بساری
ویطور حکم بین و رضای یزدان پری دماون مبو بم روان
سا که ایدش وات سوار بی وزین روانه را بی و دیده اسرین
دست کرد و گردن یکایک و زار واتش ای ایران خدا نگهدار (۵۰)

داستان رستم و اسفندیار کردی
بسم الله الرحمن الرحیم

ایستای نیم ایستای نیم
بارت رحمت حسن و حسین
ایستای سینه افند و دل کس نند
یا ایس زلف زنده داران
در ای شهر یک رویش
و ناز رسول تعالی تبتیش
ایس هم این ای دلای داور
اگر صد قصه خود طریقی جم
تا فدی به شرح داستان بدین
کعبه و کج شای صاحب جن
و شاه ای زبان نهله به کشت
گفتی هم به شد شایان که به
فرد شش نهش اسفندیار به
و فریب شیر یکبار جزان
به نقره نورد کامندار آو
زهره پهلش حرمش کارزد
تمام مدی زین سیم کرده کشت

باز شد

دباودی زرد گرسی سناخ
و علم عظیم پر پی جنگ دین
و ضرب نند و نقره جان گذار
و یا و بازوی سلا اندا
کرد و چه سینه بار که خسروی
آخر سینه اکلیم ایس که نزل
ابو نهر ربه و ایم به ویش
یکش به باکان حرقه نیکان
مدان بود و خنی دلران
مدان با کله و نام کله
نامه محبت و کفار عرب
آخر و بیت سام زرد و خند
نامه بر نغمه خطا مدان
فامد با و نا و پایه سیر
شخ زمانه نسنه نند کشت
ای به سکنش رقم و انبان
جهان زهر بر آرد و چه بیخ
وزور کوبان حرمه نوردی
کرنال گروان به حرمش کینیم

پیکان کشته نام صاحب آو
زور زور کرد و چنی روی زمین
زین کرد و خنجانان لادار
و کرد کوبان حرمه دابدا
مغز در به نند بازوی بلوی
بنیسه و کشت با روی کین
کله با وقت کین سیرش
فرمان داد و جمع رسم نیکان
تا آو و کشت پهلای ایران
تا و لای کتاس و لای شهر بار
و مهر و محبت و با حور رب
مدان کرد نامه با جهر سیر
و حوای تلخ و کشت و نقران
ولای پهلای وزیر و کوب
بر انان نغمه صفای محبت
و حوای خوش کین صاحب نوردان
به هر نشتان گروم و بیخ
و شخ الماس برده و مردی
به چنان صفای نفس کینیم

صفحات اول و آخر یکی از نسخه‌های خطی داستان رستم و اسفندیار کردی شاهنامه که در سال ۱۲۹۹ هجری نوشته شده است.

تا بخش ز نیام سر به خاکه
 هر پوسه ای دات با کوشش
 خیز از دست تا خیز از دل و ان
 بهن توین گردش زردی
 رستم بری دوشی لاشه رویش
 سگ تنی کا قدر استیاج تن
 بشرط کورب قاعده اسام
 نیان تا بوت خاصه ز کفار
 جردم و اخیر بخشش کوه
 یدون و ایران لاشه رویش
 دیش پیش اما وزر دی
 دادی چون تاوت به خنجر
 دادی در دوشش آفرود و جنگ
 تا خون دار زوی کوی بود
 نوادای کشت کشت کشت
 بر یک کشت آج کوروی کوی
 کشتس چون کشت کوی کوی
 نیس پنهان رک فرزند به
 نه شبانه روز کوشش بندگی

بدید در غم خطه ناگوه
 برشی چه فاک کبان پیشش
 شوی کف نه جم خاک خوار
 کردن زایه برز دیاری
 سازنا سب روشی داکنش
 آور زردی کار به سبب تو
 دیش تملک نه خوار و جرم
 ست نیش نیش سبب و کما
 جز زرش برسم چون خسروان کرد
 کف زدی زین زایه شویون
 کیرا کیشا نکت سحت دیاری
 دیش دم دردم کوروش کرد
 آدر دوش بود نیش نابوش
 کروش زایه شویون سبب
 ناله نیرن کشتا نکت سحت
 کشت دای و جوشا نکت سحت
 دیش زدی کشت نکت کوروش کرد
 جوانه بیخورد بوده پند به
 غنی کتایون زردی دیاری

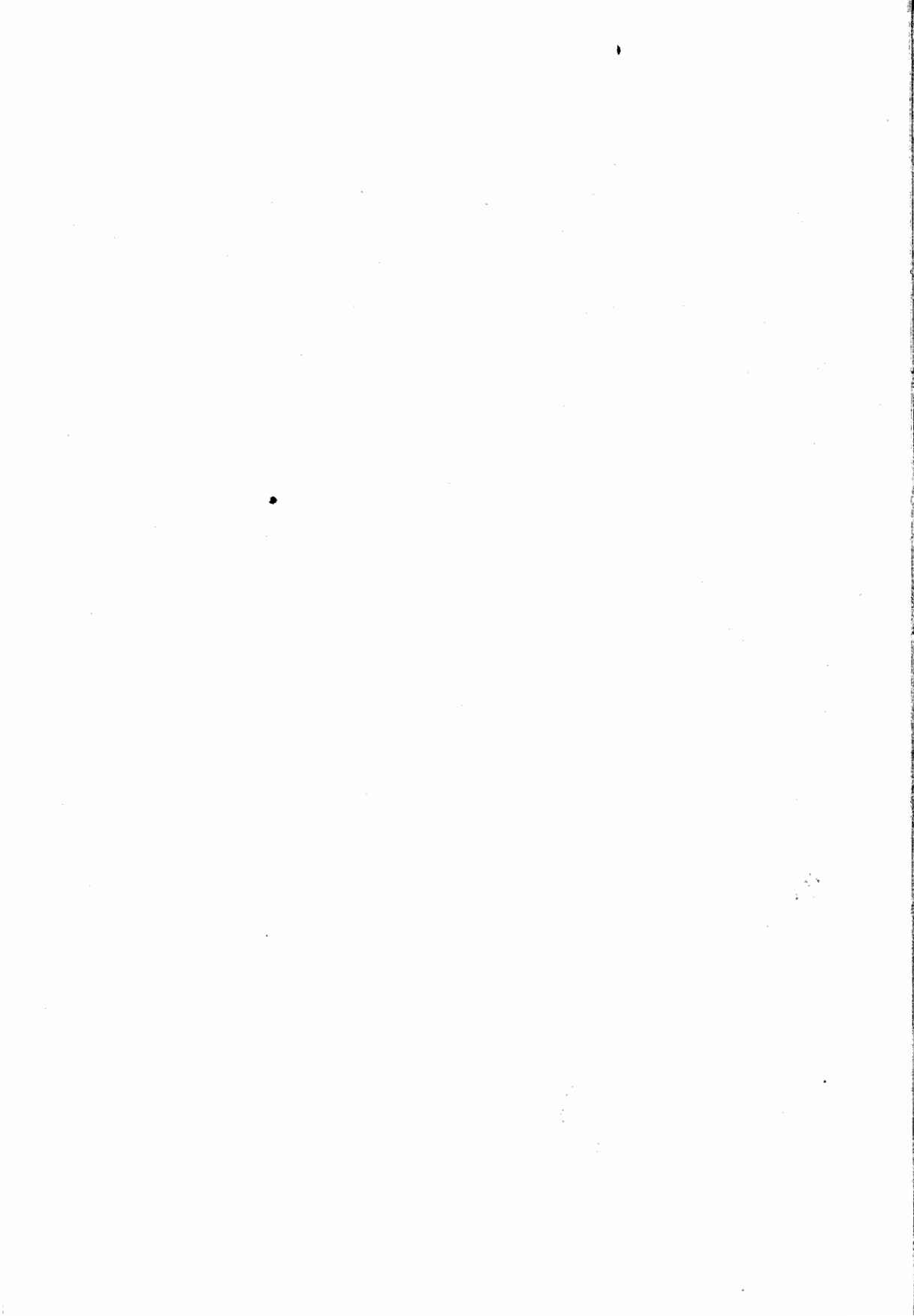
غنی قوم خوش زردی غمان
 لاشه رویش غنی فرزند است
 بکار و خنجر چون خنجر
 اعباد ووشان نو ابر او
 بوخت پنداخ سان سپاوه
 بهکس نهدن تا بر منزل
 ایند کاشن صاحب غمش زرد
 ماند دنیا کاشن دی ولدن
 اول نماز نکت سحت نکت سحت
 اول نماز نکت سحت نکت سحت
 بر کس خام دلرن نه دیاری
 به سبب شویون دیاری
 خوب حدوت و نکت سحت نکت سحت
 وقتی نکت سحت نکت سحت
 کشته نکت سحت نکت سحت
 به سبب و نکت سحت نکت سحت

زردی کف زردی غم پنهان
 سپردن کباب با سبک
 شانه بهر آن کینا سالار
 بهکس نهدن سپرد و داد
 کشت نکت سحت و غاب لوا براد
 ایک کینا سپرد و با سبک
 راهی کوروش و آه سرد
 او کشت نکت سحت نکت سحت
 کشته نکت سحت نکت سحت
 کشته نکت سحت نکت سحت
 بهکس نهدن تا بر منزل
 نکت سحت نکت سحت نکت سحت
 به سبب شویون دیاری
 به سبب شویون دیاری
 نکت سحت نکت سحت نکت سحت
 نکت سحت نکت سحت نکت سحت
 کشته نکت سحت نکت سحت
 کشته نکت سحت نکت سحت
 کشته نکت سحت نکت سحت

تت کتاب بوز که انکک الواب
 تاریخ است به شهرج الموط
 سطر بنده ای ۱۲۹۹

مردم





باباطاهر همدانی
برجسته‌ترین و پاکبازترین رهرو حقیقت



باباطاهر که از عرفا و حکمای قرن چهارم و پنجم هجری است، بنا به نامه سرانجام، وی به یکی از یاران و مقربان خاص شاه خوشین لرستانی (۶۰۶-۶۶۷ هجری) بشمار می‌رود. در خلاصه نامه سرانجام آمده است: شاه خوشین با یاران و سواران خود رهسپار همدان شد. بزرگان همدان به پیشوازش رفتند و خود را برای پذیرائی آماده کردند. شاه خوشین گفت لگام اسب را رهامی کنم، هر کجا برود در همانجا فرود می‌آیم. اسب به راه افتاد و از شهر کنار رفت و به تکیه

باباطاهر رسید و ایستاد. شاه خوشین پیاده شد و چشمش به باباطاهر افتاد. فرمود طاهر مهمانیم باباطاهر باخرسندی فراوان خوش آمد گفت و فرخنده گامش را گرامی شمرد. دو گوهر دانش و بینش باهم نشستند و به راز و نیاز و گفت و گو پرداختند. باباطاهر دیگچهئی داشت که يك چارك برنج می گرفت. فاطمه لره بیری شاهی که دل از جهان کنده و در آنجا بسر می برد، به دستور بابا دیگچه را پر از برنج کرد و بر روی آتش نهاد. خوراك آماده شد و همه خوردند و سیر شدند. شاه خوشین می خواست از خواسته و دارائی به باباطاهر بهره ای برساند. ولی پیر بلندمنش نپذیرفت. پاسخ داد مهر تو برای من از گنج و خواسته گرامی تراست. هنگامیکه شاه خوشین می خواست برود، فاطمه لره هم خواست با شاه خوشین برود. ولی باباطاهر که از دیر زمانی دلباخته او شده بود، پیش خود اندیشید که از شاه خوشین درخواست کند تا فاطمه لره را به همسریش در آورد. شاه خوشین اندیشه درونی او را دریافت و به وی نوید داد که پیوند زناشویی آن دو در روز شمار مانند پیوند لیلی و مجنون انجام خواهد یافت. (۱)

عالی قلندر که از پیران و بزرگان قرن هشتم و نهم هجری یارسان است، در یکی از دوبیتی هایش اشاره به رفتن شاه خوشین به همدان می کند و می گوید: من از راه معنوی و یگانگی روان نمودار باباطاهر همدانیم، در آن موقع شاه خوشین با یاران و سوارانش که به نهصد (۲) خوانده می شدند، مهمانم شدند. (۳)

۱- نك : مجموعه رسائل اهل حق باكوشش ايوانف تهران ۱۳۳۸ ص ۳۶.
 ۲- یاران و سواران شاه خوشین را به این علت نهصد می خواندند، زیرا وی یاران و پیروان خود را به نهصد دسته بخش بندی کرده بود.

۳- شام بی و مهمان، شام بی و مهمان عالینان عالی شام بی و مهمان
 چنی نهصد باش قلندران باباطاهر بیم میرد همدان

پیرقباد دیوانه نیز که از پیران و سرایندگان قرن هشتم هجری است، در پیمان دین که به پایه ارجمند برخی از بزرگان دین گواهی می‌دهد، از فرود آمدن بارگاه شاه‌خوشین درخانه باباطاهر همدانی یاد می‌کند و می‌گوید: بارگاه شاه‌خوشین درخانه باباطاهر فرود آمد، و خداوندگارم با آن کان و کرم قدیم قاهر، ذاتش از هر خبری آگاه است. (۴)

دکتر سعیدخان کردستانی در صفحهٔ چهل مجلهٔ عالم اسلامی می‌نویسد: باباطاهر چامه‌هایی باگوش گورانی سروده و آنها را برای اهل حق فرستاده است تاراه و روش خود را خوب بدانند و برابر آن رفتار کنند، و این سرودها اکنون نیز در میان اهل حق رایج است و آنها را بانوای تنبور در جمخانه می‌خوانند. (۵)

قدیمترین و مهمترین کتابی که از باباطاهر یاد کرده، کتاب (راحة الصدور) راوندی است که در حدود سال ۶۰۰ هجری تألیف شده است. در این کتاب از دیدار باباطاهر با طغرل بیگک سلجوقی یاد می‌کند و می‌نویسد: «شنیدم که چون سلطان طغرل بیگک به همدان آمد، از اولیاسه پیر بودند: باباطاهر و باباجعفر و شیخ حمشاد. کوهکی است بردر همدان آن را خضر خوانند. بر آنجا ایستاده بودند. نظر سلطان برایشان آمد. کوهکی لشکر بداشت و پیاده شد و با وزیر ابونصر الکندری پیش ایشان آمد و دست‌هایشان ببوسید. باباطاهر پارهٔ شیفته گونه بودی. او را گفت ای ترک با خلق خدا چه خواهی کرد؟ گفت آنچه تو فرمائی.

۴- او یانۀ طاهر ، او یانۀ طاهر ، بارگای شام وستن او یانۀ طاهر
بوکان و کرم قدیم قاهر نه‌گرد هوری ذاتش حاضر

(بارگه بارگه - بند ۴۰)

۵- دایرة المعارف الاسلامیه ص ۲۳۲.

بابا گفت آن کن که خدا می فرماید: ان الله يامر بالعدل والاحسان (۶)
 سلطان بگریست و گفت چنین کنم. بابا دستش بستد و گفت: از من
 پذیرفتی؟ سلطان گفت آری. بابا سرا بریقی شکسته که سالها از آن
 وضو کرده بود در انگشت داشت بیرون کرد و در انگشت سلطان کرد
 و گفت: مملکت عالم چنین در دست تو کردم، بر عدل باش. سلطان
 پیوست آن در میان تعویذها داشتی و چون مصافی پیش آمدی آن در
 انگشت کردی. اعتقاد پاک و صفای عقیدت او چنین بود». (۷)

شادروان رشید یاسمی در مقدمه دیوان باباطاهر می نویسد: سفر
 طغرل به همدان در حدود سال ۴۴۷ یا ۴۵۰ اتفاق افتاده است هر چند
 کلمه پیر در عبارت کتاب راحة الصدور ممکن است اشاره به مقام ارشاد
 باباطاهر باشد نه کثرت سن لکن از طرز مکالمه او با طغرل و از تقدیمی
 که بر دو رفیق خود در خطاب پادشاه یافته است می توان سن او را
 متجاوز از پنجاه دانست و از این قرار تولدش در آخر قرن چهارم هجری
 واقع می شود. (۸)

گراماتی که از بابا نقل می کنند در افواه بسیار است و در این
 مقال گنجایش ذکر ندارد. قبر بابا در همدان است و طوافگاه اهل دل
 است و قدیمترین ذکری که از آن شده در نزهة القلوب حمداله مستوفی
 است. برابر دائرة المعارف اسلامی، فاطمه لره و سید ابوالوفاء کرد
 و تقی کوثری نیز در کنار باباطاهر بخاک سپرده شده اند. (۹)
 از باباطاهر دو بیتی هائی به لهجه لری (۱۰) بجای مانده که بسی

۶- سورة نحل آیه ۹۲.

۷- راحة الصدور راوندی ص ۲۶۸.

۸- دیوان باباطاهر به تصحیح وحید دستگردی - تهران ۱۳۴۷ ص ۱۶.

۹- دائرة المعارف الاسلامیه ص ۲۳۷.

۱۰- نك مجلة دانشكده ادبیات تهران شماره ۲ سال چهارم دیماه ۱۳۳۵.

دلنشین و شیواست. بیشتر سرودهای باباطاهر در میان مردم روستاها و شهرها رایج است، و مردم سرودهای او را تا این روزگار سینه به سینه حفظ کرده‌اند، زیرا باباطاهر از نادرستی‌ها، ریاکاریها، اغراق، دورویی و چاکرمنشی و فضل‌فروشی و آنچه بشریت را فاسد می‌کند، بیزار بود و به همین علت تذکره‌نویسان و مورخان که از خوان حکام شکم سیر می‌کردند هرگز و در هیچ‌جا، نامی از این قلندر دلسوخته نبرده‌اند. دوبیتی‌های او را رویم‌رفته نزدیک به ۶۰۰ دوبیتی و ۵ غزل و چند قطعه بنام بابا ذکر کرده‌اند، ولی چون سرودهای بابا به لهجه لری سروده شده و نموداری است از زبان پهلوی، از اینرو طبق تحقیقاتی که شده، دوبیتی‌های او از ۱۳۰ تجاوز نمی‌کند و برخی قطعات پراکنده نیز بنام او در کتابها نقل شده که با دوبیتی‌های لری او هماهنگی دارد و می‌توان آنها را هم از بابا دانست. شادروان مجتبی مینوی اخیراً چند دوبیتی و دو قطعه اشعار بابا را در کتابخانه قونیه پیدا کرده که در سال ۸۴۸ هجری نگارش یافته است. این سرودها همان سرودهایی است که باباطاهر آنها را برای گروه یارسان فرستاده و آنان را به راه و روش خود دعوت نموده است. (۱۰) اینک سرودهای مزبور را با ترجمه آن نقل می‌کنیم:

۱

گراز زر او نمهی دیوانه از گل	به پرچینش کری وانوشه و ول
گر او بشنش نمهی آن دارشمشاد	گر او رونش کری آواج بلبل
سرنجامان بشی بپای بهرزی	پای ته گور وی ماوای ته گل

یعنی: اگر بجای گل و خاک دیوانی از زر درست کنی، و پرچینی از گل و بنفشه برای آن بسازی، و بر میانگاه آن درخت شمشاد نشانی که از هرسویش بلبل آواز بخواند، سرانجام از میان خواهی رفت و جاومآوای تو گور خواهد بود.

۲

زارجم دی ودای مورج اد خورد
مورجانی دو دستی و خدا درد
ناگهان بامدند باز و داری
زارجش کشت وموران زارج ادخورد
دال چه الوند کوهان کرد پرواز
بازش بکشت و خونش پاک وا خورد
بمعد نچیروان در دین ودائین
بوکدش تیر ودال از کار بدرد
بشه نچیروان دستت وچا دست
چه منت بد کره از کار بدرد
بنامی نشئه اینی که من کرد
بمن هر آن کردند هرودکه من کرد
خرم آن کیژ کو ود کار نبی
خوش آن کیژ کو وذنکوی کرد

یعنی: کبگی را دیدم که موری را زد و آنرا خورد. مورچه‌ها دو دست به سوی خدا دراز کردند. ناگهان بازی از درختی بگذشت و کبک راکشت و مورچه‌ها آن کبک را خوردند. عقابی از کوه الوند پرواز

کرد و بازار را بکشت و خونش را خورد. کمی بعد نخجیربانی بدانندیش آمد و تیری انداخت و عقاب را از پای درآورد. گفت ای نخجیربان خدا کند دستت شکسته شود که شکار مرا دریدی. در جواب به او گفت به این عمل خود گستاخ مباش، هر کار بدی که من کنم به من برمی-گردانند. خرم آن کس بدکار نباشد، خوشدل آنکس که به بدی نیندیشد.

۳

یا کم دردی هنی دریه نبدیار یا کم خوردید کهمان پیدا نبدیار
 من از آن رو به دامان ته زد دست دگردونت پروپائی نبدیار
 یعنی: در آنجا که من در دیدم، هنوز دریا نبود ای یار، جائی که
 من خورشید را دیدم، هنوز کهمان پیدا نبود ای یار، من از آن روز که
 دست به دامان تو شدم، در گردونت پروپا و نشانی نبود.

باباطاهر در این دو بیت، آفریننده جهان را بنام (یار) و جای او
 را در هزاران سال پیش از آفرینش، بنام (در) یاد می کند و می گوید:
 در جائی که من در دیدم هنوز دریا نبود ای یار، آنجا که من هورخش
 را دیدم، هنوز جهانی وجود نداشت و من از آن روز دست به دامان
 تو شدم، زیرا در گردونت پروپائی نبود.

سرایندگان یارسان نیز در سرودهای خود، آفریننده جهان را
 بنام یار یاد کرده اند. چنانکه شیخ امیر که یکی از پیران و سرایندگان
 روشن بین سده دوازدهم هجری یارسان است در این باره می گوید:

جلیل جبار، جلیل جبار یوانیم ثنای جلیل جبار
 نه لوح نه قلم نه یار نه اغیار پادشام نه دربی درنه دریابار

نه گالای گال بی نه چراچر بی تاوقت پادشام نه دانه در بی
یعنی: باید ستایش و ثنای باریتعالی را بکنیم و بیاد بیاوریم
هنگامی که نه لوح بود و نه قلم، و نه یار بود و نه اغیار، پادشاهم آن
آفریننده جهان، درجهان در بود و درهم در دریای ایزدی بود. آن دم
نه صدائی بود و نه غوغائی، و خداوندگارم در درون دری بود.

بنابه نامه سرانجام در روزازل هیچ چیز وجود نداشته است و همه
جهان دریا بوده و در ژرفای این دریا دری نمان بوده است. سپس
خداوندگار آن در را متلاشی می سازد و از پاشیدگی آن دودی به هوا
بلند می شود و آسمان را بوجود می آورد. آنگاه ستارگان را می آفریند
و شماره غلامان نیز در آن دوره معین بوده است و از تشعشعات نور
خود نیز ماه و خورشید و شب و روز را می آفریند.

واژه (در durr) در اینجا گنج پنهان بودن خدا را پیش از آفرینش
به یاد می آورد و مولانا جلال الدین مولوی در این باره می گوید:

گنج مخفی بد زپری چاک کرد خاک را تابان تر از افلاک کرد

و مستند آن حدیث قدسی ذیل است که می فرماید: «کنت کنزاً
مخفياً فاحببت أن اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف» یعنی: من گنج
پنهان بودم، پس دوست داشتم که شناخته شوم، و مردم را آفریدم تا
شناخته شوم. اما ابن تیمیه می گوید این کلام پیغمبر نیست و سندی
هم برای آن تابعال ارائه نشده، فقط در میان صوفیان متداول است.

۴

یباکه از مهرتم دم می زد ای یار خویش و بیگانگان سنگم زدای یار
جرمم اینه که از ته دوست دارم نه خونم کرد و نه راهی زدای یار

یعنی: آنجا که من از مهر و محبت تو دم می‌زدم ای یار، خویش
و بیگانگان سنگم می‌زدند ای یار. جرم و گناهم اینست که من ترا
دوست دارم، ولی نه خون کرده‌ام و نه راهی را برکسی گرفته‌ام.

۵

من آن پیرم که خوانندم قلندر نه خانم بی‌نه مانم بی‌نه لنگر
رو همه رو و رایم گرد گیتی شو در آیه و او سنگی نهم سر
یعنی من آن پیرم که قلندرم می‌خوانند. خانه و لنگرگاهی
ندارم. همه روز را در گردش گیتی هستم، و چون شب فرا رسد، بر
روی سنگی سر می‌نهم و می‌خوابم.

۶

یا از این بند در ازناوه کتیم خونم ادخورد و در خوناوه کتیم
یا درین شومه گیتی‌ام نیایا از خوبی باره در ورلاوه کتیم
یعنی: آرزو دارم که به ازناوه بیفتم زیرا برای معشوقه‌ام بسی
خون خورده‌ام. یا اینکه در این جهان شوم جائی برایم نباشد و از خود
به یکباره به آنسوافتم. ازناوه ناحیه‌ای بوده در همدان.

۷

پنج روزی هنی خرم کههان بی زمین خندان برمان آسمان بی
پنج روئی هنی هازید و سامان نه جیتان نام‌ونه ژانان نشان بی
یعنی: پنج‌روزی جهان خرم است، زمین خندان و جلو ما آسمان
است. پنج روز دیگر در این بوم و سامان، نه از اینان نام‌ونه از آنان

نشانی می ماند.

بابا در این دو بیت می گوید: مدتی جهان سبز و خرم و خندان است و مردم از زیباییهای آن بهره مند می شوند. اما پس از چندی همه آن زیباییها از بین می رود و دیگر نشان و اثری از آنها باقی نمی ماند و تنها نام کسی پایدار می ماند که از خود نام نیکی بجای گذارد و برای مردم سودمند باشد.

۸

الف کز کاف و نونش سر پبر کرد همش همان کهان اولاجور کرد
آنکش اد آفری گردون گردان آنش ادسات و من انداجه ار کرد

یعنی: هنگامیکه جهان آفریده شد، خداوند همه جهان را به رنگت لاجوردی درآورد. کسی که گردون گردان را آفرید، مرا نیز اندازه گر کرد.

(کاف) و (نون) در این دو بیت می گوید که نمودار واژه (کن) در عربی است، یادآور آیه: (انما امره اذا اراد شيئاً ان يقول له کن فيكون) می باشد که به معنی: جز این نیست فرمانش چون بخواهد چیزی را اینکه بگوید او را بشو، پس می شود. و بابا می گوید: وقتی که ایزد منان خواست جهان را پدید آورد، فرمود: کن و این فرمان فوراً انجام شد و جهان بوجود آمد.

۹

بشم به الوند دامن موشانم دامن از هر دو گیتی ها و شانم
نشانم توله و مویم به زاری بی که بلبل هنی و اول نشانم

یعنی: بروم به دامنه کوه الوند و در آنجا موبنشانم، و دامن خود را از هردو جهانباز دارم و توله موها یا تاکهای نازک را بنشانم و یا آه وزاری مویه کنم و بنالم. باشد که بازهم بلبل را با گل پهلوی هم بنشانم.

۱۰

از آن اسبیده بازم همدانی به تنهائی کرم نچیره وانی همه بمن و دیرند چرخ و شاهین بنام من کردند نچیره وانی یعنی: من آن باز سفید همدانی هستم که به تنهائی شکار می‌کنم و همه از من چرخ و شاهین دارند و بنام من شکار می‌کنند.

با یا در این دویبیتی خود را بنام باز سفید یاد کرده است. در اشعار پیران و سرایندگان یارسان هم به این نام برمی‌خوریم، یعنی پیشوایان و پیران یارسان خود را بنام باز و باز سفید خوانده‌اند و باری تعالی را هم شاهباز یعنی شاه بازان نامیده‌اند. در نامه سرانجام، باز به عارفان کامل که به مقام و پایه پیری می‌رسند تعبیر و تشبیه شده است و شاهباز هم که مقصود از آن شاه بازان است، نمودار باری تعالی تصور شده است. در واقع شاهباز تمثیلی است از وحدت وجود که بازان به سوی او می‌روند و پس از رسیدن به مقصود درمی‌یابند که آن شاهباز وجودی جز خود آنان نیست.

قدوة العارفين بابا شاه همدانی علیه السلام

۱ کز آثر رز او زهی دیوانه از کل
 که پرچینش کری وانوشه و دل
 کراوشنش نهی آن دار شمشاد
 کراوشن کری آواج بلبل
 سرنجامان بشی سپا بهرزی
 یای نه کور وی ماوای نه کل

۲ زار جسم بی ودای مویخ ادخورد
 ناکهان بامدند باز وداری
 دال جالوند کوهان کرد پرواز
 بمد نچیروان در دین ود آیین
 بشه نچیروان دستت و چادست
 سانی نشه ایی که من کرد
 موی رجوی دو دستی و خدا درد
 زار جش کشت و موران زارخ ادخورد
 بازش بکشت و خونس پاک و اخورد
 بوکوش تیر و دال از کار بدرد
 چه منت بدکوه از کار بدرد
 بمن هر آن کنند مَرود که من کرد

۳ یا کم دردی هنی دریه نبديار
 من از آن زوبد امان نه زد دست
 یا کم خوردید گهان پيدا نبديار
 ده کرد و نیت پرو پائی نبديار

۴ یا که از مهر تم دم می زده ای یار
 جرّمه اینه که از نه دوست خاتم
 خوش و بیگانگان سنم زدای یار
 نه خوم کرد و نم راهی زدای یار

۵ من آن پیرم که خواندم قلندر
 زو همه زو و رایم کرد کیتی
 نه خانم بی نه مانم بی نه لنگر
 شو در ایه و او سنگی نه هم سر

۶
یا ازین بند دَر از ناوه کتیم
یا دیرین شومه کیتی اُم نیاسیا
خونم اذ خورد و درخوناوه کتیم
از خوبی باره دَر و زلاوه کتیم

۷
پنج روزی هنی خُرم کهان بی
پنج رومی هنی هارزید و سامان
زمین خندان برمان آسمان بی
نه جینان نام و نه ژ آنان شان بی

۸
آلف کتر کاف و نونش سر بر کرد
آنکش اذ آفری کردون کردان
همش همان کهان او لاجور کرد
آنش اذ سات و من انداجه آر کرد

۹
بشم بالوند دامن مونی شام
نشام توله و مومیم بزار بی
دامن از هردو کیتی هاوشانم
بی که بلبل هنی و اول نشانم

۱۰
از آن اسبیده بازم همدانی
همه بمن و دیرند چرخ و شاهین
بندهای گرم نچسیره وانی
بنام من کردند نچسروانی

نسخه اشعار باباطاهر همدانی که در سال ۸۴۸ هجری نگارش یافته است.

منصور حلاج شهید بزرگت راه حق

منصور حلاج که از اکابر و اعظام اهل حق بشمار می‌رود، بنا به نامه سرانجام وی یکی از یاران شاه فضل ولی (از عرفای قرن سوم هجری) بشمار می‌رود. او چون برملوک و حکام وقت جسور و بی پروا بود و قصد واژگون کردن دولتمهای ظالم را داشت و مردم را به سوی حق دعوت می‌کرد، از این رو دشمنان دین حق، او را گرفتند و به دارش آویختند و جثه‌اش را سوزاندند و خاکسترش را در آب دجله انداختند و روح بزرگش به عالم نور خرامید و بعدها از خاکستر او شمس تبریزی بوجود آمد و راه او را در پیش گرفت. (۱)

سمعانی در کتاب (انساب) می‌گوید: حسین بن منصور حلاج در سال ۲۴۴ هجری در روستای طور متولد شده است. طور دهکده‌ای بوده در شمال شرق شهر بیضاء در هفت فرسخی شیراز.

حسین گرچه در طور متولد شده ولی در شوشتر نشونما یافته و دو سال در آنجا به تلمذ سهل بن عبدالله اشتغال نموده، آنگاه در سن هیجده سالگی از آنجا به بغداد رفته و با صوفیان آمیزش نموده و مدتی در صحبت جنید نهبانندی و ابوالحسن نوری بسر برده است. در بیست

۱- نامه خطی سرانجام.

سالگی به بصره رفت و شاگرد مدرسه حسن بصری شد. منصور حلاج در آنجا از دست عمر و مکی خرقة تصوف پوشید و خود پیر طریقت گردید. پس از آنکه حلاج خرقة تصوف را پوشید، ام‌الحسین دختر ابویعقوب اقطع بصری را در عقد نکاح آورد و تا آخر عمر با وی بسر برد. پس از این زناشویی حلاج برای بجا آوردن نخستین حج خویش، به سال ۲۷۰ هجری به مکه رفت، و از آنجا به بغداد بازگشت و به زیارت جنید رفت و پس از مدتی به شوشتر رهسپار شد و قریب یکسال در آنجا اقامت کرد و در این مرتبه واقعی در دل مردم بهم رسید تا اکثر ابنای زمان بر او حسد بردند آنگاه پنجسال از شوشتر غایب شده و به خراسان و ماوراءالنهر و از آنجا به سیستان و سپس به فارس رهسپار شد و اناالحق برزبان آورد تا در سال ۳۰۹ هجری بزیار دارش بردند و به دارش زدند.

شیخ فریدالدین عطار در (تذکرة الاولیاء) می نویسد: حسین منصور حلاج از بیضاء فارس بود و در واسط پرورده شد، چنانکه اول به تستر آمد بخدمت شیخ سهل بن عبدالله و دو سال در صحبت او بود پس عزم بغداد کرد و اول سفر او در هجده سالگی بود پس به بصره شد و به عمرو بن عثمان پیوست و هژده ماه در صحبت او بود پس یعقوب اقطع دختر بدو داد بعد از آن عمر بن عثمان از او برنجید. و از آنجا به بغداد آمد پیش جنید و جنید او را به سکوت و خلوت فرمود چندگاه در صحبت او صبر کرد پس قصد حجاز کرد و یکسال آنجا مجاور بود باز به بغداد آمد باجمعی صوفیان به پیش جنید آمد و از جنید مسائل پرسید جنید جواب نداد و گفت زود باشد که سرچوب پاره سرخ کنی گفت آنروز که من سرچوب پاره سرخ کنم تو جامه اهل صورت پوشی چنانکه آنروز که ائمه فتوی دادند که او را ببايد کشت جنید در جامه

تصوف بود نمی نوشت و خلیفه گفته بود که خط جنید باید، جنید دستار و دراعه در پوشید و به مدرسه شد و جواب فتوی که نحن نحکم بالظاهر یعنی بر ظاهر حال کشتنی است و فتوی بر ظاهر است اما باطن را خدای داند.

حسین چون از جنید مسایل نیافت متغیر شد و بی اجازت به تستر شد و یک سال آنجا بود و قبولی عظیم پیدا شد و او هیچ سخن اهل زمانه را وزنی ننهادی تا او را حسد کردند عمرو بن عثمان در باب او نامه ها نوشت به خوزستان و احوال او در چشم اهل آن دیار قبیح گردانید و او را نیز از آنجا دل بگرفت جامه متصرفه بیرون کرد و قبا در پوشید و به صحبت ابناء دنیا مشغول شد اما او را از آن تفاوتی نبود و پنج سال ناپدید شد و در آن مدت بعضی به خراسان و ماوراءالنهر می بود و بعضی به سیستان باز به اهواز آمد و اهل اهواز را سخن گفت و به نزدیک خاص و عام مقبول شد و از اسرار خلق سخن می گفت تا او را حلاج الاسرار گفتند پس مرقع در پوشید و عزم حرم کرد و در آن سفر بسیار خرقة پوش با او بودند چون به مکه رسید یعقوب نهرجوری به سحرش منسوب کرد پس از آنجا باز به بصره آمد باز به اهواز آمد پس گفت به بلاد شرکت می روم تا خلق به خدای خوانم به هندوستان رفت پس به ماوراءالنهر آمد پس به چین افتاد و خلق را به خدای خواند و ایشان را تصانیف ساخت. چون باز آمد از اقصاء عالم بدو نامه نوشتند.

حلاج پس از آن عزم مکه کرد و دو سال در حرم مجاور شد و چون باز آمد احوالش متغیر شد و آن حال به رنگی دیگر مبدل گشت که خلق را به معنی می خوانند که کس بر آن وقوف نمی یافت تا چنین نقل کنند که او را از پنجاه شهر بیرون کردند و روزگاری گذشت بروی که از آن عجب تر نبود و او را حلاج از آن گفتند که یک باز به انبار پنبه

برگذشت اشارتی کرد در حال دانه از پنبه بیرون آمد و خلق متحیر شدند. نقلست که شبانروزی چهارصد رکعت نماز کردی و برخورد لازم داشتی گفتند در این درجه که توئی چندین رنج چراست گفت نه راحت در حال دوستان اثر کند و نه رنج که دوستان فانی صفت اند و نه رنج در ایشان اثر کند و نه راحت.

نقلست که منصور حلاج می گفت حق حق اناالحق و به این علت او را گرفتند و به زندان افکندند. پس دیگر بار او را بردند تا بردار آویزند. صد هزار آدمی گرد آمدند و او چشم گرد می آورد و اناالحق می گفت. سپس بوسه بردار داد و گفت معراج مردان عشقست، آنگاه میزری بر میان بست و طیلسان بر افکنده دست برداشت و روی بر قبله مناجات کرد و گفت آنچه او داند و چون بر سر دار شد جماعتی که از مریدانش بودند سؤال کردند که چه گوئی در ما که مقرر بان توایم و در منکران که سنگ خواهند انداخت. گفت ایشان را دو ثواب و شما را يك ثواب باشد از بهر آنکه شما را به من حسن ظنی بیش نیست و ایشان از قوت توحید و صلابت شریعت می جنبند و توحید در شرع حاصل بود و حسن ظن فرع. پس شبلی در برابر آمد و به آواز بلند بانگ کرد و گفت **اولم ننهك عن العالمين** و گفت ما التصوف؟ حلاج گفت: کمترین مقام این است که می بینی، گفت بلندتر کدام است؟ گفت ترا بدان راه نیست پس هر کسی سنگی می انداخت. شبلی گلی در انداخت حلاج آهی کرد. گفتند آخر این همه سنگ انداختند هیچ نگفتی از این گل آه کنی؟ گفت آنها نمی دانند معذورند از او سختم می آید که داند و نمی باید انداخت. پس دستش را بریدند خنده زد. گفتند چیست؟ گفت الحمد لله که دست ما را بریدند مرد آن باشد که دست صفات ما را که کلاه همت از تارك عرش می رباید ببرد.

پس از آن پاهایش را بریدند، تبسمی کرد و گفت بدین پای که سفر خاکی کردمی قدمی دیگر دارم که هم اکنون سفر هر دو عالم خواهم کرد، پس دودست بریده را بر روی مالید و سرخ روی شد. گفتند چرا؟ گفت نمازی که عاشقان گزارند وضو را چنین بساید کرد. پس چشمهایش را برکنندند افغان از خلائق برخاست، بعضی می گریستند و بعضی سنگ می انداختند پس خواستند که زبانش را ببرند گفت چندان صبر کنید که سخن بگویم. روی سوی آسمان کرد و گفت: بدین رنجی که از برای من برمی دارند محرومشان مکن و از این دولتشان بی نصیب مگردان الحمد لله اگر دست و پای من بریدند بر سر کوی تو بریدندم و اگر سرم از تن جدا کردند در مشاهده جمال تو بود و پس از آن جان را به جان آفرین سپرد.

ابن خلکان می گوید: در سال ۳۰۹ هجری نخست دست و پا و سپس سر حلاج را بریدند و جثه او را سوزاندند و خاکستر آنرا در دجله انداختند و سرش را بر پل بغداد نصب کردند. یاران او معتقد و مدعی بودند که او کشته نشده است بلکه آن که کشته شده دشمن او و شبیه وی بوده است، و این همان مطلبی است که در قرآن مجید در باره حضرت عیسی آمده است که می فرماید: «وما قتلوه وما صلبوه ولكن شبه لهم...»^(۱) یعنی: و نکشتند او را و نه بردار کردند و لکن شبه شد مرایشان را.

مولانا عبدالرحمن جامی در کتاب (نفعات الانس) می گوید: حسین بن منصور الحلاج که کنیت او (ابوالمغیث) است، از بیضا بود که شهریست از شهرهای فارس. وی باجنید و نوری صحبت داشته و شاگرد عمرو بن عثمان مکی است. مشایخ در کار وی مختلف بوده اند

۱- سوره نساء آیه ۱۵۶.

بیشتر وی را رد کرده اند مگر چند تن مانند ابوالعباس عطا و شبلی و شیخ ابو عبدالله خفیف و شیخ ابوالقاسم نصیرآبادی، و ابوالعباس سریج به کشتن وی رضا نداد و فتوی نوشت گفت نمی دانم که او چه می گوید و در کتاب (کشف المحجوب) است که جمله متأخران قدس الله تعالی ارواحهم او را قبول کرده اند و هجران بعضی از متقدمان قدس الله ارواحهم نه به معنی طعن اندر دین وی بود مهجور معاشرت مهجور اصل نباشد و از متأخران طریقت شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس الله تعالی سره فرموده است که حسین منصور حلاج قدس الله روحه در علو حال است در عهد وی در مشرق و مغرب کس چون او نبوده.

شیخ الاسلام گفت که ویرا به سبب مسأله‌ی الهام بکشتند و در آن جور بود بروی که گفتند اینکه وی می گوید پیغمبر است و نه چنان بود، شبلی زیردار وی باز ایستاد و گفت: **اولم تنهک عن العالمین آن** قاضی که به کشتن او حکم کرده بود گفت او دعوی پیغمبری می کرد و این دعوی خدائی می کند. شبلی گفت من همان می گویم که او می گفت لیکن دیوانگی مرا برهاند و عقل ویرا درافکند. وقتی در سرای جنید بزده گفت کیست؟ گفت حق. جنید گفت نه حقی بلکه به حقی! ای خشبة تفسده یعنی کدام چوب و دارست که به تو چرب شود، و آنچه ویرا افتاد به دعای استاد وی بود عمرو بن عثمان مکی که جزو کی تصنیف کرده بود در توحید و علم صوفیان وی آنها را پنهان بر گرفت و آشکارا کرد و با خلق نمود سخن باریک بود در نیافتند. بروی منکر شدند و مجبور ساختند وی بر حلاج نفرین کرد و گفت الهی کسی بروی گمار که دست و پای او ببرد و چشم بر کند و بردار کند و آن همه واقع شده دعای استاد وی.

ابن الندیم در وصف او می گوید که: وی بر ملوک و حکام جسور و

بی پروا بود، اقدامات بزرگ میکرد و قصد و ازگون دولتها داشت
ومی گفت که خدای عالمیان در وجود من حلول کرده است. ابن الندیم
چهل و شش کتاب از تألیفات او را نام می برد که اهم آنها عبارتند از:
«الحياة الباقية، السياسة والخلفاء والامراء، علم البقاء والفناء، القيامة
والقيامات، هوهو، اليقين، التوحيد، الوجود الاول، الوجود الثاني...».
از او نیز اشعاری به زبان عربی باقی مانده که اینک دو بیت آنها
نقل می شود:

جبلت روحك في روحى كما
يجبل العنبر بالمسك والفتق

• • •

للناس حج ولى حج الى سكنى
تمهدى الاضاحى واهدى مهجتى ودمى
يعنى: روح تو در روح من بیامیخت چنانکه عنبر در مشک ناب
بیامیزد.

مردمان حج کنند، مرا نیز به آن آرام دل جعی باشد، آنان گو سفندان
را قربانی کنند و من خون دل خود را اهداء کنم.

فرهنگ لغات گورانی

مقدمه

زبان کردی طبق تحقیقات و پژوهشهای دانشمندان فقها للغه از انشعابات بزرگ زبانهای ایرانی بشمار می‌رود و به احتمال قوی از بقایای زبان مادی است. زبان کردی هرچند در قرن اخیر مورد توجه علما و دانشمندان فقها للغه قرار گرفته است، ولی تاکنون از فرهنگی جامع و مدون که حاوی جنبه‌های زبان‌شناسی باشد محروم است.

زبان کردی دارای گویشها و گونه‌های متعددی است که یکی از آن گویشها گورانی است. گویش گورانی که کردان ژاورد و اورامان تخت و نوسود و پاپوه در ایران و کردان تویله و بیاره در کردستان عراق با آن تکلم می‌کنند، در آغاز پیدایش اسلام زبان شعر و ادب سرایندگان و گویندگان کرد بوده است.

کلیه کتابها و متون قدیمی اهل حق به گویش گورانی قدیم و گاه آمیخته‌ای از لهجه‌های دیگر کردی مانند کرمانجی و لکی است و مورخین قدیم در کتابهای خود آنرا فهلویات نام برده‌اند.

چون اکثر اشعار گفتارهای این مجلد به گویش گورانی سروده شده و لغات آن ممکن است برای برخی از خوانندگان ارجمند مفهوم نباشد، لذا تصمیم گرفته شد، فرهنگی برای لغات آن تدوین تا مورد استفاده خوانندگان و پژوهندگان ایرانی قرار گیرد.

الفبای لاتینی این فرهنگ و معادل فارسی آنها

a	اَ		n	ن	
ā	آ		o	او	(واو مجهول)
b	ب		p	پ	
ch	چ		r	ر	
d	د		rr	ر	(رای بزرگ)
ê	ای	(بای مجهول)	s	س	
f	ف		sh	ش	
g	گ		t	ت	
h	ه		u	اُ	(ضمه)
i	اِ	(کسرهٔ کوتاه)	ū	او	(واو معلوم یا بلند)
î	ای بلند	(بای معلوم)	w	و	
j	ج		v	ف	مانند v انگلیسی
k	ک		x	خ	
l	ل		q	ق	
ll	ل	(لام مفخم)	y	ی	
m	م		z	ز	
gh	غ		zh	ژ	

ā,a,ا,آ

آتش :	ātir	آتر
امروز :	āro	آرو
چابک ، زرنگ :	āzā	آزا
آزمایش :	āzmāī	آزمایی
آزمایش ، آزمون ، امتحان :	āzmūr	آزمور
آستانه :	āsāna	آسانه
آسیاب :	āsāw	آساو
آهو :	āska	آسکه
آفتاب :	āftāw	آفتاو
آل ، سرخ نیمرنگ :	āll	آل
آمد :	āmā	آما
آمدن :	āmāy	آمای
آن :	āna	آنه
آواز :	āwāj	آواج
آبستن :	āwur	آور
گرسنه :	āwrā	آورا
آورد :	āward	آورد
آوردن :	āwarday	آوردی
آب :	āwī	آوی
آتش :	āhir	آهر
آتشکده :	āhirxāna	آهرخانه
آتش :	āyir-āyar	آیر
آئین ، دین ، کیش :	āīn	آیین
آنجا :	achêga	اچیکه
اختر ، ستاره :	axtar	اختر
موسیقی :	axshām	اخشام
مادر :	adā	ادا
درمانده :	arāgêll	اراگیل
من ، ضمیر متکلم واحده :	az	از

: عاقل .	azhêr	اژیر
: استاد .	osā	اسا
: انبار .	anbār	انبار
: انگور .	angūr	انگور
: آوا ، لحن .	awā	اوا
: گرسنه ، گشنه .	awrā	اورا
: گرسنه .	awrāk	اوراک
: نوکر ، چاکر .	êrmān	ایرمان
: لانه .	îliyān	ایلیان
: ما .	êma	ایمه
: این .	îna	اینه

B ب

: پدر .	bābo	بابو
: باده .	bāda	باده
: بارگاه .	bārga	بارگه
: بایر — زمینی که در آن زراعت نکنند .	bāhir	باهر
: باد خنک ، باد نسیم .	bāy shamāl	بای شمال
: بریدن .	birryāy	بریای
: بخوانید .	biwānin	بوانن
: خاکستر .	būll	بول
: بوف ، جغد .	buwa	بوه
: بو ، بوی .	boy	بوی
: بگذر .	biwyar	بویر
: بی‌گرد ، بینش ، ناب ، صاف و پاک .	bêgard	بی‌گرد

پ P

: چنبن .	pāsa	پاسه
: پاسبان .	pāsawān	پاسوان
: پیر ، مطبو .	pirr-parr	پیر
: جرقه ، ریزه آتش که به هوا می‌پرد .	pirsha	پرشه
: برق و فروغ . سکار ، زغال افروخته .	parang	پرنگ
: برای :	parê	پری
: پیوپ - تاج سرمغ و خروس . سرکوه . آغاز و راء س هر چیزی .	popa	پوپه
: پور ، پسر .	pūra	پوره
: غیب ، پنهان .	pêwār	پیوار

ت t

: تاری ، تاریکی .	tārî	تاری
: طعم ، مزه .	tām	تام
: تبر .	tabar	تبر
: تنبور .	tamūr	تمور
: تنها .	tanyā	تنیا
: سنگ .	tawanî	توننی

ج J

: جام ، پیاله ، ساغر .	jām	جام
: جو ، جوی آب .	jo	جو
: زیبا .	jwān	جوان
: جولاه ، نساج .	jūllā	جولا
: از .	ja	جه

Ch چ

: سرچشمه .	chāwrro	چاورو
: سفید ، سپید .	charmūr	چرمور
: سپید .	charma	چرمه
: بانگ زد .	chirri	چری
: چیز .	chisht	چشت
: کجی .	chafti	چفتی
: چلهء زمستان .	chilay zimsān	چلهء زمسان
: چشم .	cham	چم
: برای آنکه ، چونکه .	chimka	چمکه
: چشمه .	chama	چمه
: با ، ایا .	chan	چنی
: چهار ، عدد چهار .	chwār	چوار
: در آن گاه ، در آن دم ، در آنجا .	chogā-chawgā	چوگا
: کُل ، ورد .	chichak	چیچک
: در اینجا . در این گاه ، در این دم .	chêgā	چیگا

x خ

: خواب .	xāw	خاو
: خاوند ، خداوند ، صاحب .	xāwand	خاوند
: خداوندگار .	xāwandkār	خاوندگار
: خروار .	xarwār	خروار
: خروش ، بانگ و فریاد .	xirosh	خروش
: خدیو ، خدیور ، سلطان .	xunkār	خنکار
: خواب .	xaw	خو
: خواجه .	xwājā	خواجا
: خورشید .	xor	خور
: چرخیدن .	xulyāy	خلیای
: خمیدن .	xamyāy	خمیای

d د

: کوه .	dāgh	داغ
: دردمند ، بیمار .	dardadār	درده‌دار
: دردم ، فوراً " .	darlād	درلاد
: دست .	das	دسی
: دلدار ، دلبر ، معشوق .	dilldār	دلدار
: میان ، وسط .	dilê	دلی
: دریا .	dalyā	دلیا
: پس ، بعد .	dimā	دما
: جامه .	dūn	دون
: نگرستن ، تماشا کردن .	diyāy	دیای
: ناپود ، فنا . ناپیدا ، گم شده .	daydā	دیدا
: اسیر .	dâl	دیل
: دیوانه .	dêwāna	دیوانه
: دیدن .	dîyay	دیهای

r ر

: راه .	rā	را
: راهزنی .	rāzanî	رازنی
: قوچ جنگی . راه .	rāk	راک
: گله ، رمه .	rān	ران
: راند .	rānā	رانا
: راندن .	rānāy	رانای
: اشاره .	ribk	ریک
: بخشش ، بردباری .	ridā	ردا
: بردباری .	ridābārî	رداباری
: ریختن .	rizhyāy	رژهای
: رست ، رهائی یافت .	rast	رست
: رستن ، رهائی یافتن .	rastay	رسته‌ی

رسنگاری .	risgārī	رسگاری
گلّه ، رمه .	ram	رم
گلّه گلّه ، رمه رمه .	ram ram	رم رم
روز .	ro	رو
رستنی ، گیاه . روباه .	riwās	رواس
روز .	roch	روچ
روشنی .	rochini	روچنی
رود ، نهر .	rod	رود
روزگار .	rozgār	روزگار
روز .	roz	روژ
روزگار .	roziyār	روژیار
روشن .	roshin	روشن
ریواس .	rēwās	ریواس

ز z

کبک .	zārij	زارج
زمین ، زخم .	zām	زام
دانشمند .	zānā	زانا
زاب ، زهاب ، چشمه .	zāw	زاو
زاب و فراز کوه ، زاب و سرکوه .	zāw u sar	زاووسر
زر .	zarr	زر
زردی آفتاب ، زردی خورشید .	zarday hūr	زرده هور
پیریشان ، آشفته . غم ، اندوه .	zigār	زگار
ستمکار ، ظالم .	zorkār	زورکار
زمستان .	zūsān	زوسان
زادگاه .	zêd	زید
دل .	zêll	زیل
زیبا .	zēwā	زیوا
زیباسرشت .	zēwā sirisht	زیواسرشت

ژ zh

از :	zhi	ژ
زن :	zhan	ژن
شنیدن :	zhinaftay	ژنفتهی
زنگ، چرک آهن و فلزات دیگر :	zhang	ژنگ

س s

سیب :	sāwî	ساوی
سفید :	sipî	سپی
سراب :	sarāw	سراو
خار :	sirt	سرت
رئیس ایل و گروه ، سردسته :	sarxêll	سرخیل
سروش ، هاتف غیبی :	sirosh	سروش
روزگار :	samar	سمر
سو ، روشنائی :	so	سو
عشق ، شیفتگی ، دلبستگی :	sawā	سوا
سوار :	swār	سوار
سرو :	sawll	سول
سیمرغ ، سیرنگ :	sîmirx	سیمرخ
سیمرغ :	sîmirgh	سیمرغ
سیمرغ :	sîmūr	سیمور
سیمیار ، رمزگو :	sîmiyār	سیمیار

ش Sh

شاه :	shā	شا
شاهباز ، شهباز :	shābāz	شاباز
شهر :	shār	شار
مار بزرگ :	shāmār	شامار

: انداختن .	shārāy	شانای
: موسیقی .	shāyloghān	شایلوغان
: جنگ .	sharr	شر
: شکوه .	shiko	شکو
: شماله ، شمع .	sham	شم
: زبانه ، شعله .	shamālla	شماله
: زبانۀ آتش ، شعله آتش .	shamāllay āhir	شماله آهر
: جائی از زمین وکوه که آب باران در آن جمع شده باشد . پای درخت که آب در آن ایستاده باشد .	shamar	شمر
: زن .	shin	شن
: شنیدن .	shinaftay	شنفتهی
: شب .	shaw	شو
: دنبال ، اثر ، رد .	shon	شون
: شب .	shawa	شوه
: دیوانه .	shêt	شیت
: نور ، روشنائی .	shîd	شید
: شیر ، شیر درنده .	shêr	شیر
: رفتن ، شدن .	shiyay	شیهی

ف ف

: فر ، شکوه .	farr	فر
: فرمود .	farmā	فرما
: فره ، فراوان ، بسیار .	firê	فری
: فانوس .	fanar	فندر

ق ق

: محکم ، استوار .	qāyim	قایم
: هنگامه ، معرکه .	qawarān	قوران
: کین .	qîn	قین

ك k

کام ، آرزو .	kām	کام
کوه .	kāw	کاو
دختر .	kich	کچ
پسر .	kurr	کور
کردن .	karday	کرده‌ی
کردهام .	karîné	کرینی
کوه .	kash	کش
کشتن .	kushtay	کشنه‌ی
کوه .	kamar	کمر
دخ ، دخت ، دختر .	kinācha	کناچه
دختر ، دخت .	kināchê	کناچی
دختر .	kanîk	کنیک
کوه . کو ، کجا است؟ . توده‌ی چیزی .	ko	کو
کوچ . کلام ، گفتار .	koch	کوچ
کور ، نابینا .	kor	کور
فرستاد .	kiyāst	کیاست
فرستادن .	kiyāstay	کیاسته‌ی
کشیدن .	kêshāy	کیشای

گ g

گاه ، وقت ، زمان .	gā	گآ
غوغا ، صداها‌ی درهم .	gāllāy gāl	گالای گال
گاوسار ، گرز گاوسر . شکنجه و آزار .	gāwsār	گاوسار
گرفت .	girt	گرت
گرفتن .	girtay	گرتنه‌ی
همه .	gird	گرد
همگی .	girdîn	گردین
گریست ، گریه کرد .	girawā	گروهوا
گریستن .	girawāy	گروهوای
گزید .	gast	گست

گزیدن :	gastay	گسته‌ی
گشت و گذار :	gasht u gêll	گشت و گیل
گوپال ، گرز :	gopāll	گوپال
بزرگ :	gawra	گوره
گوش :	gosh	گوش
گوهر :	gawhar	گوهر
گرداب :	gêjāw	گیجاو
گشتن :	gêllyāy	گیلیای

ل ا

گاهی ، دمی :	lādê	لادی
لعل :	lāll	لال
لابه :	lālla	لاله
نیکو :	last	لست
لب :	law	لو
رفت :	liwā	لوا
رفتن :	liwāy	لوی

m م

ماه :	mā	ما
می‌گویند :	māchān	ماچان
ماهی :	māsāw	ماساو
خانه ، سرای :	mān	مان
ماه :	māng	مانگ
ماهی :	māî	مایی
ایستاد :	midrā	مدرا
ایستادن :	midrāy	مدرای
غار :	marr	مر

مرد ه .	marda	مرد ه
مردن . شکستن .	marday	مرد ه ی
مروارید .	mirwārî	مرواری
مزگت ، مسجد .	mizgit	مزگت
مسجد .	mizgî	مزگی
حرمسرا . کوشک .	mishko	مشکو
می رود .	masho	مشو
برویم .	mashîm	مشیم
آدم ، ابوالبشر .	mashya	مشیه
می گردیم .	magêllîn	مگیلین
مرهم .	mallham	ملهم
مرغ ، پرند ه .	mūrū	مورو
ماه .	mong	مونگ
مهر ، دوستی ، محبت .	mêr	میر
مرد .	mêrd	میرد
مردان .	mêrdan	میردان
مردان گیاهی .	mêrdāni riwās	میردان رواس
مهمان .	mêmān	میمان
مهمان نوازی .	mêmān nawāzî	میمان نوازی

ن n

نازدار .	nāzār	نازار
آتشکده .	nāwus	ناوس
نخجیریان ، شکارچی .	nachîrawān	نخجیروان
نماز .	nimā	نما
نشان دادن .	nimānāy	نمانای
نوا ، نغمه .	nawā	نوا
نو .	nwê	نوی
نیمروز ، ظهر .	nîmarro	نیمهرو

. باد :	wā	وا
. گفته :	wāta	واته
. گفتن :	watay	واتهی
. باران :	wārān	واران
. خوشه گندم :	wās	واس
. خواهر :	wāllé	والی
. بادام :	wāmî	وامی
. خواند :	wānā	وانا
. خواندن :	wānāy	وانای
. بنفشه :	wānawsha	وانوشه
. تندباد :	wāhūr	واهور
. گفته :	wuta	وته
. خورشید :	war	ور
. خورد :	ward	ورد
. خوردن :	warday	وردهی
. بزرگ :	wuzurg	وزرگ
. گردو :	wazî	وزی
. انداخت :	wust	وست
. انداختن :	wustay	وستهی
. خوش :	wash	وش
. خوشبو :	washbo	وشبو
. خوشگفتار :	wash guftār	وشگفتار
. کاش ، ای کاش :	washlla	وشله
. خوشی :	washî	وشی
. گُل ، ورد :	wull	ول
. برگ :	wallg	ولگ
. برگبید :	wallgi bîd	ولگبید
. گذشت :	wuyard	ویرد
. گذشته است :	wuyardan	ویردن

: گذشتن .	wuyarday	ویردهی
: ایوار ، نزدیک غروب آفتاب .	wêragā	ویرهگا
: مانند .	wêna	وینه
: بیوک ، عروس .	wêwa	ویوه

h ه

: غوره ، انگور نارس .	hālî	هالی
: تابستان .	hāmin	هامن
: البرز ، کوه البرز .	harburz	هربرز
: البرز .	harbūr	هربور
: خرد ، ریز .	hurđ	هرد
: خرد کردن .	hurđ karday	هرد کردهی
: هرکجا .	har ko	هرکو
: ستاره .	hasāra	هساره
: پدروزن .	hasūra	هسوره
: هوشیار ، باهوش .	hushyār	هشیار
: هنرور ، باهنر .	hunarwar	هنرور
: تمکین و وقار . زور و قدرت .	hang	هنگ
: اکنون . هان . دیگر ، سپس ، ناگهان ، ناگاه .	hanî	هنی
: خورشید . ابر . خبر .	hūr-hor-hawar	هور
: هورهزد ، اهورامزدا .	hormiz	هورمز
: خون .	hūn	هون
: خونابه .	hūnāw	هوناو
: خونی ، قاتل .	hūnî	هونی
: خون .	hūn	هوپن
: هینوز .	hēmāy	هیمای

ی ی

: جا ، جایگاه .	yāga	یاگه
: تیغه کوه ، سرکوه .	yāll	یال
: خانه .	yana	یانه
: رسید .	yāwā	یاوا
: رسیدن .	yāwāy	یاوای
: سه ، عدد سه .	yarê	یری
: یک ، عددیک . جو .	yaw	یو
: یکیک .	yoyo	یویو
: جو .	yawê	یوی

فهرست اعلام

شامل اسامی، امکنه، رودها، اشخاص و کتب و طوائف

الف	ب
۰ ۱۱۵	۰ ۷۸
۰ ۶۵-۳۱	۰ ۳۲-۳۱
۰ ۱۷۱-۱۶۹-۷۶-۷۵-۷۴	۰ ۶۶-۶۵-۳۱-۲۷
۰ ۱۸۰-۱۷۶	آثار البلاد و اخبار العباد (کتاب)
۰ ۵۵	۰ ۷۱
۰ ۱۵۰	آدم ۱۲۲-۱۲۴-۱۲۹-۱۳۲-۱۵۰
۰ ۷۸	۰ ۱۵۱
۰ ۷۸	آذر
۰ ۱۶۱-۷۰	آذربایجان ۲۶-۶۹-۷۰-۷۱-۱۱۰
۰ ۲۱۲	آذرگتسب ۱۱۱-۱۱۲
۰ ۱۰۸	آراپخا ۰ ۱۰۶
۰ ۱۰۹-۷۰	آرش ۰ ۵۰
۰ ۱۲۱-۷۸-۵۳	آریائی ۳۶-۴۳-۷۶-۹۱-۱۳۰
۰ ۲۱۱	۰ ۱۵۲-۱۳۳
۰ ۱۵۰	آشور ۰ ۱۶۰-۱۵۸
۰ ۱۶۱	اوستا (کتاب) ۱۴-۱۵-۱۶-۴۵-۴۸
۰ ۱۱۱	۴۹-۵۱-۵۲-۶۷-۷۱
ابوالحسن علی بن زید بیهقی	- ۷۲-۷۷-۷۸-۸۰
۰ ۸۵	۸۱-۸۲-۹۰-۱۲۰-۱۲۹
۰ ۷۸-۷۶-۶۹	۰ ۱۸۳
۰ ۲۰۷	اوستائی ۰ ۱۳۰-۱۰
۰ ۸۵	آیتاله مردوخ ۰ ۱۱۵-۷۱-۲۵

- ابوالعباس سريخ . ۲۱۲
- ابوالعباس عطاء . ۲۱۱
- ابوالفداء . ۱۰۹
- ابوالفرج اصفهانی . ۱۵۰
- ابوالقاسم پاینده . ۶۹
- ابوالمعالي محمدحسين علوی
۱۹ - ۷۸ .
- ابوبکر احمد بن محمد همدانی
۷۰ - ۱۰۹ .
- ابوحامد محمد غزالی . ۲۶
- ابوجعفر جرير الطبري . ۶۹
- ابوعلى الحسن ابن اسحق (نظام الملک)
۲۶ .
- ابونصر الکندري . ۱۹۵
- ابونصر توسي . ۷۵
- احاديث مثنوی (کتاب) . ۱۲۸
- احسان نوری پاشا . ۱۶۸ - ۷۱
- احسان يارشاطر . ۱۳۱
- احمد . ۵۹
- احمد ابن يحيى البلاذري
۷۰ .
- احمد زفتگی . ۳۳
- احمد اورامی . ۱۵۳
- اديب الممالک فراهانی . ۱۳۷
- اربل . ۱۰۸ - ۱۰۶
- اربييل . ۱۱۴
- ارجاسب . ۷۲
- اردبيل . ۷۰
- اروپا . ۱۵۸
- اروميه ۷۰ - ۷۱ - ۱۰۷ - ۱۱۱ .
- ازناوه (محل) . ۲۰۱ - ۲۰۵ .
- اسپيتمان . ۱۸۳
- اسپيمان . ۶۸
- استانبول . ۱۱۳
- استون (محل) . ۷۳
- استوناوند (محل) . ۷۳
- اسحاق بن ابراهيم خليل
۷۶ .
- اسدی طوسی . ۷۴
- اسکندرنامه (کتاب) . ۸۶
- اسلام
۵ - ۷ - ۸ - ۱۰ - ۲۳ - ۲۶ - ۵۴ - ۱۱۴
۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۲۰ - ۱۵۰ - ۱۶۰ - ۱۶۱ .
- اسلام آباد غرب . ۶ - ۵۴ - ۹۸
- اسلامی . ۱۵۹
- اسماعيل الصاوي . ۷۶
- اصفهان . ۱۰۹
- اعراب . ۷۵ - ۱۱۴ - ۱۵۹ - ۱۶۱ .
- اغاني (کتاب) . ۱۵۰
- افراسياب ۵۲ - ۱۸۰ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۶ .
- افشار ۳۶ - ۸۹ - ۱۰۶ .
- افغانستان . ۲۸
- اقبال آشتیانی . ۱۹
- الاکراد (کتاب) . ۲۳
- الانشاء (کتاب) . ۴۹
- البرز (کوه) ۳۶ - ۱۷۰ - ۱۷۱ .
- البلدان (کتاب) . ۶۱ - ۷۰ - ۱۰۹ .
- التنبيه والاشراف (کتاب)
۷۶ - ۷۸ .
- التوحيد (کتاب) . ۲۱۳
- السياسه والخلفاء والامراء (کتاب)
۲۱۳ .

اورامان	۰ ۳۳	الشيخ الجزرى
۷- ۱۱- ۲۴- ۲۶- ۳۰- ۳۱- ۵۶-	۰ ۳۳	العقد الجوهري (كتاب)
۵۸- ۶۰- ۶۱- ۶۳- ۹۹- ۱۰۹-	۰ ۲۱۳	القيامة والقيامات (كتاب)
۱۱۲- ۱۱۴- ۱۳۵	۰ ۶۵- ۳۱	انما سبگ
۰ ۱۰۹	۰ ۱۶۶	الماس خان كلهر
۰ ۱۱	۰ ۷۰	المسالک والممالك
۰ ۱۱	۰ ۱۱	المعجم في معايير اشعار العجم
۰ ۱۱	۰ ۱۱	اورامى
اورانك مراد	۰ ۴۱	المنجد
۱۵- ۵۱- ۷۲- ۷۸- ۹۲- ۱۲۱- ۱۲۸	۰ ۲۱۳	الوجود الاول (كتاب)
۰ ۷۷- ۶۸	۰ ۲۱۳	الوجود الثاني (كتاب)
۰ ۱۵۹	۰ ۲۰۴- ۲۰۳- ۲۰۲- ۱۹۸	الوند (كوه)
۰ ۷۸	۰ ۲۱۳	اليقين (كتاب)
اهل حق	۰ ۲۰۸	ام الحسين دختر يعقوب
۵- ۲۳- ۳۶- ۴۱- ۶۷- ۸۹-	۰ ۵۴- ۲۱- ۷	امام جعفر صادق
۹۸- ۹۹- ۱۱۷- ۱۳۷- ۱۴۹- ۱۵۰-	۰ ۶۶- ۶۵	امام قلى
۱۵۹- ۱۶۱- ۱۶۳- ۱۶۵- ۱۷۱- ۱۹۵	۰ ۲۵	امام موسى كاظم
۰ ۲۰۷-	۰ ۹۲- ۱۵	امشاسپندان (كتاب)
۰ ۲۰۹	۰ ۸- ۶	اموى
ايران	۰ ۱۰۸- ۹۹- ۲۵	امير تيمور گوركانى
۵- ۱۰- ۱۲- ۲۳- ۲۴- ۳۳- ۴۹-	۰ ۸۳	امير طاهر بن عبد الله
۵۱- ۵۲- ۵۵- ۶۹- ۷۴- ۷۵- ۸۱-	۰ ۱۵۴	امين
۸۶- ۸۹- ۱۱۱- ۱۱۲- ۱۱۴- ۱۴۰-	۰ ۷۱- ۲۳- ۵	امين زكى بك
۱۴۵- ۱۴۷- ۱۵۸- ۱۶۴- ۱۶۷- ۱۷۳	۰ ۹۱	انائيل
۱۷۹- ۱۸۰- ۱۸۳- ۱۸۴- ۱۸۷-	۰ ۱۸۹	انجمن آراى ناصرى (كتاب)
۰ ۱۸۹	۰ ۷۰- ۸۱- ۱۰۸- ۱۰۹	انجيل
ايران از آغاز تا اسلام (كتاب)	۰ ۴۹	انذر
۰ ۱۰۷	۰ ۵۹	انساب (كتاب)
ايران در زمان ساسانيان (كتاب)	۰ ۲۰۷	انوشيروان
۰ ۱۱۲	۰ ۵۰	اور (شهر)
۰ ۷۰	۰ ۷۶	ايران شهر

۰ ۲۴	با با علی همدانی	۰ ۶۲	ایران قدیم (کتاب)
۰ ۵۷	با با فقیه لرستانی		ایرانی
۰ ۵۶	با با گرچک	۱۳۳-۱۱۷-۱۰۲-۷۵-۷۴-۳۶	
۰ ۵۶	با با قلم	۰ ۱۶۵-۱۶۳-۱۴۹-۱۳۷	
۰ ۵۶	با با قیصر	۰ ۷۲-۵۲-۵۱-۶	ایرانیان
۰ ۹۷-۱۴-۱۳-۱۲-۹	با با نره لرستانی	۰ ۱۷۶-۱۷۵-۱۶۹-۱۶۸-۵۰	ایرج
	با با ناؤوس سرگتی	۰ ۱۳۷-۱۳۶-۱۳۵	ایل یکی جاف
۰ ۱۷۷-۱۲۰-۶۰-۵۹-۵۸		۰ ۳۶	ایلخچی
۰ ۱۲-۹	با با نجوم لرستانی	۰ ۱۹۴-۱۶۷-۱۱۷-۱۰۲-۸۱	ایوانف
۰ ۵۶	با با نوا	۰ ۲۸	ایوب
	با با یادگار سرانهئی		
۰ ۷۴-۶۸-۴۹-۴۵-۴۰-۲۹-۲۸			
۰ ۱۷۱-۱۶۹-۱۵۵-۹۴-۷۹-۷۶			
			ب
۰ ۱۷۶-۱۷۵-۱۷۴		۰ ۵۶	با با ابراهیم
۰ ۲۸	با با یادگاری	۰ ۵۶	با با احمد
۰ ۵۶	با با یرنج	۰ ۱۶۶-۱۳۰-۵۸-۵۷	با با بزرگ لرستانی
۰ ۱۰۸-۱۰۷-۹۱	با با بل	۰ ۱۹۵	با با جعفر
۰ ۱۵۶-۱۵۳-۱۴۹	با با رید	۰ ۵۷	با با حسن لرستانی
۰ ۱۱۰	با با تولد	۰ ۳۲-۲۷	با با حیدری
	با با رگه بارگه (کتاب)	۰ ۵۹-۵۶	با با خونکار
۰ ۵۸-۵۷-۵۰-۴۸-۴۵-۴۴-۳۸		۰ ۵۶	با با رتاف
۰ ۱۰۵-۱۰۴-۶۸-۶۷-۶۱-۶۰-۵۹		۰ ۱۲-۹	با با رجب لرستانی
۰ ۱۹۵-۱۷۵-۱۷۴-۱۷۰-۱۶۷-۱۶۵		۰ ۵۶	با با روم
۰ ۱۰۶	با با ژیر (محل)	۰ ۵۶	با با سرنج
۰ ۱۴۹	با با مشاد		با با سرهنگ دودانی
۰ ۵۹	با با نی خیلان (محل)	۰ ۱۲۰-۹۸-۸۷-۵۹-۵۶-۵۵	
۰ ۱۶۶	با با بریبیان (کتاب)	۰ ۵۹	با با شمس
۰ ۱۳۶	با با ارالانوار (کتاب)	۰ ۹	با با صالح لرستانی
۰ ۳۰-۲۵	با با ارالانساب (کتاب)		با با ظاهر همدانی
۰ ۲۵	با با خارا	۱۹۶-۱۹۵-۱۹۴-۱۹۳-۱۲۸-۵۷	
۰ ۱۲۸	با با دبع الزمان فروزانفر	۰ ۲۰۵-۲۰۴-۱۹۹-۱۹۷-	

۰ ۷۵	بنی اسرائیل بنیامین	۰ ۲۵	برجستان جهان برزنجہ
۴۹-۴۸-۴۴-۴۰-۳۹-۳۳-۳۱		۰ ۹۹-۶۳-۶۲-۳۰-۲۶-۲۵-۲۴	برزوفرامرز (کتاب)
- ۱۵۰-۹۸-۷۷-۶۰-۵۸-۵۰		۰ ۱۶۶-۱۶۴	برهان الحق (کتاب)
۰ ۱۸۲-۱۷۶-۱۷۱		۱۳-۲۵-۲۶-۲۷-۲۹-۳۰-۳۱	
۰ ۴۳-۱۹	بودائی	- ۵۷-۴۲-۴۱-۳۵-۳۳-۳۲	
۰ ۴۳	بودائیان	۵۹-۶۴-۶۵-۸۰-۸۱-۸۹-۹۷	
۰ ۲۸	بوریس سرکیف	۰ ۱۵۲-۱۲۸-۱۰۴-۱۰۳-۹۹	
۰ ۵۴-۷	بوستان (کتاب)	۰ ۱۲۲-۱۲۱-۸۶-۸۵-۷۸-۵۳	برهان قاطع (کتاب)
۰ ۱۱۴	بہاء اندین نوری	۰ ۴۳-۱۹	برہمنی
۰ ۴۸	بہرام	۰ ۱۵۵	بزرگان یارسان (کتاب)
۰ ۱۵۵	بہرام جوبین	۰ ۵۰	
۰ ۵۰	بہرام کور	۶-۷-۲۴-۲۵-۲۶-۲۸-۲۹	
۰ ۱۶۶-۱۶۴	بہرام و گلندام (کتاب)	۵۹-۵۷-۵۵-۴۵-۴۴-۳۲-۳۰	
	بہلول	۰ ۱۳۵-۹۹-۶۴	
- ۱۶-۱۳-۱۱-۱۰-۹-۸-۷-۶		۰ ۷۱	بستا (کتاب)
۰ ۵۵-۵۴-۲۴-۲۱-۲۰-۱۸-۱۷		۰ ۷۸	بستاه (کتاب)
۰ ۸	بہلول خارجی	۰ ۹	بشیرشیبانی موصلی
۰ ۹	بہلول شونی	۰ ۲۰۹-۲۰۸	بصرہ
۰ ۱۸-۱۷-۱۶	بہلول عاقل (کتاب)	۰ ۹	بطرس البستانی
۰ ۱۲۰-۵	بہلول ماہی		بغداد
۰ ۵۰	بہمن	۵-۷-۲۳-۲۴-۲۶-۲۸-۲۹	
۰ ۷۸-۱۹	بیان الادیان (کتاب)	۱۰۷-۸۶-۸۴-۷۷-۷۳-۷۱-۵۴	
۰ ۱۱۷	بیبانی	- ۱۶۶-۱۱۶-۱۱۳-۱۱۲-۱۰۸	
۰ ۴۱	بیروت	۰ ۲۰۸-۲۰۷	
۰ ۱۶۶-۱۶۴-۱۳۴	بیژن و منیجہ (کتاب)	۰ ۷۰	بلادری
۰ ۲۱۱-۲۰۸	بیضاء فارس	۰ ۷۶	بلعمی
۰ ۸۳	بیہقی	۰ ۸۱	بمبئی
۰ ۳۶	بیوہ نیج	۰ ۱۱۴	بمو (کوہ)
		۰ ۱۳۶-۱۲۶-۹۶-۴۶	بندھشن (کتاب)

		پ		
پیر راستگوی قرمداغی	۰ ۶۸			
پیر شهیار اورامی	۰ ۱۲۶-۱۲۵-۸۲-۶۸			
پیر عنوان کعبه‌ئی	۰ ۱۷۵	۰ ۳۶	پاناچ	
پیر قابیل سمرقندی	۰ ۱۷۳-۴۵	۰ ۱۰۶	پاتیر (شهر)	
پیر قباد دیوانه	۰ ۱۹۵	۰ ۷۸	پارسیان	
پیر قنبر	۰ ۶۴	۰ ۱۳۴-۱۰۹-۷۸	پاریس	
پیر قنبر شاهوئی	۰ ۶۴-۶۳	۰ ۲۸	پاکستان	
پیر محمد شهرزوری	۰ ۱۷۰	۰ ۱۰۶	پاگان (معبّر)	
پیر موسی		۰ ۱۰۶	پاله	
۰ ۱۵۴-۱۵۳-۹۳-۹۱-۶۰-۴۸		۰ ۱۰۳-۶۳-۲۴	پردیور (یل)	
پیر ناری اورامی	۰ ۱۵۳	۰ ۱۱۲	پروفیسور آرتور کریستنسن	
پیر نالی موردینی	۰ ۱۰۵	۰ ۳۱	پری خانم	
پیر هاشم رژی	۰ ۴۸	۰ ۸۹	پشتکوه	
پیشدادی	۰ ۵۳	۰ ۱۷۰	پسنگ	
پیشدادیان	۰ ۴۶	۰ ۲۹	پل خمزی	
		۰ ۱۷۷	پلنگ	
		۰ ۶۹	پلینوس بزرگ	

ت

تاثیر شاهنامه در آثار شعری کرد (کتاب)		۰ ۱۱-۱۹-۳۶-۴۴-۴۶-۷۴-۹۱-		
	۰ ۱۸۵			۰ ۱۲۶
تاریخ ادبیات ایران	۰ ۱۸۳		پهلوی (زبان)	
تاریخ اردلان	۰ ۱۰۸	۰ ۱۰-۱۵-۵۱-۶۹-۷۵-۷۶-۹۱-		
تاریخ الامم واللوک	۰ ۶۹	۰ ۱۱۴-۱۳۱-۱۶۰-۱۹۷		
تاریخ بیهق	۰ ۸۵	۰ ۱۰۶	پهله	
تاریخ ریشه نژادی کرد	۰ ۱۶۸-۷۱		پیر بنیامین	
تاریخ طبری	۰ ۶۹-۶۷	۰ ۱۵۴-۱۰۴-۱۰۳-۹۲-۹۱-		
تاریخ طبیعی	۰ ۶۹	۰ ۵۷	پیر خضر	
تاریخ مردوخ	۰ ۱۱۷-۷۱-۶۲-	۰ ۱۰۵	پیر خلیل موصلی	
تبریز	۰ ۳۶-۲۷-۲۶-	۰ ۵۸	پیر دانیال دالاهوئی	
تبصره العوام (کتاب)	۰ ۱۳۶	۰ ۲۷-۹۱	پیر داود	
تخت سلیمان (محل)		۰ ۳۴	پیر دلاور	

۱۷۱-۱۱۰-۱۰۶-۱۱۱	تذکره اعلی (کتاب)
۵۷-۶۵-۶۶-۸۱-۱۰۲-۱۱۷	تذکره مال اولیاء (کتاب)
۲۰۸	تذکره جغرافیائی (کتاب)
۱۱۰	
۱۰	ترانه های کردی (کتاب)
۲۸	تربت (محل)
۸۵	ترشیز (محل)
۱۹۵	ترک
۱۵۸	ترکیه
۲۰۹-۲۰۸	تستر (محل)
۱۲۴	تفسیر طبری
۱۰۹	تقویم البلدان (کتاب)
۱۱۱	تکاب افشار
۹۸-۵۴-۶	تنگه گول (کوه)
۳۲	توت شامی
۱۷۵-۱۷۰-۱۶۹	تور
۱۲۳-۱۲۲-۴۹	تورات
۱۸۶	توران
۷۲	تورانیان
۱۸۱-۱۸۰	توس
۵۶	تویله
	تهران
۱۶-۱۱-۱۰-۹-۸-۷-۶-۵	
۴۱-۳۶-۲۵-۲۴-۲۳-۲۰-۱۹	
۵۸-۵۴-۵۳-۵۱-۴۶-۴۴-۴۲	
۷۳-۷۲-۷۱-۷۰-۶۹-۶۶-۶۵	
۹۰-۸۹-۸۵-۸۲-۸۱-۷۸-۷۵	
۱۱۱-۱۱۰-۱۰۷-۱۰۲-۹۲-۹۱	
۱۲۸-۱۲۱-۱۲۰-۱۱۸-۱۱۷-۱۱۲	
۱۲۱-۱۶۷-۱۶۸-۱۸۳-۱۸۵	
۱۹۶-۱۹۷	
۱۶۳	تهمینیه
۵۲	تهمورث
۱۰۷	تیگلات بیلسر سوم
۱۷۹	تیمور
۱۴۱	تیمور (امیر تیمور گورکانی)
	ث
۸۳	ثمار القلوب (کتاب)
	ج
۵۹-۶۱-۱۳۵	جاف
۵۹	جاف جوانرود
۵۹	جاف مرادی
۱۳۶	جافی (گونه)
۸۲	جاماسب
۱۳۶	جاماسب نامه
۱۲۴-۱۰۴-۱۰۳-۹۱	جبرائیل
۱۱۳	جبل حمزین (کوه)
۱۱۳	جبل عالی (کوه)
	جشن نوروز در میان کردها (کتاب)
۱۲۱	
۲۱	جعفر (امام جعفر صادق)
۸۳	جعفر بن المعتصم
۲۱	جعفری
۸۶-۸۵-۸۳	جعفریه (محل)
۲۰۰	جلال الدین مولوی
	جمشید

- ۵۰ - ۵۲ - ۵۳ - ۹۴ - ۱۶۳ - ۱۶۵ -
 ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۸۳ .
 جمشید بک . ۳۱ - ۶۵ .
 جنیدنهاوندی ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۱ .
 جوانرود ۲۴ - ۵۹ - ۶۳ .
 جهان بخش . ۴۸ .
 جهانگیر و رستم (کتاب) . ۱۶۶ .
- ج .
 چشمه سفید . ۵۴ - ۶ .
 چیچک . ۳۲ - ۳۳ .
 چینر (محل) . ۱۰۶ .
 چین ۲۵ - ۱۸۶ - ۲۰۹ .
- ح .
 حاج نعمت اله جیحون آبادی
 ۵ - ۲۰ - ۲۳ - ۴۱ - ۷۲ - ۸۹ .
 حاجی باویسی . ۲۷ - ۳۱ .
 حبیب یغمائی . ۷۵ .
 حجاز . ۱۶۱ .
 حزنی مکریانی . ۷۷ .
 حسن بصری . ۲۰۸ .
 حسن پیرنیا (مشیرالدوله)
 . ۷۸ .
 حسویه . ۱۰۸ .
 حسین بن منصور حلاج
 ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۱۱ - ۲۱۲ .
 حسین بیگ جلد . ۲۵ .
- حسین بیگ جلد . ۶۱ - ۶۲ .
 حکمه الاشراق (کتاب) . ۵۳ .
 حلاج . ۲۱۱ .
 حلوان . ۶۱ - ۶۲ .
 حلیه المتقین (کتاب) . ۱۳۶ .
 حمداله مستوفی قزوینی . ۱۱۰ - ۱۹۶ .
 حمزه . ۵۹ .
 حمزه اصفهانی . ۷۰ .
 حمزه بن الحسن اصفهانی . ۷۰ .
 حوا (ام البیتر) . ۱۳۲ .
 حیاه مالباقیه (کتاب) . ۲۱۳ .
 حیدر (پیر) . ۵۷ .
 حیدر وضوبر (کتاب) . ۱۰ .
- خ .
 خاتون دایراک رمزبار
 ۲۵ - ۴۰ - ۶۱ - ۹۱ .
 خاتون زریانو . ۶۴ .
 خاتون زینب . ۲۸ .
 خاتون گلی . ۵۹ .
 خار (محل) . ۱۰۶ .
 خارخار (محل) . ۱۰۶ .
 خالد بن ولید . ۱۱۵ .
 خاموش . ۲۷ - ۲۹ .
 خان آتش . ۶۵ .
 خان اسمره . ۳۱ .
 خان الماسی . ۱۲۷ - ۱۲۸ .
 خانای قبادی . ۱۵۶ .
 خانقین ۶ - ۲۴ - ۲۸ - ۸۶ - ۸۹ .
 خداداد . ۵۷ .
 خراسان ۳۶ - ۸۵ - ۲۰۸ - ۲۰۹ .

- خرده‌آوستا (کتاب) . ۱۲۰
- خرده‌سرانجام (کتاب) . ۱۱۸ - ۶۷ - ۶۵ - ۳۹ - ۳۸ - ۳۴
- خرم‌آباد . ۵۷
- خسرو ۷۷ - ۱۸۵ - ۱۸۷ .
- خسرو اول . ۱۱۱
- خسرو پرویز ساسانی ۱۵۶ - ۱۴۹ - ۵۹ .
- خسرو دوم . ۱۱۲
- خسرو شیرین (کتاب) . ۱۰ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۶۴ - ۱۶۶ .
- خضر (کوه) . ۱۹۵
- خلاصه تاریخ الکرد (کتاب) . ۷۱ - ۲۳
- خلیفه الماس گذرده‌ئی . ۱۸۲
- خواجها بوالطیب . ۸۴ - ۸۳
- خواجه ابومنصور ثعالی . ۸۳
- خوبیار . ۵۷
- خورشید و خاور (کتاب) . ۱۰
- خوشمقام گروس . ۱۶۶
- خیال . ۲۹
- د
- داده سارا . ۲۸
- داراب . ۵۰
- داستانهای ایران باستان (کتاب) . ۱۳۲ - ۱۳۱
- دالاهو (کوه) ۶۳ - ۴۵ - ۲۹ - ۲۴ .
- داود (پیر) . ۱۷۳ - ۶۰ - ۴۸ - ۴۵ - ۴۰ - ۳۹ - ۳۳
- داود کووسوار . ۴۵
- دایره‌المعارف الاسلامی
- دایره‌المعارف بریتانیا . ۱۵۷
- دایه خزان . ۵۹
- دبستان‌المذاهب (کتاب) . ۸۱
- دجله . ۲۰۷ - ۱۱۲
- دده حسین . ۳۰
- دده علی . ۳۰
- درزیان (دید) . ۶۴ - ۶۳
- درویش‌قلی کردی . ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۷۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵
- درویش نوروز سورانی ۵۴ - ۳۲ - ۸ .
- دزدان (محل) . ۱۰۶
- دفتر پردیور (کتاب) . ۳۸
- دفتر دیوان گوره (کتاب) . ۳۸
- دفتر ساوا (کتاب) . ۳۸
- دکتر بهمنیار . ۸۵
- دکتر تقی تفضلی . ۱۲۸
- دکتر حشمت‌اله طبیبی . ۳۶
- دکتر رضازاده شفق . ۱۸۳
- دکتر سعیدخان کردستانی . ۱۹۵
- دکتر عبدالحسین زرین‌کوب . ۸
- دکتر محمد صدیق مفتی‌زاده . ۱۱۴
- دکتر محمد معین . ۱۰۷ - ۶۹
- دکتر محمد مکرئ .

- ۵-۱۰-۲۰-۲۳-۴۱-۷۳-۸۹-۱۱۸-۱۲۴
 دلفان ۰ ۸۹
 دماوند ۰ ۱۸۹-۱۸۸-۱۸۶-۱۶۸
 دمشق ۰ ۲۶
 دنیاوند ۰ ۷۳
 دوره آتش‌یگی (کتاب) ۰ ۶۵
 دوره باباجلیل (کتاب) ۰ ۳۸
 دوره بابا سرهنگ (کتاب) ۰ ۸۷-۵۶-۳۸
 دوره بابانا اوس (کتاب) ۰ ۱۷۷-۳۸
 دوره بهلول (کتاب)
 ۱۱-۱۲-۱۳-۳۸-۵۵-۸۷
 دوره جهلتن (کتاب) ۰ ۶۷-۳۸
 دوره حیدری (کتاب) ۰ ۳۸-۳۲
 دوره دامیار (کتاب) ۰ ۳۸
 دوره شاه خویشتن (کتاب)

۳۸-۵۷-۶۰-۱۲۵-۱۲۶-۱۳۰

۱۲۳-۱۵۲-۱۶۶

دوره شاه‌یاس (کتاب) ۰ ۳۲

دوره عابدین (کتاب)

۳۸-۶۷-۱۰۵-۱۰۶

دوره قرمزی (کتاب) ۰ ۶۴

دوره هفت‌وانه (کتاب)

۳۸-۶۷-۱۰۰-۱۰۱-۱۲۵-۱۲۹

۰ ۱۵۲

دوش (محل) ۰ ۲۹

دو قرن سکوت (کتاب) ۰ ۸

دیاکوی مانائی ۰ ۱۰۷

دیاله ۰ ۱۱۲

دیدن گرن ۰ ۱۳۱

دیلم ۰ ۴۶

دینکرد (کتاب) ۰ ۷۷

دینور ۰ ۱۱۲-۱۰۹-۱۰۶

دیوان ایوت ۰ ۲۸

دیوان باباطاهر ۰ ۱۹۶

دیوان خاتون زربار ۰ ۱۷۸-۱۷۲

دیوان خلیفه الماس ۰ ۱۸۲

دیوان درویشقلی کوندی ۰ ۱۷۵-۱۷۲

دیوان ذوالفقار

۸۳-۹۲-۹۳-۹۴-۹۵

دیوان سیدبراکه ۰ ۱۸۱

دیوان سید یعقوب ماهیدشتی

۰ ۱۵۵

دیوان شاه‌تیموربانیارانی ۰ ۱۷۹

دیوان قاصد ۰ ۵۴-۸۱-۷۹-۳۶

دیوان میرزا شفیع یاومبی ۰ ۱۷۳

ذ

ذکری ۰ ۲۸

ذوالفقار گوران ۰ ۵۹-۹۲-۸۳

ذوالنور قلندر ۰ ۳۱

ر

راحا‌الصدور (کتاب) ۰ ۱۹۶-۱۹۵

راوندی ۰ ۱۹۵

رجب ۰ ۱۲-۱۱

رحله ریج فی‌العراق (کتاب)

۰ ۱۱۴

رستم

۴۸-۵۰-۱۱۵-۱۶۳-۱۷۲-۱۷۸

زراتشت نامه (کتاب) ۰ ۶۹	۰ ۱۸۸ - ۱۸۷ - ۱۸۰ - ۱۷۹
زرتشت بهرم پزدو ۰ ۶۹	۰ ۱۶۶ رستم نامه (کتاب)
زرتشت نامه (کتاب) ۰ ۱۳۶	۰ ۱۶۶ - ۱۶۴ - ۱۹۰ رستم راسفندیار (کتاب)
زرتشتی	۰ ۱۶۶ - ۱۶۴ رستم وسهراب (کتاب)
۰ ۷۵ - ۷۴ - ۵۶ - ۴۳ - ۳۶ - ۲۳ - ۵	۰ ۲۳ - ۵ رشید شهردان
۰ ۳۶ - ۱۳۳ - ۸۲ - ۷۹ - ۷۷	۰ ۱۱۱ رشید یاسمی
زرتشتیان	۰ ۱۹۶ - ۱۱۲ - ۱۰۷ - ۸۲ - ۲۳ - ۵
زردشت	۰ ۸۰ - ۷۰ رضاقلی هدایت
۰ ۶۸ - ۶۷ - ۵۰ - ۳۸ - ۳۶ - ۱۱ - ۶	۰ ۹۱ رفاضل
۰ ۷۵ - ۷۴ - ۷۳ - ۷۲ - ۷۱ - ۷۰ - ۶۹	۰ ۳۲ رکن الدین
۰ ۸۲ - ۸۱ - ۸۰ - ۷۹ - ۷۸ - ۷۷ - ۷۶	۰ ۶۹ رگا
۰ ۱۸۲ - ۱۶۵ - ۱۱۵ - ۹۰ - ۸۵ - ۸۳	رمزیار
۰ ۱۸۳	۰ ۹۳ - ۹۱ - ۷۰ - ۵۸ - ۴۸ - ۴۰ - ۳۹
۰ ۶۹ زردشت مادی	۰ ۴۰ - ۳۹ - ۲۸ روجیار
۰ ۱۶۶ زردهنگ (کتاب)	۰ ۱۱۰ روسی
۰ ۷۱ زکریا قزوینی	۰ ۱۰۹ - ۸۹ - ۷۴ - ۷۳ - ۶۹ ری
زلال زلال (کتاب)	۰ ۵۷ ریحان
۰ ۷۴ - ۷۳ - ۶۸ - ۵۰ - ۴۹ - ۳۸ - ۲۹	۰ ۱۱۷ ریزهو
۰ ۱۷۷ - ۱۷۱ - ۱۶۹ - ۱۵۶ - ۷۷ - ۷۶	۰ ۱۲۹ ریگ ودا (کتاب)
۰ ۱۸۳ - ۱۸۰	
۰ ۱۱۱ زنجان	
۰ ۱۴۶ زند (ایل)	
۰ ۱۳۶ زند و هومن یسن (کتاب)	
۰ ۷۰ زنگان	۰ ۱۰۶ زاب
۰ ۳۱ ژنوری	زال
۰ ۴۸ زواره	۱۸۳ - ۱۷۹ - ۱۷۸ - ۱۷۲ - ۱۷۱ - ۱۷۰
۰ ۱۱۴ - ۱۰۹ - ۱۰۸ زور	۰ ۱۸۸ -
۰ ۱۰۶ - ۸۹ - ۳۶ زهاب	۰ ۱۷۷ زال و رودابه
	۰ ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۶ زاموا
	۰ ۱۰۶ زاو (محل)
	۰ ۹۱ زوکائیل

ز

۰ ۳۶	سرپل	ژ	
۰ ۶۲	سرپل ذهاب		
۰ ۷۱	سردشت	۰ ۱۶۷-۷۲	ژول مول
۰ ۴۲-۳۵-۳۳-۲۷	سرسپردگان (کتاب)		
۰ ۵۸	سرگت (دیه)		س
	سرودهای باباطاهرهمدانی		
۰ ۱۲۸		۰ ۱۶۱	سائب خاثر (خواننده)
	سرودهای دینی یارسان	۰ ۱۰۶	سازان (محل)
۵۷-۵۰-۴۳-۴۲-۴۱-۳۹-۲۵		۰ ۱۱۱	ساسانی
۰ ۱۲۷-۱۱۷-۵۹-۵۸-		۰ ۱۴۹-۱۰۸-۴۹	ساسانیان
۰ ۹	سفرنامه ابن بطوطه	۰ ۱۸۳-۱۷۲-۱۷۱	سام
	سلطان اسحاق	۰ ۱۶۱	سامانیان
۳۰-۲۹-۲۸-۲۷-۲۶-۲۴-۲۳		۰ ۵۸	سامره
۳۹-۳۸-۳۶-۳۵-۳۴-۳۳-۳۲-		۰ ۱۳۳-۹۱-۴۳	سامی
۹۹-۹۱-۷۷-۶۷-۶۳-۶۱-۶۰-		۰ ۹۱	سیات نیل
۰ ۱۵۳-۱۵۲-۱۲۸-۱۲۰-۱۰۳-۱۰۰-		۰ ۷۱-۷۰	سیلان
۰ ۲۵	سلطان سهاک		سرانجام (کتاب)
۰ ۱۷۵-۱۷۰-۱۶۹	سلم	۲۰-۱۸-۱۴-۱۳-۱۰-۹-۷-۶	
۰ ۱۵۵-۱۵۴	سلیمان (خواننده)	۳۲-۳۱-۳۰-۲۹-۲۸-۲۶-۲۵-	
۰ ۱۱۴-۱۱۳-۱۱۲-۵۹	سلیمانیه	۴۱-۳۹-۳۸-۳۷-۳۶-۳۴-۳۳-	
۰ ۲۰۷	سمعانی	۵۳-۵۰-۴۸-۴۵-۴۴-۴۳-۴۲	
۰ ۱۸۶-۱۶۱	سند	۶۱-۶۰-۵۸-۵۷-۵۶-۵۵-۵۴-	
	سنندج	۷۹-۷۷-۶۸-۶۷-۶۵-۶۴-۶۳-	
۰ ۱۵۹-۱۰۸-۱۰۶-۵۹-۵۵-۳۴		۹۹-۹۸-۹۷-۹۲-۹۰-۸۷-۸۶	
۰ ۱۳۸	سوران	۱۰۵-۱۰۴-۱۰۳-۱۰۲-۱۰۱-۱۰۰	
۰ ۱۵۸	سوریه	- ۱۲۶-۱۲۵-۱۲۴-۱۱۸-۱۱۷-	
۰ ۵۱	سوشیانت (کتاب)	۱۳۳-۱۳۲-۱۳۰-۱۲۹-۱۲۸-۱۲۷	
۰ ۱۸۵-۱۸۴-۱۷۷-۱۶۳	سهراب	- ۱۵۸-۱۵۴-۱۵۳-۱۵۱-۱۵۰-	
۰ ۵۳	سهروردی	۰ ۲۰۷-۱۹۳-۱۸۱-۱۷۸-۱۶۵	
۰ ۲۰۷	سهل بن عبدالله	۰ ۹۴-۴۵-۲۹	سرانه (دیه)
	سیاوش	۰ ۱۰۶	سراو (محل)

۱۸۳-۱۸۲-۱۸۱-۱۸۰-۱۷۹-۴۹
- ۱۸۵

۰ ۵۰	شاپور اول	۰ ۱۰۱-۱۰۰-۲۹	سید ابوالوفاء
۰ ۵۰	شاپور دوم	۰ ۱۹۶	سید ابوالوفاء کرد
۰ ۱۰۶	شاپور بزرگ		سید احمد بابایادگار
۰ ۱۱۶	نارستین (شهر)	۰ ۱۸۲-۱۶۸-۹۱-۸۰-۶۸	
۰ ۱۰۷	شاکالی شاری	۰ ۴۵	سید احمد سرانه‌ئی
۰ ۳۴-۳۲	شاکه	۰ ۱۷۸-۲۹	سید اکبر خاموش
۰ ۱۰۸	شام	۰ ۱۰۱-۱۰۰	سید باوویی
	شاه براهیم	۰ ۱۸۱-۳۲	سید براهه
-۷۴-۷۳-۶۸-۵۰-۴۹-۴۰-۲۸		۰ ۱۲۹-۱۰۱-۱۰۰	سید حبیب شاه
۱۷۶-۱۵۵-۹۴-۹۱-۸۰-۷۷-۷۶		۰ ۱۸۱-۳۲	سید حیدر
۰ ۱۸۰		۰ ۹۱-۷۷-۴۴	سید خضر شاهوئی
۰ ۲۸-۲۷	شاه براهیمی	۰ ۲۵	سید عبدالقادر محمد
۰ ۳۲	شاه یاز	۰ ۵۸-۵۷	سید فلک‌الدین
۰ ۲۸	شاه ایوت	۰ ۱۵۵-۱۵۴	سید مامی (خواننده)
۰ ۱۷۹-۳۲	شاه تیمور بانیارانی		سید محمد رضا جلال نائینی
	شاه خوشی ن لرسنانی	۰ ۱۳۰	
۱۲۰-۷۳-۷۰-۶۰-۵۸-۵۷-۵۶			سید محمد علی خواجه‌الدین
۰ ۱۹۵-۱۹۴-۱۹۳-۱۵۲-۱۲۶-		۰ ۴۲-۲۷	
۰ ۲۰۷	شاه فضل ولی	۰ ۱۰۹	سید محمد کاظم امام
۰ ۳۴-۳۲	شاه مراد		سید محمد گوره‌سوار
	شاهنامه (کتاب)	۰ ۱۲۹-۱۲۵-۱۰۱-۱۰۰-۷۳-۲۸	
-۷۲-۵۲-۵۱-۴۹-۴۷-۴۶-۱۰		۰ ۱۰۱-۱۰۰-۳۰	سید مصطفی
۱۰۴-۱۰۳-۱۰۰-۹۹-۹۷-۸۳-۸۲		۰ ۳۲	سید منصور
- ۱۶۵-۱۶۴-۱۶۳-۱۳۳-۱۱۸-		۰ ۳۰	سید میراحمد
۱۷۵-۱۷۳-۱۷۲-۱۷۰-۱۶۷-۱۶۶		۰ ۱۵۴	سید یعقوب ماهیدشتی
۰ ۱۹۰-۱۸۵-۱۸۲-۱۸۰-۱۷۸-		۰ ۶۳-۲۴	سیروان (رودخانه)
	شاهنامه حقیقت (کتاب)	۰ ۲۰۸	سیستان
-۳۲-۲۵-۲۴-۲۳-۲۱-۲۰-۵		۰ ۱۱۶	سیناجان (شهر)
۰ ۱۵۱-۷۳-۶۳-۴۳-۴۱-۳۶			

- شاهنامهٔ کردی (کتاب) ۱۸۹ .
- شاهنظر ۳۴ - ۳۲ .
- شاه نعمت‌اله جیحون آبادی مکری ۱۵۱ - ۱۳۳ .
- شاهو (کوه) ۱۱۴ - ۶۴ - ۶۳ - ۵۵ - ۳۴ .
- شاه و یسقلی ۱۶۷ - ۶۴ - ۶۳ .
- شاه هیاس ۳۲ .
- شاه هیاس ۱۵۱ - ۱۳۳ - ۷۲ - ۳۲ - ۲۷ .
- شلی ۲۱۲ - ۲۱۱ - ۲۱۰ .
- شگردهای طبیعت (کتاب) ۲۸ .
- شمائل ۹۱ .
- شمال و زلان (کتاب) ۵۹ - ۱۰ .
- شمس‌الدین محمد بن قیس الرازی ۱۱ .
- شمس سامی ۱۱۳ - ۱۱۲ .
- شمس قیس رازی ۱۰ .
- شندرکوه ۳۳ .
- شوشتر ۲۰۸ - ۲۰۷ .
- شهاب‌الدین ۳۴ .
- شهاب‌الدین یحیی سهروردی ۵۳ .
- شهر بازار ۱۰۶ .
- شهر زور ۲۴ - ۳۰ - ۳۸ - ۵۹ - ۶۳ - ۹۹ - ۱۰۳ .
- شیرین و خسرو (کتاب) ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ .
- شیرین و فرهاد (کتاب) ۱۶۶ - ۱۶۴ - ۷۷ .
- شیز (شهر) ۱۳۵ - .
- شیرین ۱۱۲ - ۱۱۱ - ۱۱۰ - ۱۰۶ - ۷۱ - ۷۰ .
- شیشوان ۳۶ .
- شهریار ۵۷ - ۳۶ .
- شهلا صدیقیان ۲۸ .
- شیخان (دیه) ۲۴ - ۲۶ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۳ - ۳۴ - ۶۱ - ۶۳ - ۹۹ .
- شیخ ابن سید ابوالوفاء ۲۹ .
- شیخ ابوالقاسم نصیرآبادی ۲۱۲ .
- شیخ ابوالوفاء ۵۸ .
- شیخ ابوسعید ابوالخیر ۲۱۲ .
- شیخ ابو عبدالله خفیف ۲۱۲ .
- شیخ میرزولهائی ۱۹۹ - ۱۳۴ - ۱۳۳ .
- شیخ جاگیر ۵۸ .
- شیخ حمشاد ۱۹۵ .
- شیخ سهل بن عبدالله ۲۰۸ .
- شیخ شهاب‌الدین ۱۰۱ - ۱۰۰ .
- شیخ علی هیئتی ۵۸ .
- شیخ عیسی برزنجای ۲۴ - ۳۰ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۹۹ .
- شیخ عیسی بساکانی ۳۲ .
- شیخ فریدالدین عطار ۲۰۸ .
- شیدر (شهر) ۱۱۶ .
- شیده ۱۷۶ .
- شیرویه ۱۸۵ - ۱۸۴ .
- شیرویه‌خان ۵۹ .
- شیرین ۱۸۵ .
- شیرین و خسرو (کتاب) ۱۶۶ .
- شیرین و فرهاد (کتاب) ۱۶۶ - ۱۶۴ - ۷۷ .
- شیز (شهر) ۷۰ - ۷۱ - ۱۰۶ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ .
- شیرستانهای ایران (کتاب) ۷۰ .

عبدالوهاب قزوينی	۱۱		
عبيدالله بن خرداديه	۷۰		
عثمان جولاه	۵۹		
عراق	۱۱-۵۹		
عراق عجم	۲۳-۵		
عرب ۹-۲۴-۷۳-۱۱۵-۱۵۹	۶۰		
عربي ۹-۱۶-۷۵	۲۶-۸۹		
عزالميلاد (خواننده)	۱۶۱-۱۶۰		
علاءالدين سجادي	۱۶۶		
علم البقاء والفناء (كتاب)	۲۱۳		
علي (بن ابوطالب)	۲۰-۳۲-۱۱۹-۱۵۹-۱۹۰		
علي بن الجهم	۸۵		
علي دليوزا	۵۹		
علي صدر	۱۶		
عمادالدين اسماعيل ابن شاهنشاه	۱۰۹		
عمروبن عثمان ۲۰۸-۲۰۹-۲۱۱-۲۱۲	۷۴		
عمروبن كلثوم	۸۴		
عمروبن لهب ۶-۸۶-۹۷	۲۰۸		
عمرومكي	۴۹		
عيسويان	۳۲-۳۴		
عيسى			
غ			
غلاة	۲۹		
ص			
صادق هدايت	۷۰		
صالح	۱۱-۵۹		
صالح قفطان	۲۳-۵		
صبوره	۶۰		
صحنه	۲۶-۸۹		
ض			
ضحاک	۵۲-۵۳-۶۴-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۴		
	۱۶۷-۱۶۸-۱۷۹-۱۸۰		
ط			
طاهرين عبدالله	۸۵		
طبري	۷۳		
طغرل بيك سلجوقي	۱۹۵-۱۹۶		
طبرچه	۷۴		
طور (ديده)	۲۰۷		
ع			
عابدين جاف	۱۰۵-۱۵۳		
عالي قلندر ۳۰-۱۸۱-۱۹۴	۲۷-۲۹		
عالي قلندري	۲۷-۲۹		
عباسي	۸-۸۷-۶		
عباسيان	۶		
عبدالامير سليم	۵۱		
عبدالله	۳۲		

فاجاریان	۰ ۱۳۶	ف	
قاصد	۰ ۱۵۳ - ۸۰ - ۳۶		
قاضی نبی	۰ ۵۹ - ۵۷	فارابی	۰ ۱۵۰
قاضی نوراله شوستری	۰ ۵۴ - ۷	فارسی (زبان)	
قامشلی	۰ ۳۳	۱۰ - ۱۶ - ۲۷ - ۵۱ - ۱۵۹ - ۲۰۸ -	
قاموس الاعلام (کتاب)	۰ ۱۱۳ - ۱۱۲	۲۱۱	
قباد	۰ ۱۷۶ - ۱۷۵ - ۱۰۹	فاطمه (بنت محمدص)	۰ ۱۵۹
قباد ساسانی	۰ ۱۱۰ - ۶۱	فاطمه لره پیری شاهی	۰ ۱۹۶ - ۱۹۴
قرآن	۰ ۱۲۳	فتوح البلدان (کتاب)	۰ ۷۰
قرندی	۰ ۵۷	فرخ	۰ ۱۱۵
قره پوس	۰ ۳۲	فرخ شاه	۰ ۱۱۵
قره داغ (کوه)	۰ ۱۱۴	فردوسی	
قره طاغ	۰ ۱۱۳	۵۱ - ۷۲ - ۷۵ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ -	
قره کوشک (کوه)	۰ ۱۱۳	۱۶۷	
قرلرباط	۰ ۵۹	فرهاد	۰ ۷۷
قزوین	۰ ۱۰۹	فرهنگ ایران باستان (کتاب)	
قصر شیرین	۰ ۱۱۰ - ۸۹ - ۶۱ - ۳۶	۱۹ - ۳۶ - ۴۴	
قلفانی	۰ ۱۱۷	فرهنگ نامهای آوستا (کتاب)	
قلی	۰ ۳۴	۹۰ - ۱۲۰ - ۱۲۶ - ۱۲۹ - ۱۳۰ -	
قمری کوتاه	۰ ۵۹	فریدون	
قولطاس (قورتاس)	۰ ۳۴	۷۴ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ -	
قونیه	۰ ۱۹۷	۱۷۵ - ۱۸۰ -	
قهرمان و قیطان (کتاب)		فقیه عبدال بوره کهئی	۰ ۵۹
۰ ۱۰		فلسفه در ایران باستان	۰ ۱۰۹
		فرهنگی ممهاباد (کتاب)	
ک		۰ ۷۱	
		۰ ۱۱ - ۱۰	فهلویات
کابل	۰ ۱۸۰	۰ ۱۰۹	فیروز ساسانی
کاشمر	۰ ۸۵ - ۸۳ - ۸۲	ق	
کاکائی	۰ ۷۹ - ۶۸ - ۲۰		
کاکاردا	۰ ۵۷	۰ ۱۴۱	قاجار

کرکو	۰ ۱۰۶	کاکاردائی	۰ ۲۶-۶
کرکوک ۶۲-۱۰۶-۱۱۳		کاکا حمد جاف	۰ ۱۷۷
کرمانجی جنوبی (لهجه) ۶۷-۱۳۶		کاکه پیره	۰ ۶۴
کرمانجی شمالی (لهجه) ۰۳۲		کاکه رحمن	۰ ۶۴
کرمانشاه (باختران)		کاکه عرب	۰ ۶۴
۶-۲۹-۳۲-۴۵-۵۴-۵۷-۸۶		کال نازار	۰ ۵۷
۸۹-۹۴-۹۸-۱۰۶-۱۱۲-۱۱۷		کامل ابن الاثیر	۰ ۷۶
۱۳۷-۱۵۰-۱۵۹-۱۶۶		کاملک	۰ ۳۲
کرمانشاهان ۶-۲۴-۳۶		کامیری جان	۰ ۳۲
کرنند ۳۶-۶۱-۷۷-۸۹-۱۵۰		کانی زنجیری	۰ ۱۱۷
کشاره ۰۸		کاووس	۰ ۱۸۱-۴۹
کشف المحجوب (کتاب) ۰ ۲۱۱		کاوه (آهنگر)	
کفزائیل ۰ ۹۲		۰ ۱۷۵-۱۶۷-۱۶۶-۱۶۴-۱۶۳-۶۴	
کلام ایلگی جاف (کتاب) ۰ ۳۸		کد خداقبردرزیانی	۰ ۶۴
کلام تیمور (کتاب) ۰ ۳۸		کرد	
کلام خان الماس (کتاب) ۰ ۳۸		۵-۶-۲۴-۵۹-۶۳-۶۴-۷۱-	
کلام شیخامیر (کتاب) ۰ ۳۸		۱۰۸-۱۵۹-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷	
کلام نوروز (کتاب) ۰ ۳۸		کردان	
کلدانی ۰ ۱۱۳		۶-۹-۵۶-۵۸-۷۱-۸۹-۹۸-	
کلیمی ۵-۳۶-۱۳۷		۱۰۲-۱۱۷-۱۱۸-۱۳۳-۱۴۹-۱۵۰	
کنز التحف (کتاب) ۰ ۱۶۱		۱۵۴-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۱-	
کنعان ۰ ۱۶۹		۱۶۳-۱۶۵-۱۶۸-۱۷۴	
کنگاور ۰ ۱۲۵		کردستان	
کنیزک ویازده رزم (کتاب)		۷-۱۱-۲۴-۳۰-۵۸-۵۹-۶۲-	
۰ ۱۶۶		۹۹-۱۰۸-۱۱۲-۱۵۰-۱۵۹-۱۶۰	
کوردستان و تائبینی ئیسلام (کتاب)		کردشناسی (کتاب) ۰ ۸۲-۷۷-۷۲	
۰ ۱۱۶		کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او (کتاب)	
۰ ۱۱۳	کوشک طاغ	۵-۲۳-۸۲-۱۰۷-۱۰۹-۱۱۴	
۰ ۵۴-۹-۷	کوخه	کردی (زبان)	
۰ ۲۸	کوه مراد	۱۰-۶۷-۷۱-۱۳۵-۱۳۶-۱۵۰-	
۰ ۴۹-۴۸	کیانی	۱۵۹-۱۸۶-۱۹۰	

گورانی (لهجه)	کیخسرو
۷-۹-۱۰-۱۱-۳۲-۳۸-۴۹	۴۹-۵۰-۱۸۰-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸
۶۴-۶۷-۶۸-۷۱-۱۱۷-۱۳۶	۱۸۹
۱۵۹-۱۶۶-۱۸۵-۱۹۵	کیقباد ۱۸۳
۱۷۷	کیکاوس ۱۸۳
۱۱۷	کین ایرج ۱۴۹
۴۸-۱۶۴	کین سیاوش ۱۴۹
۷۱	کیکاوس شاه ۵۱-۵۰-۴۹-۴۸
	کیومرث ۱۶۴-۱۶۳-۷۶-۴۶

ل

لرستان ۶-۹-۳۱-۵۶-۸۶
لره ۱۱-۱۲
لری (لهجد) ۱۹۶-۱۹۷
لزا ۵۷
لولویی ۱۰۶-۱۰۷-۱۰۹
لويس معلوف ۴۱
لهراسب ۵۰-۷۰-۷۲-۱۶۵-۱۸۸
لیدن ۶۹-۷۰-۱۰۸
لیلی و مخنون ۱۶۴

م

ماد ۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۱۴۹
مادی ۶۹
مازندران ۴۶-۴۸-۴۹-۱۸۴-۱۸۵
ماسیدان ۱۰۹
مشاء السوری ۲۵-۳۹-۴۱
ماکو ۳۶-۸۹
مانوی ۵-۲۳-۳۶-۱۳۳
مانویان ۱۳۰

ک

کانهیا ۱۱-۷۴
گاماسب (رودخانه) ۵۷
گرشاسب ۵۳-۷۴-۱۷۲-۱۷۳
گرشاسب نامه (کتاب) ۷۴-۷۵
گرگین ۱۷۹-۱۸۰
گرمکان (شهر) ۱۱۶
گروس ۳۶
گروسی ۸۹
گریشه (محل) ۲۸
گزیده سردهای ریگ ودا (کتاب) ۱۳۰

کشتاسب
۵۰-۶۸-۷۰-۷۲-۸۳-۱۶۵-۱۸۲
۱۸۳-۱۸۸
کلندام ۱۶۳
کلیم وکول (کتاب) ۶۷-۳۸
گوتی ها ۱۰۷-۱۰۹
گودرز ۴۸-۱۶۴-۱۸۳-۱۸۷
گوران ۲۴-۶۳-۱۱۷-۱۳۸-۱۵۹

- مانی و تعلیمات او (کتاب) . ۵۱
 مزدیسنا و ادب پارسی (کتاب) . ۱۳۲ - ۱۳۱
 ماوراءالنهر . ۲۰۹ - ۲۰۸
 ماهیدشت . ۸۹ - ۳۶
 مبارک شاه ۵۶ - ۵۷ - ۵۸
 مجالس المؤمنین (کتاب) . ۷۰
 مسعودی . ۱۱۲ - ۷۶
 مسعودی . ۱۵۰
 مسلم بن محرز . ۷۴
 مسمعان . ۲۳ - ۳۶ - ۱۳۷
 مسیحی ۵ - ۲۳ - ۳۶ - ۱۳۷
 مشیکی (محل) . ۲۸
 مصر ۷۰ - ۷۶ - ۱۰۸ - ۱۵۸ - ۱۶۱
 مصطفائی . ۲۷
 مصطفی (پیر) . ۱۷۶
 مصطفی داودان . ۹۱ - ۴۸
 مصطفی کماندار . ۴۰
 مظاهرالانوار (کتاب) . ۱۳۶
 معجم البلدان (کتاب) . ۴۹ - ۷۱ - ۷۳ - ۱۰۸ - ۱۱۰
 معدبن عدنان . ۷۶
 معرفت پیرشهریار (کتاب) . ۸۲
 مکه . ۲۰۹ - ۲۰۸
 ملاالیاس شهرزوری . ۲۶
 ملا رکن الدین دمشقی . ۹۱
 ملاروف سلیم حویزی . ۱۱۶
 ملا ولدخان گوران . ۷۷
 ملک الشعراى بهار . ۷۸
 ملک طاوس . ۵۰
 ملک طیار . ۹۱ - ۲۸
 مندلی . ۸۹ - ۲۸
 منصور حلاج ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۱۰
 منصور زلزل ۲۵۱ . ۱۵۰
- مجیبی مینوی . ۱۹۷
 مجمل التواریخ والقصص (کتاب) . ۷۸
 مجموعه رسائل اهل حق (کتاب) . ۱۹۴
 مجین (شهر) . ۱۱۵
 محسن فانی کشمیری . ۸۱
 محمد امین زکی . ۷۱
 محمد بگ لریستانی . ۳۱
 محمد بیگ . ۶۵
 محمد دبیر سیاقی . ۶۹
 محمد عباسی . ۷۸ - ۵۳
 محمد علی موحد . ۹
 محمد علی ناصح . ۵۴
 مخمل کوه . ۵۷
 مداین . ۱۱۰
 مدرس رضوی . ۱۱
 مراغه . ۱۱۱ - ۷۰
 مرداس . ۱۶۸
 مردوخ . ۷۱
 مروج الذهب (کتاب) ۶۹ - ۷۶ - ۷۸
 مریوان . ۱۱۴
 مزار شریف (محل) . ۲۹
 مزدکی ۵ - ۲۳ - ۳۶

	منوچهر ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۵	
	۱۸۲ - ۱۶۳	منیره
	۱۰۶	موردین
	۱۶۸	موریه
	۴۰ - ۳۹ - ۳۳	موسی
	۹۱ - ۴۵	موسی سیاه
	۱۱۲ - ۹	موصل
	۲۱۱ - ۵۸	مولانا عبدالرحمن جامی
	۸۱	مهآباد
	۷۱	مهآباد
	۵۸	مهدی توحیدی پور
	۷۳	مهدی عباسی
	۱۰۹	مهرجان نقدف
	۸۹ - ۳۶	میاندوآب
	۱۰۱ - ۱۰۰ - ۳۲	میردوست
	۵۸ - ۵۷	میرزا امان‌الله
	۱۷۲	میرزا شفیع باوه‌یی
	۸۵	میرزا محمد قزوینی
	۱۸۵	میرزا مصطفی دلی دلی
	۲۸	میر خسرو لرستانی
	۳۰	میرسور
	۳۰ - ۲۷	میرسوری
		میژوی ئمه‌هی کوردی (کتاب)
	۱۶۶ - ۱۳۵ - ۱۱۵ - ۱۰۷	
		میژوی گملی کورد (کتاب)
	۲۳ - ۵	
	۱۲۴ - ۹۱	میکائیل
	۱۸۷	میلاد
	۱۶۸ - ۲۳	مینورسکی
ن		
	نادرشاه افشار ۷۷ - ۱۳۶ - ۱۴۰	
	۱۰	نادرنامه (کتاب)
	۱۰۷ - ۱۰۶	نارامسین
	۱۵۵ - ۱۵۴	نازدار (خواننده)
	۱۶۴	ناوی کچوکوران (کتاب)
	۴۸ - ۴۷	ناهید
	۱۳۶	نجم‌الثاقب (کتاب)
	۱۱	نجوم
	۱۷۲ - ۱۷۱	نریمان
	۱۹۶ - ۱۱۰	نزهة القلوب (کتاب)
	۱۳۱	نزهت صفائی اصفهانی
	۱۶۱	نشیط پاری (خواننده)
	۵۹	نعمت
	۲۱۱ - ۵۸	نفحات الانس (کتاب)
	۱۵۲ - ۱۴۹	نکینا
	۱۲۸ - ۸۹ - ۴۱ - ۲۴ - ۱۳	نور علی الهی
	۱۸۰ - ۱۷۳ - ۵۰	نوذر
		نوروز در میان کردها (کتاب)
	۱۲۱	
	۱۰۹ - ۱۰۶	نهادند
	۱۶۶ - ۱۰	نهرزم (کتاب)
	۱۱۷	نیریژی
	۸۴ - ۸۳	نیشابور
	۱۵۸	نینوا
و		
	۲۰۸	واسط
	۱۱۲	وان

۰ ۵۷	هندوله	۰ ۷۱	وستنفلد
۰ ۴۴	هندی	۰ ۱۹۶	وحید دستگردی
۰ ۲۳-۱۸	هوخت (مجله)	۰ ۲۹	وصال
	هوشنگ شاه	۰ ۱۰	ونوش وبرمزا
- ۱۶۳ - ۵۲ - ۵۰ - ۴۷ - ۴۶ - ۴۵		۰ ۱۱۲	وهرام چوبین
	۰ ۱۷۵ - ۱۷۴ - ۱۷۳	۰ ۱۳۲	ویس بد
۰ ۲۱۳	هوهو (کتاب)		
۰ ۷۱	ههولیر		

۵

ی

هارون الرشید

		۰ ۸۶-۵۴-۲۰-۹-۷-۶	
۰ ۵۸-۵۵-۲۶-۲۵	یادداشت کاکاردائی	۰ ۱۲۰-۹۰-۷۸	هاشم رضی
۰ ۲۷	یادگاری	۰ ۱۴۹	هخامنشیان
۰ ۳۴-۳۳	یاران قولطاس	۰ ۷۱	هدایت
	پارسان	۰ ۴۶	هرا (کوه)
۲۵-۲۴-۲۳-۱۴-۱۳-۹-۶-۵		۰ ۶۹	هرتسفلد
۳۳-۳۲-۳۰-۲۹-۲۸-۲۷-۲۶-		۰ ۵۰	هرمز
۴۱-۳۹-۳۸-۳۷-۳۶-۳۵-۳۴-		۰ ۹	هشام بن عبدالملک
۵۴-۵۳-۵۰-۴۹-۴۵-۴۴-۴۲-		۰ ۱۶۶	هفت خوان رستم (کتاب)
۶۱-۶۰-۵۹-۵۸-۵۷-۵۶-۵۵-		۰ ۱۶۶-۱۰	هفت رزم (کتاب)
۷۴-۷۳-۷۲-۶۸-۶۷-۶۵-۶۳-		۰ ۱۰۸	هلاکوه
- ۹۰-۸۹-۸۷-۸۶-۸۱-۷۹-۷۶		۰ ۳۶	هلیلان
- ۱۰۳-۱۰۲-۹۹-۹۸-۹۲-۹۱		۰ ۵۰	همای
۱۲۵-۱۲۴-۱۲۰-۱۱۸-۱۱۷-۱۰۵			همدان
- ۱۵۰-۱۴۹-۱۳۵-۱۳۳-۱۲۷-		- ۱۰۸-۱۰۶-۸۹-۵۷-۵۶-۳۶	
۱۵۹-۱۵۸-۱۵۷-۱۵۵-۱۵۴-۱۵۱		۱۹۶-۱۹۵-۱۹۴-۱۹۳-۱۱۱-۱۰۹	
- ۱۶۷-۱۶۵-۱۶۳-۱۶۱-۱۶۰-		۰ ۲۰۳-۲۰۱-	
۱۹۷-۱۸۱-۱۷۹-۱۷۴-۱۷۱-۱۶۸		۰ ۱۸۶-۷۸-۴۳-۲۵-۱۹	هند
	۰ ۱۹۹-	۰ ۳۶	هندوئیزم
۰ ۱۶۶-۱۰	یازده رزم (کتاب)	۰ ۴۳	هندوان
۰ ۵۷	یافته کوه	۰ ۲۰۹-۲۸	هندوستان

۲۰۹	يعقوب نهرجوری	ياقوت حموی
۷۶	يمن	۴۹-۷۰-۷۱-۱۰۸-۱۱۰
۱۵۸	يونان	بيشتها (کتاب)
۹۱-۵۱-۲۳	يهود	۱۱-۱۴-۱۵-۴۶-۴۹-۵۱-۵۲
۵۱-۴۹	يهودان	۷۵-۹۱-۹۵-۱۱۱-۱۲۶
۱۱۳	يهودی	۲۰۸
		يعقوب اقطع
		۱۵۰
		يعقوب کندی

۴۱
۲۰۸

از همین نویسنده و همین ناشر :

طب سنتی در میان کردان

فرهنگ ماد (شامل تمام لغات لهجه‌های کردی)

نوشته‌های پراکنده در بارهٔ پارسان (اهل حق)

همانندی واژه‌های اوستایی و کردی

سرایندگان پارسی‌گوی کرد

بارگه بارگه جزوی از نامهٔ مینوی سرانجام (بخش دوم سرانجام)

خسرو و شیرین خانای قبادی (یکی از متون کهن کردی)

هیوا (مجموعهٔ اشعار کردی)

صلاح‌الدینی ته‌یووبی (متیروو)